

فرهنگ و سیاحت



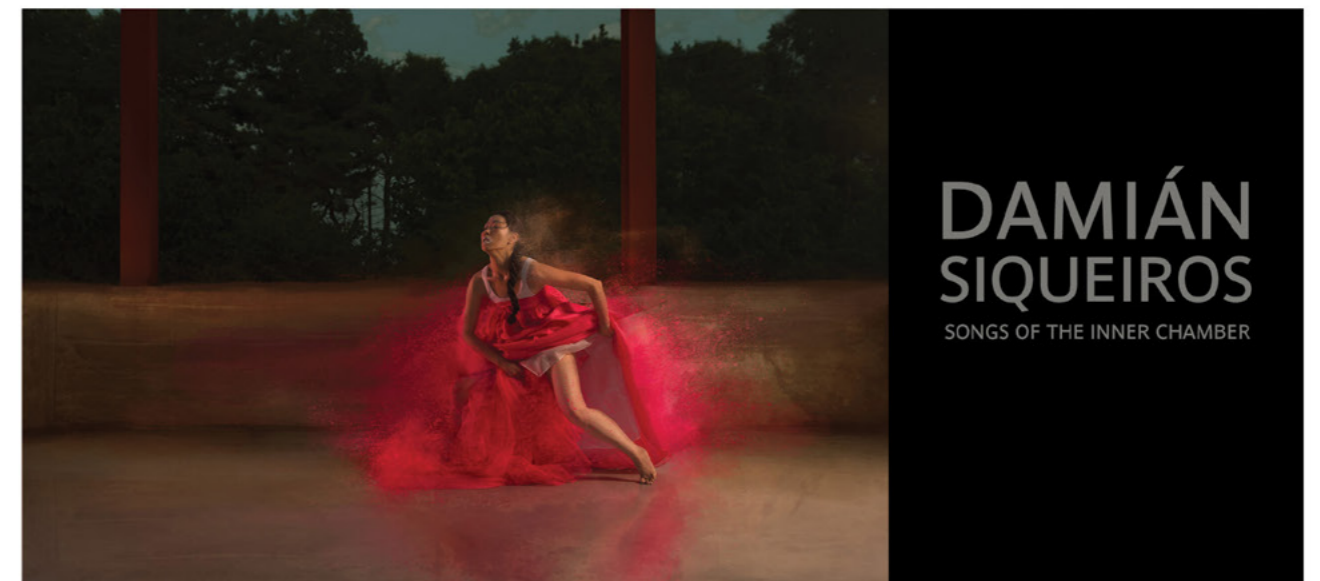
همه‌پرسی استقلال کردستان عراق:

—ودای غلمی جدید در دل آتوب

شوکت امین کورکی، سینماگر کرد؛
فیلم سازی در میدان جنگ

با گفتارها و نوشته‌های از:
بیار عبدالرحمن
دیوید پالک
اسماعیل بشکچی
آزاد ولدبیگی
بزرگ‌نما کردهای
علی امینی جعفری
حسین صلح‌جو
یحیی‌علی
محمد رشوف مرادی
فرهاد ساکلی
مه‌باد قره‌داغی
یواخیم کورس
حسین سیرزاد
سیرکو یکر
امیر طاهر احمد

GALERIE
YOUNN



DAMIÁN
SIQUEIROS
SONGS OF THE INNER CHAMBER

Galerie Youn
5226 Saint-Laurent boul.
Montreal (Quebec)
H2T 1S1 CANADA
info@galerieyoun.com
+1 514 270 8588



ریگستان شهرزاده سمرقندی

آینه زندگی. مهاجران فارسی زبان

اخبار و گزارش‌های Persian Mirror را هر زمان، هر مکان و با هر وسیله ارتباط با دنیای مجازی ببینید، بشنوید و بخوانید

www.persianmirror.ca

Tel: (416)840-4940

info@persianmirror.ca

[Facebook/PersianMirrorCA](https://www.facebook.com/PersianMirrorCA)
[Instagram/PersianMirrorCA](https://www.instagram.com/PersianMirrorCA)

[YouTube/PersianMirrorCA](https://www.youtube.com/PersianMirrorCA)
[Twitter/PersianMirrorCA](https://twitter.com/PersianMirrorCA)





قلمرو فرهنگ و سیاست، مجله اینترنتی و ماهنامه آنلاین
ناشر: مرکز فرهنگ و هنر ایده
سردبیر: ناصر کرمی
دبیر: تحریریه: کیانوش فرید
طراح لوگو: رضا عابدینی
دبیران: محمد ایزدی، بابک مینا
ویراستار: احمد جزایری

مشاوران:
آنا یا واجبای، پژوهش‌گر شورای اخلاق بین الملل کارنگی
یاسویوکی ماتسونوگا، استاد علوم سیاسی، دانشگاه توکیو
هیتوشی کیوتاکا، استاد اندیشه سیاسی دانشگاه کومازاوا
سانیل خیلناتی، مدیر بنیاد هند، کینگز کالج لندن
مجیب رحمان، استاد جامعه ملی اسلامی، دهلی نو
نیکلا تانزه، استاد بنیاد علوم سیاسی، پاریس
رامین جهانگللو، استاد علوم سیاسی و مدیر اجرایی مرکز مطالعات صلح مهاتما گاندی، دانشگاه جهانی جیندال

با تشکر از بروز ناگرهای که بیشتر عکس‌های این مجموعه از آثار اوست.

تماس با قلمرو:
Info@ghalamro.net



افشین دشتی اما یا ای

یادکرد
بختیار علی برنده جایزه نلی

۱۰

در عین حال
از جنون هسته‌ای کره شمالی تا جنایت فرهنگی داعش

۱۲

سرنوشته
نفرین زمین، جادوی زمان

۲۰

همه‌پرسی حق دموکراتیک کردهاست
گفتگو با بیان عبدالرحمن

۲۴

مذاکرات استقلال در آینده نزدیک نتیجه نمی‌دهد
گفتگو با دیوید پالک

۲۸

یک همه‌پرسی کم‌طرف‌دار
مایکل یانگ

۳۵

آیا نگرانی ایرانیان از همه‌پرسی بجاست؟
صاحب‌نظران به پرسش‌های قلمرو پاسخ می‌دهند:

۴۰

استقلال‌طلبی کردهای عراق: ریشه‌ها و پیشینه‌ها
آزاد ولدبیگی

۵۰

کردستان مستقل به ثبات منطقه کمک می‌کند
گفتگو با اسماعیل بشیکچی

۵۳

این همان آرمان نیست
پویا عزیزی

۵۸

ادبیات کردی؛ ناشناسی در میان همسایگان
گفتگو با امر طاهر احمد

۶۴

گفتاورد

۷۲

زندگی و کارنامه سینمایی
شوکت امین کورکی

۷۸

ثبت خاطره قومی با تصاویر شکسته
گفتگو با شوکت امین کورکی

۸۲

خاطراتی روی سنگ، یک کمدی - تراژدی کردی
علی امینی نجفی

۹۰

فیلم «عبور از غبار» از کردستان
جی وایسبرگ

۹۳

«عبور از غبار»، نمایی از پوچی جنگ
شری لیندن

۹۸

کشف یک فیلم‌ساز در خشان
حسن صلح‌جو

۱۰۰

دادخواستی انسانی و رسا برای شهروندان حاشیه‌نشین عراق
مگی لی

۱۰۲

بازی در خرابه‌های خاطره
الیسیاسیمون

۱۰۴

فوتبال، جنگ با زخم‌های جنگ
یواخیم کورتس

۱۰۶

سنگ سینما بر سر استبداد

۱۱۰

شهید است زنی که پنهانی عشق می‌ورزد
برگردان: محمد رئوف مرادی

۱۱۲

گل‌وله تو
اشعار شالو حبیبه و به‌شدار سامی

۱۲۰

گرداب خیال
شعر

۱۲۸

پدری برای تمام فصول
به‌روژ ئاکره‌یی

۱۳۸

گام‌های لرزان رمان‌نویس عراقی برای شناخت «دیگری»
نیکبخت اباذرپور

۱۴۴

مرد غریبه
فرهاد شاگلی

۱۴۹

محله مترسک‌ها
شیرزاد حسن

۱۵۲

غروب پروانه برشی کوتاه از فصل سیزده رمان «غروب پروانه»
بختیار علی

۱۵۸

چهره‌ها در هزار تو، آثار وان صدیق
گالری ۱

۱۶۰

خاک مشتاق، آثار قرنی جمیل
گالری ۲

۱۶۶

بختیار

به عقیده هیأت داوران جایزه نلی-زاکس (Nelly Sachs)، شخصیت بختیار علی، نویسنده کرد عراقی هنوز در غرب ناشناخته است و آنان مایلند با اعطای این جایزه به شناخته شدن او کمک کنند. آنان آثار بختیار علی را در حکم مرامنامه خواست زندگی و شعر ارزیابی می‌کنند. گفتنی است او آثارش را به زبان کردی سورانی، یکی از شاخه‌های زبان کردی رایج در جنوب شرقی کردستان می‌نویسد. از وی تاکنون دو رمان به زبان آلمانی در نشر اونیون، ترجمه و منتشر شده است: شهر موسیقی‌دانان سپید (مشخصات ترجمه فارسی: رضا کریم مجاور، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۹ و آخرین انار دنیا. (دو ترجمه فارسی از این رمان منتشر شده: آرش سنجابی، تهران، انتشارات افراز، ۱۳۸۸ و دیگری: مریوان حلبچه‌ای، تهران، ۱۳۹۳). گفتنی است این رمان به زبان‌های آلمانی، روسی، انگلیسی، عربی، یونانی، ترکی و اسپانیایی ترجمه شده‌است. وی در این آثار سرنوشت کردهای عراق را واکاوی کرده، این موضوع را درون‌مایه آثارش قرار می‌دهد.

اشتفان وایدنر، نویسنده آلمانی و یکی از اعضای هیأت داوران بر آن است با توجه به تجربیات خشونت‌بار پاک‌سازی نژادی، جنگ و گریزهای پی‌درپی، آثار

یاد کرد

بختیار علی برنده جایزه نلی-زاکس

بختیار علی، مرامنامه خواست زندگی و شعر است. این نویسنده کرد ضمن ارجاع خواننده به اساطیر و معنویت مشرق زمین و نیز خلاقیت چشمگیر و تعهد بی‌نظیرش به جانبداری از انسانیت برمی‌خیزد.

بختیار علی سال ۱۹۶۰ در شهر سلیمانیه در شمال عراق به دنیا آمد. در ابتدای دهه هشتاد میلادی به خاطر احساس تعهدش در اعتراضات دانشجویی شرکت کرد و با صدام حسین، دیکتاتور وقت کشورش به ستیز برخاست، تحصیلاتش در زمین‌شناسی را نیمه‌کاره رها کرد و از آن پس زندگی خود را وقف سرودن و نوشتن کرد. او از سال‌های دهه ۱۹۹۰ در آلمان زندگی می‌کند.

در سالروز تولد نلی-زاکس، نویسنده و شاعر فقید آلمانی-سوئدی (زاده ۱۰ دسامبر ۱۸۹۱- درگذشته ۱۲ می ۱۹۷۰) این جایزه ادبی ۱۵ هزار یورویی ۱۰ دسامبر امسال در دورتموند به بختیار علی اهدا خواهد شد.

علی

درعین حال

از جنس نور هندای کرده‌ت‌مالی

جسایت فرهنگ‌داعتر

گیتنی خزاعی



خوش‌بینانه در باره ترامپ و آینده توافق پاریس

ناثومی کلاین

۳۱ می ۲۰۱۷ - نیویورک دیلی نیوز

فقط باید تسلیم شد. این، یک راه واکنش نسبت به گزارش‌هایی است که پزیدنت ترامپ تصمیم گرفته ایالات متحده را از توافق‌نامه آب‌وهوایی پاریس خارج کند.

اصولا بدون کمک بزرگ‌ترین اقتصاد جهان و دومین منتشرکننده گازهای گلخانه‌ای، هریک از ما برای ممانعت از تغییر فاجعه‌بار اقلیم چه می‌توانیم بکنیم؟ الان وقت تمرکز بر یوگا، آب‌میوه درمانی و کاری است که بچه‌ها به آن خودمراقبتی می‌گویند. یا شاید هم یک مخدر نشاط‌آور که موجب شود فجایع متوالی هیجان‌آور به نظر رسند. اگر هم واقعا ثروتمند هستید، وقت آن رسیده که روی زمین سرمایه‌گذاری کنید.

نه. یک دقیقه صبر کنید... این... هولناک است؛ هولناک است برای مردم سری‌لانکا، جایی که در روزهای اخیر صدها نفر در ویرانی و سیل مرگبار کشته شده‌اند. هولناک است برای مردم هند و پاکستان، جایی که در سال‌های اخیر هزاران تن در اثر موج گرما کشته شده‌اند. هولناک است برای مردمی در ایالات متحده که نمی‌توانند از اثرات طوفان‌هایی مثل سندی و کاترینا بگریزند، و کسانی که خانه‌ها و محله‌هایشان از آلاسکا تا لوئیزیانا به خاطر فرسایش ساحلی قبلا ناپدید شده.

من امروز ضرورت اقدام برای حفاظت از اقلیم را همان‌گونه احساس می‌کنم که دیروز می‌کردم: تهدید آن قدر جدی است که حتی اتلاف یک لحظه هم که موجب کاهش شانس موفقیت ما شود، غیراخلاقی است.

تا هر زمان که شانسی باشد که بشود درجه حرارت را پایین‌تر از سطح فاجعه نگه داشت، ما باید مسئولیت انجام هر کاری ممکن را بر عهده گیریم تا این شانس را افزایش دهیم. و این یعنی به کار گرفتن هر ابزاری در سیاست‌گذاری، کنشگری و اقدام حقوقی، برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای. از آنجایی که ترامپ دولت فدرال را به شعبه اکسان‌موبیل تبدیل کرده، از اینجا به بعد، قانون ترامپ بایستی این باشد: هر حوزه‌ای که تحت کنترل او نیست، باید به بدترین کابوس اکسان‌موبیل تبدیل شود.

شهردار لاسیو اخیرا اعلام کرده قصد دارد «دستوری اجرایی مبنی بر تعهد شهر نیویورک به توافق‌نامه پاریس امضا کند». این خبر خوبی است. تحقیقات جاری دادستان کل نیویورک در این باره که آیا اکسان‌موبیل به سهام‌دارانش درباره مخاطرات اقلیمی اطلاعات غلط داده است، نیز همین طور. به نمونه‌های بیشتری مانند اینها نیاز داریم.

ایالت‌های بزرگ مثل نیویورک و کالیفرنیا با بیشترین شتابی که تکنولوژی فعلی اجازه می‌دهد (که خوشبختانه این شتاب بسیار زیاد است) باید به ۱۰۰ انرژی تجدیدپذیر دست یابند. همچنین به دولت‌ها و شهرهایی نیازمندیم که نشان دهند سیاست‌های کاهنده انتشار گلخانه‌ای موجب افزایش قیمت‌ها و کاهش اشتغال نمی‌شوند؛ بلکه برعکس، می‌توانند طوری طراحی شوند که خدمات بهتر و ارزان‌تر و مشاغل یک‌پارچه‌تری را به کسانی ارائه کنند که در حال حاضر از نظر اقتصادی بیش از همه کنار گذاشته شده‌اند.

دانشگاه‌ها، مؤسسات مذهبی، بنیادها و اتحادیه‌های تجاری باید منابع مالی و صندوق‌های بازنشستگی خود را از بخش سوخت فسیلی بیرون بکشند و بر انرژی پاک سرمایه‌گذاری‌های بزرگ کنند.

و اگر ترامپ در واقع ایالات متحده را از توافق‌نامه پاریس خارج کند، آمریکایی‌ها باید خود را برای این احتمال آماده کنند که سایر کشورها بر ایالات متحده، تحریم‌های اقتصادی و تجاری اعمال کنند. این ایده به سرعت در حال جذاب شدن است، به خصوص زیرا ترامپ هر که را از دستورات امریکا تبعیت نمی‌کند، سریعاً با تحریم اقتصادی تهدید می‌کند. حالا تصور واکنش شرکای اصلی تجاری نسبت به خروج امریکا از معاهده پاریس، با اعمال محدودیت علیه محصولات ایالات متحده، بسیار ساده‌تر است، به ویژه آنها که موجب تولید کربن زیاد هستند.

اگر این تاکتیک از تهدید فراتر رود می‌تواند بر اقتصاد ایالات متحده تأثیر بدی بگذارد، اما ممکن است ترامپ را به بازنگری وادارد- و اگر او بازنگری نکند، می‌تواند در هر حوزه‌ای که او وعده‌های شغلی عجیب و غریب داده، آسیب سیاسی جدی بر او وارد کند.

برای هر کشور پذیرش اینکه تحریم اقتصادی او بجاست (یا حتی اینکه تحریم برای او سودمند است) دشوار است. اما این را در نظر بگیرید: ایالات متحده هرگاه احساس کرده موضوع از نظر اخلاقی روشن است، دیگران را تحریم کرده است. آفریقای جنوبی و ایران دو نمونه‌اند. اینکه بتوان گفت تهدیدی مثل اختلال در آب‌وهوا، و کار ناشایسته‌ای مثل اقدام ترامپ از این حد فراتر می‌رود، غیر ممکن نیست.

طی چهارماه گذشته متحدان ایالات متحده، برای واداشتن ترامپ به درک تغییر اقلیم کوشیده‌اند از هر افسونی استفاده کنند. او با کج‌خلقی رهبران چین و اروپا مواجه شده است. جاستین ترودو نخست‌وزیر کانادا با ایوانکا در حالی که پشت میز کار پدرش نشسته بود، عکس گرفت و حتی او را به تئاتر برد.

اکنون همه می‌دانیم همه اینها بی‌فایده بود. اکنون زمان آن است که با این رئیس‌جمهور با تنها زبانی که به نظر می‌رسد می‌فهمد، ارتباط برقرار کرد: با زبان پول.



شاید هم درباره کره شمالی اشتباه می‌کنیم

فرید زکریا

واشنگتن پست - ۶ جولای ۲۰۱۷

در واشنگتن، درباره کره شمالی ایده‌ای رایج است که شامل هر دو حزب و اکثریت افکار نخبگان می‌شود. این کذب تقریباً شبیه این است: کره شمالی عجیب‌ترین کشور جهان است، که دیکتاتوری دیوانه با مویی عجیب اداره‌اش می‌کند. او غیرقابل پیش‌بینی و بی‌منطق است و نمی‌توان با او مذاکره کرد. این رژیم عجیب و غریب و بی‌رحم سرانجام سقوط خواهد کرد. در عین حال تنها راه حل فشار مضاعف است. اما اگر این ایده رایج اشتباه باشد چه؟

حدوداً هفت دهه است که رژیم کره شمالی برپاست، و نه تنها شکل اولیه دولت را، بلکه قدرت موروثی را هم از پدر به پسر و سپس به نوه حفظ کرده است. این دولت از زمان سقوط اتحاد جماهیر شوروی و اقماری کمونیستی آن، انقلاب نارنجی، بهار عربی و سقوط سایر دیکتاتوری‌های آسیایی، از کره جنوبی تا تایوان تا اندونزی همچنان برجا مانده است. سلسله کیم توانسته است در اهداف اولیه‌اش به موفقیت چشمگیری دست یابد؛ بقاء، البته به این دلیل که وحشیانه و سرکوبگرانه عمل می‌کند. رژیم‌های بسیار دیگری نیز مانند رومانی، سوریه و برمه هم چنین عمل می‌کنند. اما کره شمالی به نوعی سیستم خود را حفظ کرده است.

کیم جونگ مرد جوانی است که در حفظ اقتدارش بسیار موفق بوده است. او حمایت ارتش را تضمین کرده و هرکس را که تهدیدی برای کسب قدرت او بوده، کشته یا کنار گذاشته است، از جمله عمو و آن طور که ادعا می‌شود برادر ناتنی خود را.

به جهان از چشم‌انداز کره شمالی نگاه کنید. رژیم شاهد سقوط اتحاد جماهیر شوروی و حتی بیش از آن شاهد تغییری غیرتوافقی در چین بود، که از حکومتی با روح آتشین ایدئولوژیک به دولتی عمل‌گرای تجارت‌پیشه تبدیل شده که وجهه همتش ادغام در بازارهای جهانی است. پکن این روزها پیونگ یانگ را یک مزاحم می‌بیند، و اکنون در بیشتر موارد در سازمان ملل به محکومیت کره شمالی و اعمال تحریم‌ها علیه آن رأی موافق می‌دهد.

قدرت‌مندترین کشور جهان آشکارا می‌گوید کره شمالی به تلی از خاکستر تبدیل خواهد شد. پس از ۱۱ سپتامبر که ایالات متحده توسط تروریست‌های اسلامی با خاستگاه خاورمیانه‌ای به ایالات متحده حمله کردند، پرزیدنت جرج دبلیو بوش گفت ایالات متحده دیگر محور شرارت عراق، ایران و کره شمالی را تحمل نخواهد کرد. عراق را اشغال کرد. رگس تیلرسون وزیر امور خارجه آمریکا اخیراً گفت «سیاست ایالات متحده نسبت به ایران، تمرکز بر حمایت از عناصری در داخل ایران است که به انتقال آرام و صلح‌آمیز دولت کمک کند». و درباره کره شمالی، پرزیدنت ترامپ از چین می‌خواهد که «یک بار برای همیشه به این مزخرف پایان دهد» که باز هم فقط به معنای خلاص شدن از دولت کیم است.

بنابراین، رژیم کره شمالی تلاش کرده تا بیمه بخرد. و در عرصه امور بین‌الملل، بهترین بیمه داشتن ظرفیت هسته‌ای است. پیونگ یانگ می‌داند ارتشی به قدر کافی بزرگ دارد و تئاتر جنگ کره آن قدر کوچک و مترکم است که انجام یک جنگ متعارف غیرقابل تصور است و صدها هزار تلفات و میلیون‌ها آواره به چین و کره جنوبی خواهد داشت. کره شمالی با دقت محاسبه کرده و می‌داند هراس چین و کره جنوبی از هرج و مرج ناشی از فروپاشی احتمالی کره شمالی بسیار بیشتر از بیم



The Washington Post



شبكة الجزيرة
ALJAZEERA NETWORK

آنان از زرادخانه هسته‌ای آن کشور است.

شاید راه درست این باشد که کره شمالی را دولتی باهوش، منطقی و محاسبه‌گر دانسته شود که شجاعانه بر اساس اولویتش برای بقای رژیم عمل می‌کند. فشار بیشتر او را وا می‌دارد که بیمه بیشتری بخرد. چطور می‌توان به این موضوع، تحت این شرایط رسیدگی کرد؟

نخستین روش برای تغییر سیاست ایالات متحده می‌تواند ترغیب چین به وارد آوردن فشار واقعی بر متحدش باشد. این نتیجه از خوردن کیک شوکولاتی با زی جین پینگ در مار آ لاگو [Mar-a-Lago عمارت مجلل دونالد ترامپ در فلوریدا] به دست نخواهد آمد. پکن با کابوسی قابل پیش‌بینی مواجه خواهد شد- کره شمالی تحت فشار و تحریم فرو خواهد پاشید و کشور متحد جدید نسخه‌ای غول پیکر از کره جنوبی خواهد بود، همراه با معاهده دفاعی از واشنگتن، با نزدیک به ۳۰۰ هزار سرباز و حدوداً ده‌ها سلاح هسته‌ای پیونگ یانگی، همه در مجاورت مرز چین.

اکنون واشنگتن باید به پکن قول بدهد که در صورت اتحاد، سربازانش را از کره جنوبی خارج خواهد کرد، ماهیت پیمان خود را با کره جدید تغییر خواهد داد و همراه با چین، زرادخانه هسته‌ای کره را از بین خواهد برد.

اما فشار تنها در صورتی نتیجه‌بخش خواهد بود که برای کره شمالی دلیلی برای امتیاز گرفتن وجود داشته باشد. پیونگ یانگ قبلاً اشاره کرده که خواستار پایان رسمی جنگ کره (واشنگتن در سال ۱۹۵۳ تنها یک مجازات را امضا کرده است)، به رسمیت شناختن رژیم و لغو تحریم‌ها است. البته که هیچ‌کدام از اینها در حال حاضر نباید اعطا شود، اما گفتگو با پیونگ یانگ و جستجوی راه‌هایی برای معامله درباره برخی از این مجازات‌ها برای محو کامل برنامه هسته‌ای ضرری ندارد.

این داری تلخی است که واشنگتن باید آن را در کام ریزد؛ گزینه جایگزین امید به این موضوع است که چین خلاف منافعش عمل کند و متحدش را خرد کند، یا اینکه کره شمالی در نهایت سقوط کند. اما امید یک استراتژی نیست.

عامل انرژی در بحران شورای همکاری خلیج فارس

الجزیره، ۲۸ جولای ۲۰۱۷

نویسنده: سوزان کردی

سوزان کردی پژوهشگر و تحلیل‌گر انرژی است، با تاکید بر ژئوپولیتیک انرژی اقتصاد سیاسی خلیج فارس.

همان‌موقع که دیپلمات‌های بزرگ از کشورهای مختلف در تلاش برای حل اختلاف شورای همکاری خلیج فارس، به خلیج فارس می‌روند، شرکت‌های بزرگ انرژی همچنان به برای اجرای پروژه‌های رقابتی در حوزه‌های نفت و گاز منطقه فعالیت می‌کنند. جدیدترین این پروژه‌ها توسعه پارس جنوبی/ میدان شمال، بزرگ‌ترین میدان گاز طبیعی در جهان و متعلق به ایران و قطر است. این عرصه نقشی کلیدی در توسعه سیاست‌های خارجی قطر و ایران و نیز روابط بین‌المللی دارد. بنابراین، هر گونه تلاش برای انزوا یا فشار بر هریک از این کشورها برای تغییر سیاست‌های خود بیپوده است، زیرا این واقعیت را نادیده می‌گیرد.

همان‌طور که چندین کارشناس پیش از این گفته بودند این تنش پس از نشست ریاض، که رئیس‌جمهور ایالات متحده، عربستان سعودی را از تعهد خود نسبت به منطقه در برابر تهدید ایران مطمئن کرد، به وجود آمد. امیدواری آمریکا برای ایجاد سپر غیر قابل نفوذ شورای همکاری خلیج فارس علیه ایران نمی‌تواند در ترسیم خط‌مشی انرژی مورد توجه باشد، چون منافع مهمی را در نظر نمی‌گیرد. بنابراین، پیش‌بینی می‌شود که شکست بخورد.

همچنین قرار است به رغم تنش فعلی، محاصره قطر از سوی عربستان سعودی و متحدانش، در نهایت با یافتن راهی برای عادی‌سازی روابط ختم شود. البته یک علامت که انرژی احتمالاً در برابر تضاد سیاسی مقاومت می‌کند، این است که کمی بعد از این اختلاف، قطر اعلام کرد صادرات گاز مایع (ال.ان.جی) را به امارات متحده عربی که از خط لوله دلفین عبور می‌کند، متوقف نخواهد کرد.

امارات متحده عربی روزانه حدود دو میلیارد فوت مکعب انرژی از قطر دریافت می‌کند. مصر هم عبور کشتی‌های حامل ال.ان.جی قطر را تا پایان سال ۲۰۱۷ تضمین کرده است و آن کشتی‌های قطر همچنان از طریق تنگه هرمز و کانال سوئز به اروپا خواهند رفت.

قطر و خط لوله ال.ان.جی

برای قطر کشف این میدان در سال ۱۹۷۱، همزمان با سال استقلال آن کشور، برای ایجاد دولت و به رسمیت شناخته شدن حاکمیتش بسیار مهم بود. بدیهی است که آن موقع، گاز طبیعی علاوه بر اینکه به طور غیرمستقیم هدایت‌کننده بسیاری از تصمیمات سیاست خارجی دولت بود، مهم‌ترین سهم را هم در تولید ناخالص داخلی کشور داشت. به طور نمونه این، شامل برنامه‌های کمک خارجی، میانجیگری و آموزش و پرورش می‌شد.

استراتژی قطر نسبت به همسایگان خود تا اوایل دهه ۱۹۹۰ عمدتاً بر تأمین امنیت مبتنی بود و در حوزه سیاست خارجی، دنباله‌روی از عربستان سعودی. از اوایل دهه ۱۹۹۰ تغییرات بنیادی در روابط قطر با سایر کشورهای منطقه آغاز شد، از جمله

بهبود رابطه با ایران و برقراری روابط محکم با ایالات متحده، به قیمت از دست دادن رابطه با عربستان سعودی، که پس از اختلافات مربوط به فروش گاز ضربه خورد. این واقعیت که قطر بزرگ‌ترین میدان گاز طبیعی مشترک با ایران را دارد، روابط این کشور را از سال ۱۹۸۰ تاکنون تحت تأثیر قرار داده است. به منظور حفظ روابط صمیمانه، با هدف تثبیت تأمین گاز طبیعی، قطر همیشه با حساسیت بیشتری رویکرد دیپلماتیک خود را با ایران دنبال کرده است.

در سال ۱۹۹۶ قطر قصد داشت به کشورهای شورای همکاری خلیج فارس گاز طبیعی صادر کند. اما پروژه با موانع متعددی در ارتباط با قیمت‌گذاری، حقوق ترانزیت و اختلافات مرزی مواجه شد. موضوعی که این دیدگاه را مطرح کرد که قطر باید برای بازارهای صادراتی از منطقه فراتر برود، به خصوص که قیمت‌ها در بازار بین‌المللی سودآورتر بودند. در نتیجه، فروش گاز طبیعی به بازیگران کلیدی بین‌المللی مانند انگلستان، چین، هند و ژاپن، ثبات قطر و امنیت انرژی مشتریان را به هم مرتبط کرد.

علاوه بر این، سیاست انرژی قطر ارتباط نزدیکی با سیاست‌های سرمایه‌گذاری در کشور، به عنوان نمونه صندوق ثروت ملی، اداره سرمایه‌گذاری قطر (QIA)، دارد که با سرمایه‌گذاری گسترده در اروپا و آمریکای شمالی، درآمدهای نفت و گاز را به گردش می‌اندازد. بنابراین فروش گاز طبیعی، هم ابزار و هم هدف روابط بین‌الملل قطر است.

اهمیت گاز در سیاست ایران

بخش شمالی میدان گاز متعلق به ایران، در دهه ۱۹۹۰ کشف شد، اما به دلیل ترکیبی از مشکلات زمین‌شناسی و سیاسی، تولید گاز تا دهه ۲۰۰۰ به تأخیر افتاد. گرچه اقتصاد ایران متنوع‌تر است، اما هنوز ۸۰٪ صادرات آن نفت است. منابع نفت و گاز نیز برای تأمین بخش صنعت بلندپرواز و نیز تأمین نیازهای برق و گرما برای جمعیتی حدوداً ۸۰ میلیونی بسیار حیاتی است.

با این حال، بخش انرژی با مشکلاتی روبروست. تحریم‌ها که به سال ۱۹۷۹ بر می‌گردد، مانعی برای تولید و صادرات نفت و گاز است. همچنین کشور از پیشرفت‌های تکنولوژیک جهانی که معمولاً به وسیله شرکت‌های چندملیتی به داخل کشور آورده می‌شود، دور مانده. فساد و بوروکراسی نظام مشکل جدی دیگر است. بخش انرژی به شدت نیازمند سرمایه‌گذاری خارجی است که زیرساخت‌های کشور را اصلاح کند و بازده تولید نفت و گاز را افزایش دهد.

محوری بودن مسئله انرژی برای ایران و قطر یعنی آنکه هر دو کشور سیاست‌هایی را ادامه خواهند داد که به نفع توسعه منابع مذکور باشد، حتی اگر آنها را رودرروی بازیگران منطقه‌ای و جهانی قرار دهد.

امسال توتال برای توسعه فاز ۱۱ پارس جنوبی قراردادی ۲۰ ساله با شرکت ملی نفت ایران امضا کرد. این توافق منافع مختلفی برای ایران دارد، از جمله ایجاد شغل، تأمین مالی و دانش فنی، و شاید مهم‌تر از همه اینکه راه را برای سرمایه‌گذاری سایر شرکت‌های بزرگ در ایران هموار می‌کند.

پایداری امور داخلی سیاسی در ایران در مقایسه با قطر کمتر است؛ زیرا محافظه‌کاران و اعتدالیون با هم درگیرند. اگرچه حسن روحانی، رئیس‌جمهور فعلی، برای دومین بار پیروز شد، اما از حمایت کامل محافظه‌کاران کشور به رهبری علی خامنه‌ای برخوردار نیست.

بنابراین توسعه و تولید گاز طبیعی ایران نه تنها نیازهای انرژی ملی را تأمین می‌کند، بلکه به دولت کنونی کمک می‌کند تا از حمایت

سیاسی مردم برخوردار بماند و بتواند به وعده‌های بلندمدت اقتصادی خود، که شامل رشد از طریق ایجاد اشتغال و جذب سرمایه‌گذاری خارجی است، عمل کند. این کار همچنین اثبات خواهد کرد که توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ را که دولت روحانی طراحی کرده بود، نتیجه‌بخش بوده است.

ژئوپلیتیک گاز طبیعی

ایران و قطر با آگاهی از اهمیت فزاینده میدان مشترک، اخیراً برنامه‌های توسعه بیشتری را اعلام کردند. در پی قرارداد با توتال، ایران اعلام کرد می‌تواند ظرفیت تولید خود را از قطر بالاتر برد، گرچه بخش عمده آن به مصرف نیازهای داخلی می‌رسد.

بازار آل.ان.جی در حال تبدیل شدن به بازاری جهانی است که در آن قیمت‌ها بیش از آنکه تحت تأثیر منافع ژئوپلیتیک باشد، متأثر از عوامل بازار تعیین خواهند شد. این تغییر با ظهور بازیگران جدید، و نیز افزایش عرضه جهانی، که نشان خواهد داد که قیمت و مقدار آل.ان.جی دیگر انحصاری نخواهد بود، انجام می‌شود. علاوه بر افزایش تولید ایران، ممکن است استرالیا نیز به یک صادرکننده بزرگ گاز تبدیل شود؛ ایالات متحده وارد بازار صادرات شود و روسیه هم جای قطر را بگیرد.

در شرایط جدید، قطر بیشتر از همیشه مایل است مدیریت خود را بر بازار حفظ کند، بنابراین، روابطی را که از توسعه انرژی پشتیبانی می‌کند، ادامه خواهد داد، حتی اگر به قیمت از دست دادن روابط منطقه‌ای باشد.

محوریت مسئله انرژی برای ایران و قطر به این معنی است که هر دو کشور همچنان سیاست‌هایی را ادامه خواهند داد که به نفع توسعه منابع مذکور باشد، حتی اگر آنها را رو در روی بازیگران منطقه‌ای و جهانی قرار دهد. بنابراین، هرگونه تلاش برای جداکردن این دو کشور نه تنها بیهوده است، بلکه ثبات این منطقه شکننده را تهدید می‌کند و امنیت انرژی بین‌المللی را به خطر می‌اندازد.

دیدگاه گاردین درباره اعمال ممنوعیت ترامپ برای استخدام دوجنسیتی‌ها در ارتش

یادداشت سردبیری گاردین

۲۷ جولای ۲۰۱۷

(این مقاله کامل ترجمه نشد. چون دو پاراگراف پایانی مقاله به طور خاص و جزئی به اشخاص پرداخته بود.)

توثیت ترامپ که ورود ترنس‌ها به ارتش ایالات متحده ممنوع است، فقط بد نیست، بلکه در سه سطح بد است. این افراد در حال حاضر یا در ارتش حضور دارند یا مشتاق پیوستن به آن هستند. این قانون، حق برابر آنها را به رغم مبارزاتی که همجنس‌گراها، لژبین‌ها، گی‌ها و دوجنسیتی‌ها برای به دست آوردنش جنگیده‌اند، نادیده می‌گیرد (حالا معلوم شد که تهدید واقعی در خانه بود). دومین مسئله، پیام ناراحت‌کننده‌ای است که این توثیت به آمریکا و جناح راست فرستاد، پیامی





the guardian



برای عادی‌سازی و مشروعیت‌بخشی به غرور و تعصب. سوم اینکه، این توثیت توجه را از سایر موضوعات منحرف کرد. زمانی که به این موضوع اختصاص یافته و صفحه‌هایی که به این موضوع پرداخته است که در غیر این صورت می‌توانست به اقدامات فوری دولت درباره مراقبت‌های بهداشتی یا رابطه بین ترامپ و روسیه بپردازد.

توثیت ترامپ به‌خودی‌خود و به دلیل ظالمانه و احمقانه بودن آن، مهم بود. اما این مسئله، ناکارآمدی دولت را هم روشن کرد: او این توثیت را وقتی نوشت که وزیر دفاع، ژنرال جیمز ماتیس، در تعطیلات به سر می‌برد، و ظاهرا بدون اطلاع پنتاگون بود.

شاید هم واکنش به درخواست‌های دامنه‌داری بود که رئیس‌جمهور از آنها اطلاعات کاملی نداشت؛ اینکه برخی از جمهوری‌خواهان در مجلس تحت فشار قرار گرفتند که جراحی تغییر جنسیت را (که مورد حمایت مالی پنتاگون است) ممنوع اعلام کنند و به ترامپ اجازه دهند با هزینه آن به وعده‌های مبارزات انتخاباتی‌اش، به ویژه ساخت دیوار مرزی با مکزیک عمل کند. اگر چنین باشد، رئیس‌جمهور به مراتب از آنچه که آنها می‌خواستند، فراتر رفت. هنوز هم مشخص نیست- به ویژه در دولت ایالات متحده- که آیا مثلا او قصد دارد اعضای آماده به خدمت خود را اخراج کند یا خیر. رئیس‌جمهور نباید استراتژی را طراحی کند. در بهترین حالت، او تاکتیک‌ها را انتخاب می‌کند و اغلب پاسخ‌های واپس‌گرا و منفعلانه و بدون دانش یا اطلاعات ارائه می‌کند.

باین‌حال حتی اگر این اقدامی عمدی بود، نه از روی حواس‌پرتی، احتمالا اقدامی مناسب برای مستحکم کردن پایگاه محافظه‌کارانه او بود، به خصوص پس از ناکامی در عمل به تعهدات مبارزات انتخاباتی و حملات خشونت‌آمیز یک ماه قبل او به یکی از نخستین حامیانش، جف ششنر .

فرهنگ‌کشی در موصل

۲۹ ژوئن ۲۰۱۷

ایندیپنت

رابرت فیسک

در این سال‌ها، شمار میراث‌های هنری و عتیقه‌ای که با چشم خودم آنها را دیده بودم- و اکنون تکه‌تکه و نابود شده-از دستم در رفته است. چهارده سال پیش، درحالی‌که در سراسر موصل مسابقه بود که ساختمانی را ببینند که نیروهای آمریکایی فرزندان صدام حسین را کشته بودند، من مناره‌های مسجد نوری متعلق به قرن دوازدهم را دیدم که بر فراز شهر قدیمی برافراشته بود. این بنا به امر نورالدین محمود زنگی، فرمانده عرب و متحد‌کننده اعراب در جنگ‌های صلیبی ساخته شده بود. خانم‌ها و آقایان، این مسجد تنها در چند ثانیه نابود شد. ما داعش را به متهم می‌کنیم و داعش هم حمله هوایی ایالات متحده را.

در سال ۲۰۱۲، همان موقع که گلوله‌ها صغیرکشان از بالای سرمان عبور می‌کردند، من با مناره‌های مسجد اموی در شهر حلب، به قرن دوازدهم رفتم، به جاده‌ای که به سمت قلعه باستانی کشیده شده بود. در یک سال مناره با خاک یکسان شد. ما دولت سوریه را متهم کردیم که گلوله بارانش کرده. سوری‌ها تروریست‌های القاعده/ النصره را متهم کردند. وقتی مناره فرو ریخت، در سراسر حلب لرزش زمین را حس کردند. من در دهه ۱۹۸۰ بارها در میانه خرابه‌های رومی پالمیرا قدم زده‌ام. معبد بل را دیده‌ام. به قوس پیروزی خیره شده‌ام و روی صحنه تئاتر قدم زده‌ام. هنگامی که در سال ۲۰۱۶ بعد از آنکه ارتش سوریه، داعش را از شهر باستانی بیرون کرده بود، به آنجا بازگشتم، قوس به خاطر انفجار ویران شده بود و معبد به قطعات سنگ تبدیل شده بود که بیشتر آنها حداکثر دو یا سه اینچ طول داشتند. تئاتر ویران نشده بود، گرچه من

نوک آن را دیدم که در اطراف یک ستون رومی تاب می‌خورد. تئاتر محل عملیات داعش بود. بعدا داعش برگشت و پالمیرا را دوباره اشغال کرد و این بار نقطه به نقطه تئاتر را هم منفجر کرد.

پس از پایان جنگ در بوسنی، من در میان سنگ‌های درخشان پل سینان، شانزدهمین پل عثمانی در موستار قدم می‌زدم. پلی که ۴۲۷ سال دوام آورده بود، زیر گلوله‌باران توپخانه کرواسی طی چند ماه فرو ریخت.

دقیقا در ساعت ۳:۲۷ بعدازظهر ۹ نوامبر ۱۹۹۳. زمان را به خاطر دارم، چون هنوز نوار ویدئوی تخریب آن را دارم. من نوار را متوقف می‌کردم، دکمه بازگشت را فشار می‌دادم و پل را بازسازی می‌کردم، سنگ‌های ترکی قدیمی اسطوره‌وار روی هم سوار می‌شدند تا خود را به شکلی جادویی مجددا بر فراز رودخانه برافرازند. ویرانی آن پل، مسلمانان بوسنی را که مساجد باستانی آنها زیر تیربار صرب‌ها صدمه دیده بود، غمگین می‌کرد، همان طور که انهدام مناره موصل عراقی‌ها را غمگین می‌کند.

ایگوسلاو، رمان‌نویس یوگسلاو، در کتاب *پلی بر دینا*- که قطعا یکی از فوق‌العاده‌ترین رمان‌های اروپایی است- توضیح می‌دهد که چطور «انسان‌ها از فرشتگان آموختند که چگونه پل‌ها را بسازند، و بنابراین پس از چشمه‌ها، بزرگ‌ترین برکت، ساختن یک پل است، و بزرگ‌ترین گناه دست‌کاری در آن…» اما ما داریم «بزرگ‌ترین گناه» را مرتکب می‌شویم. «فرهنگ‌کشی»- تخریب کتابخانه‌ها، قبرستان‌ها، کلیساها و مساجد- به خصوصیت جنگ بوسنی تبدیل شد. در کوزوو در سال ۱۹۹۹، صرب‌های مسیحی، مساجد باستانی را نابود کردند و بعد هم مسلمانان کوسووار اکثر کلیساهای صرب را در این استان نابود کردند. من بسیاری از آنها را دیدم، پیش و پس از فروریختن‌شان.

و البته «بزرگ‌ترین گناه»، صدهزار سابقه دارد. اکنون چه کسی بوداهای بامیان متعلق به قرن پنجم را که در سال ۲۰۰۱ طالبان به مدت ۲۵ روز در آنها مواد منفجره جاسازی و سرانجام آنها را به خاک تبدیل کردند، به خاطر دارد؟ چه کسی حتی اهمیت می‌دهد که سعودی‌ها بسیاری از مکان‌های باستانی مرتبط با پیامبر و خانواده‌اش را نابود کرده‌اند؟

و بعد، جنگ جهانی دوم چه؟ تخریب مرکز باستانی روتردام، کلیسای جامع کاونتری، کلیساهای رن در شهر لندن، تخریب رنسانس ایتالیا، با خاک یکسان کردن ورشو، و بمباران آثار قرون وسطی در شهرهای آلمان. سرقت گسترده هنر رنسانس و غارت موزه‌ها در سراسر اروپا، و ابراز محبت نخبگان «فرهنگی» حزب نازی. و پس از آن ما شاهد آلمانی‌های جنگ جهانی اول هستیم که به خاطر سوزاندن دانشگاه قرن پانزدهم و کتابخانه لوویان و تخریب کامل سالن پارچه‌ای قرون وسطایی در شهر ایپر سپاسگزارند.

بله، این کار می‌تواند همچنان ادامه یابد و ما هنوز می‌توانیم خرابه‌های کلیساها و خیابان‌هایی را ببینیم که خشم هنری هشتم را تحمل کرده‌اند، و حتی از این هم فراتر برویم و بپرسیم که چرا رومیان قرون وسطی از کولیسیوم به عنوان مرکز استفاده می‌کنند، درست همان طور که در اوایل قرن بیستم مقامات عثمانی از قلعه صلیبیان بیروت به عنوان مرکزی برای گسترش بنادر خود استفاده می‌کردند. و سپس اگر به سراغ گوت‌ها، استروگوت‌ها و ویگوت‌ها برویم، نیازی نیست به اشغالگران اولیه مسلمان که خودشان هم سعی کردند بودای سنگی را ویران کنند، اشاره کنیم. من بازسازی‌شده آن را در موزه دوشنبه دیده‌ام. هنگامی که به پیش از تاریخ و سومری‌ها فکر می‌کنم، فقط می‌توانم راه رفتن در میان شهرهای باستانی جنوب عراق را به یاد بیاورم که پس از اشغال انگلیس- آمریکا در سال ۲۰۰۳ غارتگران آنها را خراب و با خاک یکسان کرده بودند.

گاهی اوقات می‌توانیم آنها را بازسازی کنیم. سالن پارچه‌ای در ایپر درست همان طور که قبلا بود، ساخته شد. شهر قدیمی ورشو از روی نقشه‌ها و عکس‌های قدیمی بازسازی شد. سازمان ملل متحد بازسازی پل موستار را سازمان‌دهی کرد. سعودی‌ها هزینه بازسازی مساجد بوسنی را پرداخت کرده‌اند. باسیل اسپنس کلیسای جامع کاونتری را طراحی کرد. ورشو تقریبا به طور کامل شبیه تصویر آن است، اما باید سال‌ها بگذرد تا پل موستار شبیه آن چیزی به نظر بیاید که بازدیدکننده قرن شانزدهم آن را شبیه «یک قوس رنگین‌کمان که سر به آسمان می‌کشد» توصیف کرده بود. سالن پارچه‌ای در ایپر باشکوه به نظر می‌رسد. شهر قرون وسطایی در ورشو هم همین‌طور. اما مساجد جدید بوسنی شرم‌آور هستند و مطمئن نیستم که کلیسای جامع کاونتری جدید باسیل اسپنس امروز به درد بخور باشد، چه از نظر اعتقادی و چه هنری.

اما اینک پرسش آن است که اگر زندگی یک انسان ارزشمندتر از همه سیارات است، چرا برای تخریب بوداها و شهرهای رومی و کلیساها و مساجد و کتابخانه‌ها اشک می‌ریزیم؟ فرهنگ‌کشی قاعدتا باید سایر «کشتارها» را در پایین لیست ما قرار دهد. من ندیده‌ام کسی بهتر از زن کروات، اسلاوینکا دراکولیک، توانسته باشد آن را وصف کند. او یک ماه پس از تخریب پل قدیمی استری به دست ارتش کروات آن را نوشت. او تصویری از یک زن میان‌سال بوسنیایی «با یک چاقوی سیاه و بلند بر گلویش» را به یاد می‌آورد و از خودش می‌پرسد چرا وقتی به تصویر پل تخریب‌شده می‌نگرد احساس درد بیشتری دارد تا وقتی به تصویر این زن نگاه می‌کند.

او نتیجه می‌گیرد: «ما انتظار مرگ مردم را داریم. ما می‌دانیم که زندگی‌مان به پایان می‌رسد. اما ویرانی یک بنای تاریخی تمدن، چیز دیگری است. پل، با تمام زیبایی و فضیلت آن، ساخته شده بود تا ما را از ما فراتر ببرد. تلاشی است برای درک جاودانگی. از آنجایی که هم محصول خلاقیت فردی و هم تجربه جمعی است، از سرنوشت فردی ما فراتر می‌رود… و شما تصور می‌کنید فراتر از اردوگاه‌های کار اجباری و تجاوزهای جمعی، پاکسازی قومی دیگر نمی‌تواند اتفاق جدیدی رخ دهد…! دیگر جایی برای تخیل وجود نخواهد داشت»

و برای مسلمانان، تقدیر و جاودانگی، دو سوژه در قرآن هستند، کتابی که اولین بار در ۲۷ ماه رمضان، در شب قدر بر پیامبر نازل شد. این شب مقدس‌ترین شب در تقویم مسلمانان است. شگفتا در این شب بود که امسال مناره هزار و دویست ساله موصل بر زمین افتاد.

تغییر زمین، جادوی زمان

— روشسته

ژرفای تاریخی گونه‌گونی‌های ژنتیکی و نژادی و یا بنیادهای فلسفی و تاریخی تفاوت‌های مذهبی بازجست. امروزه رسانه‌ها پر شده است از تحلیل‌هایی درباره ریشه‌های تاریخی و مذهبی قتل عام در منطقه مسلمان‌نشین روهینگیا در مرزهای میانمار و بنگلادش. آن تحلیل‌ها البته پر بیراه نیستند، اما تقلیل ماجرا به جنگ مذهبی بین مسلمانان و بوداییان هم گمراه‌کننده است و هم به هیچ راه حل مؤثری نخواهد انجامید. آنجا فقیرترین مردمان جهان زندگی می‌کنند. هم این سوتر در شمال غرب میانمار و هم آن سوتر در شرق بنگلادش؛ فقر در فقر در فقر. محیط جغرافیایی زایایی و برگ و بار کافی برای تغذیه آن همه جمعیت را ندارد. و سرانجام انبوه فقیران در جایی تاب از دست می‌دهند. بهانه‌اش نیز همیشه مهیاست: آسیب‌پذیری قومی یا مذهبی که از قبل وجود داشته است. خون، خون می‌آورد و در سیلاب‌های بعدی خون، همگان از خاطر می‌برند که اصل ماجرا چه بود. خون پر رنگ‌تر از هر چیز دیگر در جهان است!

دیگر: همه‌پرسی استقلال کردستان مشتاقان خود را دارد. کم‌شمار، اما جان‌بر کف، عمدتاً خود کردها؛ نیز انبوه مخالفان را. تقریباً همه جهان جز یکی دو کشور. هراس از همه‌سو بر این همه‌پرسی سایه افکنده است. همسایگان دلایل افزون‌تری برای نگرانی دارند: این گونه تصور می‌شود که وجود یک کردستان مستقل در همسایگی می‌تواند الهام‌بخش ناپایداری مدام در مناطق کردنشین ایران، ترکیه و سوریه باشد. جز آن، جهان نگران است جدایی کردستان، آغاز پایان عراق و تقسیم آن به مناطق متخاصم باشد. دوگانه‌های عرب-عجم، شیعه-سنی، کرد-کرد و حتی چندگانه‌های شیعه-شیعه-سنی و سنی-سنی-سنی و یگانه‌های مستعد جداسازی همچون ایزدیان می‌توانند مقدمه فروپاشی عراق و تبدیل آن به چندین کشور کوچک‌تر باشند؛ کشورهایی که شاید به دیر بینجامد که دشمنی فروگذاشته و با یکدیگر مدارا و شکیبایی پیشه کنند. اما برای کردها اما اولویت چیز دیگری است: گفته می‌شود بانی و مجری اصلی همه‌پرسی یعنی دولت بارزانی از این طریق به دنبال واپس راندن رقبا و کسب مشروعیت و اعتباری تقریباً کم‌هزینه اما قطعاً بسیار پربازده است. در دایره بزرگ‌تر کردها، حتی روشنفکران سکولار هم طرف‌دار و حامی این همه‌پرسی هستند. عمدتاً با این ذهنیت که این فرصت طلایی را نباید از دست داد: دولت مرکزی عراق هم ضعیف است و هم پشتوانه مردمی و جهانی ندارد و هم به واسطه ارتباط نزدیکش با ایران مغضوب غرب

ابتدا: «طرفین را تشویق کنید به تعویق مجادله، هرچه دیرتر بهتر.» این اصل طلایی مذاکره‌کنندگان سازمان ملل برای حل منازعات محلی و ناحیه‌ای است. صورت ماجرا ساده است: هرچه بدوی‌تر و غیر مدنی‌تر، منازعات می‌توانند شکلی خشونت‌بارتر، افراطی‌تر و دشوارتر داشته باشند. برعکس، در یک جامعه پیشرفته‌تر امکان گفتگو میسرتر و افراطیون گفتگو‌گریز کم‌شمارترند. بسیاری موضوعات که در یک چشم‌انداز توسعه‌نیافته مسئله اصلی جامعه و عامل جنگ و جدال هستند در میل تدریجی به سمت پیشرفت ممکن است به موضوعاتی فرعی و دست‌چندم تبدیل شوند. به همین خاطر، تعویق هر منازعه منطقه‌ای و واداشتن طرفین به پذیرفتن حداقلی از حقوق قابل احتساب عمل‌گرایانه‌تر و در نهایت موفق‌تر و منطقی‌تر از تلاش برای حل قطعی موضوع منازعه است.

بعد: خلاصه رادیکالیسم جغرافیایی این است که اساساً چیزی جدی‌تر و مؤثرتر از محیط جغرافیایی در شکل‌گیری چشم‌انداز وجود ندارد. بر مبنای این انگاره، غالب منازعات ناحیه‌ای در واقع شکلی از اصطکاک اجتناب‌ناپذیر منافع انسان‌ها در بهره‌مندی از منابع طبیعی هستند که با روکشی از چالش‌های قومی، مذهبی، تاریخی و ... بازنمود یافته‌اند. مسئله فقط این نیست که جدال بر سر منابع طبیعی (آب، خاک، جنگل، ساحل، معدن و ...) می‌تواند پیشراننده تبدیل آسیب‌پذیری‌های نهفته قومی و مذهبی به جنگ و جدال باشد. نکته دیگر این است که اساساً برخی اقلیم‌ها و برخی شرایط پیچیده ژئومورفولوژیک خودبه‌خود محرک تنش و افراطی‌گری هستند، (۱) حتی اگر محیط انسانی چندان زمین‌آسیب‌پذیری در برابر چالش‌های قومی و مذهبی را نداشته باشد. برای مثال، تأثیر اقلیم گرم و خشک (اینجا منظور عمدتاً تأثیر روان‌شناختی است) بر برانگیختگی عصبی موجب شده که عمدتاً جغرافیای افراطی‌گری و بنیادگرایی بر محدوده عرض پرفشار جنب حاره، یعنی مناطق گرم و خشک خاورمیانه و شمال آفریقا منطبق باشد. یا از منظر ژئومورفولوژیک کوهستان‌های مرزی، یعنی مناطق صعب‌العبوری که پشت به یک کشور همسایه داشته باشند زمینه تنش دائم بین ساکنان منطقه و دولت مرکزی را ایجاد می‌کنند. آنچه که به روشنی در کردستان ایران، اقلیم کردستان عراق و کردستان ترکیه و سوریه قابل مشاهده است. خلاصه اینکه غالباً دلایل جنگ‌های ناحیه‌ای به آن پیچیدگی که در ابتدا تصور می‌شود نیست. همیشه نباید ریشه جنگ‌ها را در



سیاسی واحد با هم حس همبستگی ملی (بنا به تعریف ژئوپلیتیک این مفهوم) دارند و کشور کاذب یعنی سرزمینی که با وجود برخورداری از مرزها و قدرت سیاسی معین و مشخص عمده شهروندان آنها به واقع یکدیگر را هموطن نمی‌دانند و از این جهت حس همبستگی ملی کافی برای پایداری در چارچوب کشوری متحد و یکپارچه را ندارند. تجربه‌هایی مثل بالکان، قفقاز، ایبریا، شاخ آفریقا، بریتانیا. می‌گویند در نهایت کشورهای کاذب فرو می‌پاشند و ملت‌های واقعی به اتحاد و همپارچگی حتی تا حد استقلال و کسب قدرت سیاسی در یک محدوده سرزمینی مشخص می‌رسند. اما وقت آن را زمان تعیین می‌کند؛ زمان و فقط زمان. از این جهت ملت‌ها بیش از مرز و دولت به حس همبستگی نیاز دارند. آنچه که به این حس لطمه می‌زند در طول زمان می‌تواند به اضمحلال کانون مرکزی و هسته سخت ملیت انجامد؛ و برعکس آنچه که این حس را تقویت می‌کند می‌تواند از پس هزاران سال آوارگی و سرکوب نیز دوباره آنها را گرد هم جمع کند. تجربه تاریخی می‌گوید گاه یک ترانه و یک شعر افزون‌تر از جنگ و منازعه به بقای یک ملت کمک کرده است. مشکل همه‌پرسی‌هایی از این جنس که کردستان عراق و کاتالونیا و کبک و اسکاتلند و ... در پی آنند این است که عمدتاً پیش‌ترانه آنها «تعجیل و تأویل سیاست» است و نه «تدبیر و تعمیق همبستگی ملی». کردها باید با اعتماد به نفس به آینده نگاه کنند. و باورش‌شان به جادوی زمان را از دست ندهند؛ زمان و فقط زمان، آنچه که در نهایت فریب سیاست را فرو می‌میراند و نهال فرهنگ و همبستگی عاطفی و انسانی را بر می‌بالاند و به بار می‌نشانند.

پس گفتار: اینکه این شماره قلمرو ویژه همه‌پرسی استقلال کردستان باشد تصمیم ناگهانی تحریریه بود. به واقع الان باید شماره محیط زیست منتشر می‌شد. اما کردستان جای محیط زیست را گرفت و شماره محیط زیست در موعد مقرر منتشر خواهد شد. همچنانکه در پی خواهید دید قدری شتاب و تعجیل در مطالب این شماره قلمرو دیده می‌شود. دشوار بود کسانی را پیدا کنیم که بی‌طرف و ناچانداران در باره این همه‌پرسی بنویسند. دشوار تر یافتن کردهایی بود که فارغ البال از مخالفت خود با این همه‌پرسی بگویند، منظور روشن‌فکران مستقل کرد است. آنها که به گفتگو با قلمرو یا نوشتن برای ما حاضر شدند غالباً موافقان همه‌پرسی بودند و مخالفان از بیان نظرشان در قلمرو عذر خواستند، ظاهراً از بس که فضای رسانه‌های کرد سودازده استقلال است. به هر حال قلمرو تلاش کرده است کاملاً مستقل و بی‌طرف بماند، همچنان که رویه ماست. اگر هم شما مخاطبان محترم تصور می‌کنید در جایی انصاف علمی رعایت نشده، چه از جانب نویسندگان ما و چه از جانب گفتگوشوندگان و یا نویسندگان مهمان، لطفاً به ما بگویید تا نظر شما را هم عیناً منعکس کنیم. از محاسن روزنامه‌نگاری الکترونیک این است که همیشه امکان جبران و تصحیح اشتباه وجود دارد.

و همسایگان عرب است. منطقه کماکان در التهاب داعش و سوریه به سر می‌برد و اساساً اولویت غرب در خاورمیانه کنترل بنیادگرایی اسلامی است و نه حفظ یکپارچگی کشوری که خود مروج بخشی از این بنیادگرایی است. پس کردها می‌توانند این قدم بلند به سمت استقلال را بردارند، پیش از آنکه گردش روزگار دوباره جهان را با دولت مرکزی عراق همراه کند.

همچنین: اما آیا همه ماجرا همین است؟ یک همه‌پرسی (که آشکار است به رأی به استقلال کردستان ختم خواهد شد) و کردها آن را می‌خواهند و جهان آن را به مصلحت نمی‌داند؟ جهان چگونه می‌تواند مصلحتی به کردها پیشنهاد کند جذاب‌تر از رأی به استقلال؟ البته اکنون برای صحبت از مصلحت جهانی و منطقه‌ای با کردهای عراق بسیار دیر است. آنها سودازده و رؤیاپرداز استقلال می‌خواهند. آنها هم اکنون آن قدر فریفته رؤیای استقلال هستند که دلنگران آشوب و تلاطم در منطقه که هیچ، حتی شاید نگران عواقب خشونت‌بار جداسری کردستان عراق برای خود کردها هم نباشند. مصلحت البته همان است که سازمان ملل همیشه برای حل منازعات منطقه‌ای در پیش می‌گیرد: تعویق ماجرا و سپردن آن به زمان. جهان می‌تواند گرم‌تر به همه‌پرسی کردستان عراق خوشامد بگوید، اما نه حالا. قطعاً نه حالا، دیرتر. هنگامی که خاورمیانه و کشورهای همسایه کمتر ملتهب این همه منازعات فزاینده و خونبار قومی و دینی باشند. مفهوم کشور-سرزمین (صُلب در ماهیت مرزهایی که به طور ساختگی خط کشی شده، روی نقشه‌هایی با مقیاس‌های غلط و مغرضانه) واپس نشسته و به جای آن مفهوم ملت-هویت (ریشه‌دار در واقعیت ذهنی و عاطفی مردمان و برخاسته از حس همبستگی آنها با کسانی دیگر) برآمده و دامن گسترانده باشد. چرا کردها باید نگران آینده باشند و گمان کنند یا حالا یا هرگز؟ دست کم در این مورد خاص هیچ هرگز در کار نیست. شاید هم البته مجریان همه‌پرسی و مدعیانی که بر ضرورت انجام آن پا سفت می‌کنند دلایل بسیار برشمارند که دست کم برای ساکنان کردستان عراق انجام همه‌پرسی چندان هزینه‌ای ندارد و بر عکس می‌تواند فلان و فلان امتیاز مهم سیاسی را در پی داشته باشد؛ زیرا به‌رحال این همه‌پرسی از نظر حقوقی تغییری در سازوکار کنونی حکمرانی در اقلیم کردستان عراق ایجاد نمی‌کند. اما اگر انجام همه‌پرسی به مصداق «آش نخورده و لب و دهن سوخته» عملاً فقط باعث شود که نه تنها همسایگان بلکه جهانیان هم بر کردهای عراق سخت بگیرند و شماری از امتیازات سیاسی و اقتصادی این خطه از آن بازستانده شود، آنگاه باید در استدلال‌های مخالفان همه‌پرسی، مثلاً آنچه سران حزب گوران می‌گویند، درنگ کرد. یکی از آن استدلال‌ها این است که این همه‌پرسی بیش از آنکه کمکی برای استقلال کردستان عراق باشد، عملاً زمینه‌ای است برای تضعیف دموکراسی در این خطه و کشاندن منازعات از بیرون مرزهای کردستان عراق به داخل آن.

سرانجام: کدام یک بهتر است: یک ملت واقعی یا یک کشور کاذب؟ ملت واقعی یعنی مردمانی که شاید حتی بی‌بهره از قدرت



خدمه‌پرسی حق دموکراسی کردستان

گفتگوی قلمرو با بیار عبدالرحمن

اشاره:

بیان عبدالرحمن، نماینده دیپلماتیک اقلیم کردستان در واشنگتن، از شخصیت‌های پرنفوذ حزب دموکرات کردستان عراق است. وی در کنار تجربه دو دهه کار در حکومت کردستان، پیشینه روزنامه‌نگاری از جمله در روزنامه فایننشال تایمز لندن را در کارنامه خود دارد. او در بغداد به دنیا آمد و در دهه هفتاد میلادی مدتی کوتاه را همراه خانواده‌اش در ایران زندگی کرد. سپس به لندن رفت و در رشته تاریخ از دانشگاه لندن فارغ التحصیل شد.

سپاسگزاریم که پذیرفتید با ما گفتگو کنید. بگذارید از اینجا شروع کنیم که با توجه به مخالفت یا عدم حمایت اغلب کشورهای تأثیرگذار خاورمیانه و غرب، امید به موفقیت مذاکرات استقلال کردستان تا چه اندازه واقع‌بینانه است؟

اول اجازه دهید که به روشنی بگوییم این حق دموکراتیک ماست که همه‌پرسی برگزار کنیم. همچنین مثل دیگر مردم دنیا، این حق را هم داریم که خودمان سرنوشت و آینده خودمان را تعیین کنیم. تصمیم‌گیری برای خود (self-determination) در سراسر جهان حقی مسلم به شمار می‌رود. پس چرا مردم کردستان از این حق خود استفاده نکنند؟

در جواب به سؤال شما که القا می‌کند دولت‌های قدرتمند مخالف همه‌پرسی هستند، بله، این درست است. ایران و ترکیه و کشورهای دیگر، علیه آن اعلام موضع کرده‌اند. همین‌طور ایالات متحده، در عین به رسمیت شناختن آرمان مردم کردستان، از ما خواست که آن را نه لغو، بلکه به بعد موکول کنیم. درست است که واکنش‌های منفی زیادی وجود دارد، ولی همه یکسان نیست و نمی‌توان همه را با یک چوب راند و مخالفت قاطع انگاشت. به یاد داشتن این نکته خیلی مهم است. کشورهای بسیاری هم هستند که درباره همه‌پرسی سکوت کرده‌اند، چه در منطقه، چه کشورهای دوردست. ما این را بی‌طرفی مثبتی ارزیابی می‌کنیم.

درباره بخش دوم سؤال شما، بدیهی است که ما باید برای حل و فصل مسئله با بغداد مذاکره کنیم. ما بخشی از عراق هستیم و کوشیده‌ایم شریک عراق باشیم؛ ولی نتیجه‌ای نداشته و درست به همین دلیل است که همه‌پرسی استقلال برگزار می‌کنیم. هدف نهایی ما دستیابی مسالمت‌آمیز به توافق با دولت فدرال بغداد است. ما معتقدیم بغداد باید به مذاکره با ما تن دهد. در قانون اساسی عراق حق همه‌پرسی سلب نشده و بنابراین بغداد باید به آن احترام بگذارد. این در نهایت به سود عراق است که دو طرف به توافقی برد-برد برسند.

فکر نمی‌کنید کردستان مستقل، کُردهای دیگر را برمی‌انگیزد به دنبال استقلال برونند و این احتمال باعث کنار نیامدن کشورهای همسایه با کردستان مستقل شود؟

به نظرم پاسخ را باید در خود همان کشورها جستجو کرد. در سال ۲۰۰۳ وقتی مداخله آمریکا در عراق قطعی شد، رهبری کردستان عراق آگاهانه تصمیم گرفت که اقلیم جزیی از عراق بماند. در سال ۲۰۰۵ قانون اساسی عراق، بر این مبنا تدوین و با همه‌پرسی تأیید شد که عراق دولتی فدرال و دموکراتیک و تکثرگرا باشد، کشوری که عربی و کردی، دو زبان رسمی آن است. ما در جایگاه کردهای عراق، باور داشتیم که در این عراق جدید، جای همیاری و همکاری خواهد بود و شهروندان از حقوق برابر برخوردارند، عراقی‌ها و کردها همه کشور را با هم خواهند ساخت. ما چنین قانون اساسی‌ای را پذیرفتیم، روح قانون اساسی از نظر ما و در واقع از دید عرب‌ها این بود و با همین نیت، میلیون‌ها نفر در همه‌پرسی قانون اساسی مشارکت کردند. پس چرا امروز از همه‌پرسی برای استقلال حرف می‌زنیم؟ چون این همیاری و همکاری به جایی نرسید، چون هیچ شراکتی میان ما وجود ندارد، چون دولت عراق دست‌کم پنجاه و پنج اصل قانون اساسی را زیر پا گذاشته. بله، در متن قانون کردی یکی از دو زبان رسمی کشور است؛ ولی خارج از کردستان کجا شما زبان کردی به گوشتان می‌خورد؟ در کدام سند رسمی یک کلمه کردی می‌توان پیدا کرد؟ ما موفق شدیم روی پاسپورت عراق چند کلمه کردی اضافه کنیم؛ ولی این به معنای رسمیت داشتن زبان کردی نیست. شما به هر کجای کانادا بروید، همه چیز به دو زبان انگلیسی و فرانسه است. من زبان را برای مثال می‌گویم، نمونه‌های بارها جدی‌تر نقض قانون اساسی زیاندارند. اگر ما امروز به اینجا رسیده‌ایم به خاطر آن بوده که عراق اهل شراکت و همکاری نیست، کشور توافق جمعی، برابری شهروندان و کشور مدارا نیست؛ در عوض عراق به جامعه فرقه‌گرایی بدل شده که به هویت کردی احترام نمی‌گذارد، چه رسد به اقلیت‌های دیگر. اگر همسایگانی که جمعیتی کرد در کشورشان زندگی می‌کنند، تلاش کرده‌ای خود برای دستیابی به استقلال بر نمی‌تابند و نمی‌خواهند شهروندان کردشان به فکر استقلال بیفتند، پیشنهاد محترمانه من به آنها این است که نمونه عراق را به خاطر بسپارند.

ممکن است این همه‌پرسی ثبات کردستان را به خطر بیندازد و مثلاً ایران را برانگیزد که با گروه‌هایی مثل حشد الشعبی به مصاف مسلحانه با کردها برود یا ترکیه را به بستن مرزهایش با کردستان تحریک کند. آیا حکومت شما برای رویارویی با پیامدهای مخاطره‌آمیز

همه‌پرسی آماده است؟

ما آمادگی هرگونه پیشامدی را داریم، ولی بی‌تردید خواهان همزیستی مسالمت‌آمیز با همسایگان خود و همین‌طور عراق هستیم. رهبری کردستان در ارتباط مداوم با تهران و آنکاراست. این‌طور نیست که بعد از اعلام تاریخ همه‌پرسی دست روی دست گذاشته باشیم. نشست‌ها و گفتگوهای بسیاری با مقامات بلندپایه این کشورها صورت گرفته است. ما همه جدّ و جهد خود را در توضیح این نکته به ترکیه و ایران و دیگر همسایگان به کار بسته‌ایم که ما تهدیدی برای آنها نیستیم. مسئله ما به کردستان عراق محدود است و در پی مذاکره با بغداد برای دستیابی به توافقیم. ما در گذشته هم هیچ‌گاه نه ترکیه و نه ایران را در معرض تهدید قرار نداده‌ایم و عامل بی‌ثباتی هیچ‌یک از آن دو کشور نبوده‌ایم و قصد ما آن است که همین شیوه را ادامه دهیم. همان‌طور که می‌خواهیم همسایه آرام و آشتی‌جوی آنها باشیم، دوست داریم آنها همین این‌گونه ما را ببینند. ما هیچ طرح پنهانی نداریم. از قضا خیلی وقت‌ها ما به افراط در شفاف بودن متهم شده‌ایم. ما هرگز پنهان نکرده‌ایم که مردم کردستان عراق خواهان استقلال هستند، چون ما با حاکمان سنی عراق همکاری کردیم، ولی آماج حمله شیمیایی در حلبچه و نسل‌کشی قرار گرفتیم. بعد با حاکمان شیعه عراق همکاری کردیم، ولی در عوض، بخش‌های مهمی از قانون اساسی در مورد ما به اجرا درنیامد، اصل ۱۴۰ درباره مناطق مورد مناقشه کاملاً نادیده گرفته شد، برای صادرات نفت با مشکلات بسیاری روبرو شدیم، در حالی که قانون اساسی این حق را به ما می‌دهد، وزارت دفاع عراق پیشمرگه را از آموزش و تسلیحات و پشتیبانی مالی محروم کرد، درحالی‌که این وزارت باید پیشمرگه را آموزش نظامی می‌داد و به بدنه دفاعی عراق پیوند می‌زد، این کار را نکرد. با توجه به همه اینهاست که باید تصمیم بگیریم آیا می‌خواهیم در آینده بخشی از عراق بمانیم یا نه. موضوع تصمیم ما این است، نه ایجاد خصومت علیه همسایگان مان.

اگر چنین است، به نظرتان چرا ایران این‌همه نگران استقلال شماست؟

این سؤال خوبی است، اما باید از رهبران ایران پرسیده شود. یک نکته وجود دارد و آن اینکه دستگاه اداری و دیوان‌سالاری و کارمندان دولت در همه جای جهان، از واشنگتن گرفته تا تهران و آنکارا، ترجیح می‌دهند وضعیت موجود حفظ شود، مرزها تغییر نکنند، نخبه حاکم عوض نشود. هر چیز که تهدیدی برای تداوم وضع موجود به نظر آید، بدنه بوروکراتیک دولت‌ها بی‌درنگ واکنشی منفی نشان می‌دهد: نه! چرا وقتی من مسئول این پرونده هستم باید این اتفاقات بیفتد! در

سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۱ فکر کنم بیش از بیست و دو کشور به استقلال رسیدند. در اغلب آنها جنبش استقلال‌طلبی تا زمانی که پیروز نشد، با مخالفت روبرو بود. تنها بعد از استقلال بود که کشورهای دیگر کم‌کم آنها را به رسمیت شناختند. اگر کردستان مستقل شود، نه آسمان به زمین می‌آید، نه دنیا به آخر می‌رسد. این مسئله مربوط به آینده است. در حال حاضر ما درباره همه‌پرسی حرف می‌زنیم و گام بعد مذاکره با بغداد درباره چگونگی دستیابی به استقلال است و البته گفتگو با دولت‌های همسایه هم در کنار آن جریان خواهد داشت.

برخی می‌گویند کردستان مستقل، دولتی غیرمذهبی و نزدیک به غرب، آمریکا و اسرائیل خواهد داشت و این یعنی پیدایش یک آذربایجان دیگر در کنار ایران. با توجه به سیاست ایران در عراق و سوریه و دیگر نقاط منطقه، کردستان مستقل محدودیت‌هایی را برای آزادی تحرک ایران در آن نقاط به وجود می‌آورد. بنابراین نگرانی ایران صرفاً از رخوت و تن‌آسایی نظام اداری‌اش مایه نمی‌گیرد، بلکه در منافع استراتژیک جمهوری اسلامی ریشه دارد. نظر شما چیست؟

شاید همین‌ها باعث شده که تهران تا الان با همه‌پرسی مخالفت کند. همان‌طور که گفتیم ما قصد نداریم ثبات را بر هم زنیم. به عکس، ما کردستان مستقل آینده را کشوری دموکراتیک و مداراگر می‌دانیم که در آن آزادی ادیان برقرار است. درست است که اکثریت جمعیت کرد



در همه جا سنی‌مذهب هستند، ولی اقلیت‌های مذهبی کرد مانند شیعه، یزیدی، مسیحی نیز وجود دارند. آینده‌ای که برای کردستان در ذهن داریم، جامعه‌ای باز است که همه آن را وطن و خانه خود می‌دانند و کسی از نادیده گرفته شدن یا سرکوب دلهره‌ای نداشته باشد. یکی از مشکلاتی که با عراق داریم این است که به جامعه‌ای فرقه‌گرا بدل شده است. در سال ۲۰۰۳ که ما برای عراقی فدرال و دموکراتیک تلاش و همکاری می‌کردیم، بدیهی است که می‌دانستیم شیعیان اکثریت را در دست دارند ولی فکر می‌کردیم با جامعه عرب سنی و کرد در عراق توازن برقرار می‌شود. اما شراکت و همیاری تحقق نیافت و جامعه عراق، به شکلی مفرط در دام فرقه‌گرایی افتاد. طبعاً حس خودی نبودن بر سنی‌ها غلبه پیدا کرد. ما هم خودمان را به حاشیه‌رانده می‌دیدیم. در حال حاضر ما با ایران مناسبات حسنه و تراز تجاری بالایی داریم. ما با ایران تاریخ مشترک داریم. کردهای زیادی مثل من سال‌هایی از دوره کودکی خود را در ایران گذرانده‌اند. بنابراین خواهان روابط مسالمت‌آمیز مبتنی بر احترام متقابل هستیم.

شما نماینده دیپلماتیک اقلیم کردستان در واشنگتن هستید. پس از همه‌پرسی، انتظار دارید دولت آمریکا چه اقداماتی را برای پیش‌گیری از گسترش خشونت و برقراری ثبات و صلح در منطقه انجام دهد؟

درباره مسئله همه‌پرسی ما از دولت آمریکا خواسته‌ایم بغداد و اربیل را به نشستن بر سر میز مذاکرات جدی تشویق کند. این تقاضای ما همچنان پابرجا می‌ماند. با آنکه آمریکا می‌خواهد ترغیب‌گر دو طرف به گفتگو باشد، از ما خواسته که همه‌پرسی را به تعویق بیندازیم. جدا از همه‌پرسی، بزرگ‌ترین مسئله، غلبه بر داعش است. آمریکا می‌گوید تا شکست قطعی داعش خود را ملتزم به نبرد با آن می‌داند. باعث افتخار و سرور ماست که تا به حال پیشمرگه در جنگ با داعش موفق بوده، ولی باید داعش در سراسر عراق به زانو درآید. درعین حال باید واقع‌بین بود و گمان نکرد که با شکست داعش، خلافت به پایان می‌رسد. حتی با مغلوب شدن داعش، همچنان هسته‌های شورش و تروریسم فعال خواهند بود؛ نسخه‌های جدیدی از داعش یا نوزایش القاعده را خواهیم دید. آنها خطری برای همه ما در این منطقه‌اند. آمریکا وعده داده که به آموزش و تجهیز پیشمرگه و نیروهای عراقی ادامه دهد. ایران هم با داعش در جنگ است و در حقیقت، اولین کشوری بود که در همان روزهای اولیه حمله داعش به ما پیشمرگه را مسلح کرد. ما همه باید برای نبرد با داعش دست‌به‌دست هم بدهیم.

مذاکرات استقلال
در آینده نزدیک
نتیجه نمی‌دهد

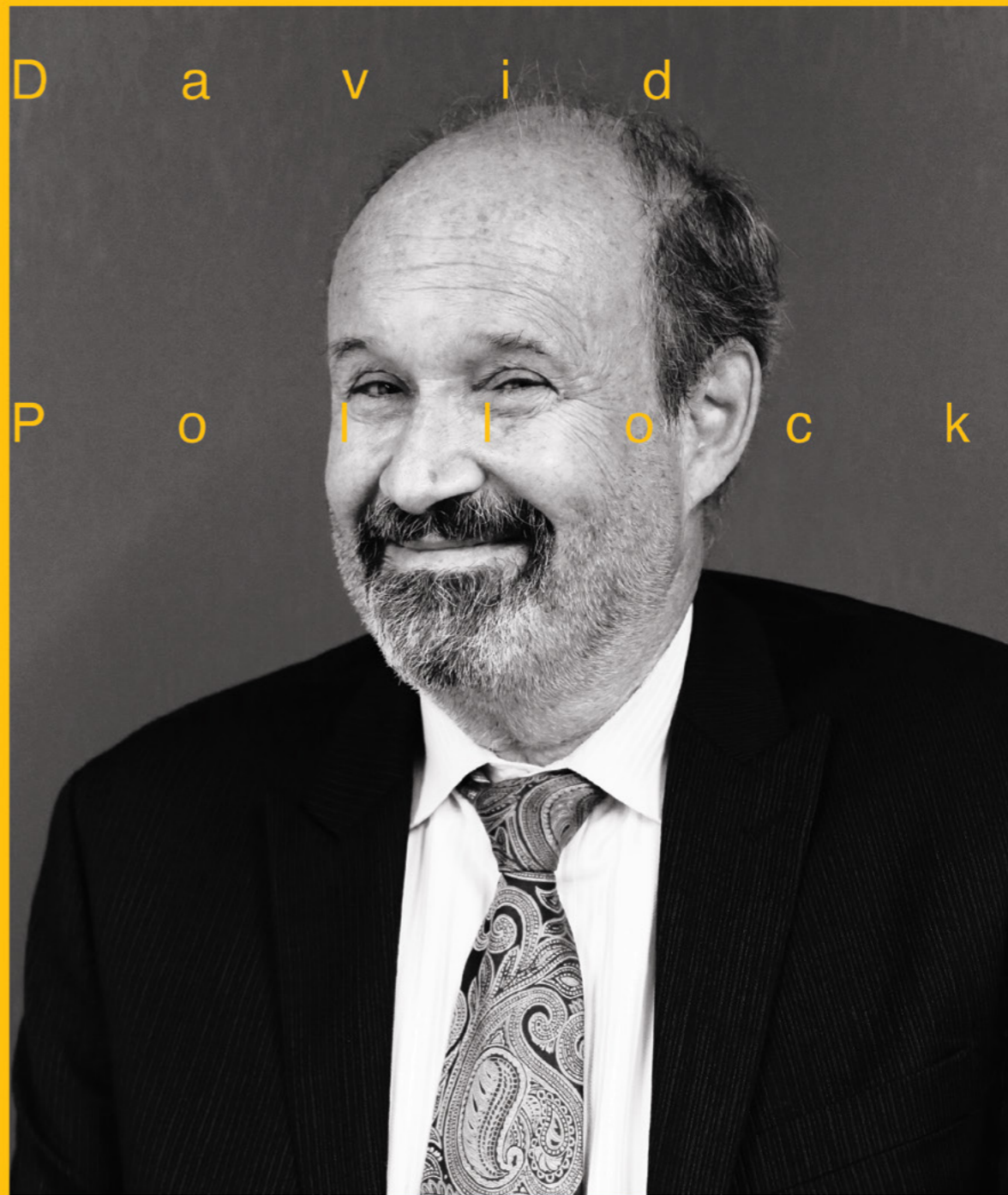
گفتگوی قلمرو با دیوید پالک



با توجه به آشنایی نزدیک و طولانی‌تان با منطقه کردستان، اهمیت همه‌پرسی استقلال را در چه می‌بینید و پیش‌بینی‌تان از پیامدهای آن به ویژه برای عراق چیست؟

از نظر من، همه‌پرسی نه به دلیل منجرشدن فوری به استقلال - بر فرض رأی آری اکثریت به آن - بلکه به خاطر آن اهمیت دارد که گام نخست به سوی استقلال است. مدت‌هاست که همه می‌دانیم عموم کردهای عراق خواهان استقلال هستند، ولی احتیاط زیادی درباره آن به خرج می‌دادند. آنها در ۲۰۰۵ یک همه‌پرسی برگزار کردند و به نفع آن رأی دادند، ولی به جای اعلام استقلال کردستان حکومت این منطقه خودگردان عراق پذیرفت که بخشی از خاک عراق باقی بماند و از قانون اساسی حمایت کند و از اعلام یک‌جانبه استقلال اجتناب نماید. در نتیجه، بیش از یک دهه منتظر ماندند و از آن موقع تاکنون برای مشارکت و همیاری با باقی عراق کوشش کردند. صادقانه بگویم خیلی سرخورده شدند. دولت عراق به طور کلی توقعات کردها و حتی شروط آنان برای حفظ عراق واحد نادیده گرفت؛ از جمله در زمینه نفت و سهم کردها، برگزاری همه‌پرسی ویژه‌ای درباره مناطق مورد مناقشه میان کردها و دیگران در داخل خاک عراق، مخصوصاً شهر حساس کرکوک، رویه دولت عراق به ویژه در زمان دولت قبلی، دولت مالکی که فرقه‌گرایانه و به غایت فاسد بود؛ دولتی که نه تنها به کردها، که به بخش‌های دیگر جامعه، مانند عرب‌های سنی، حتی شیعیان مخالف دولت هم اعتنایی نداشت. اینها اسباب دلسردی و نومیدی کردها در داخل عراق شد. سرانجام، بعد از پیروزی‌هایی که در نبرد با داعش در خاک عراق به دست آوردند، رهبران کرد زمان را برای برداشتن گامی تازه به سوی استقلال مناسب تشخیص دادند. البته که این به معنای امتناع از مذاکره نیست. آنها می‌گویند حتی بعد از همه‌پرسی بر سر چگونگی برقراری روابطی تازه با حکومت عراق با بغداد بر سر میز مذاکره می‌نشینیم، با کشورهای همسایه از جمله ایران گفتگو می‌کنیم تا متقاعد شوند به رغم وجود جمعیت کرد کشورشان در آن سوی مرزهای ما، کردستان مستقل تهدیدی برای آنها نیست. از نظر آنها مسئله استقلال فقط به کردستان عراق محدود است و امیدوارند کشورهای دیگر دریابند که این برخاسته از اراده جمعی کردهاست و در نهایت آن را بپذیرند و مذاکراتی مسالمت‌آمیز را پیش برند. ولی متأسفانه بسیاری از جمله در ایران، بغداد، ترکیه نیز ایالات متحده سخت نگران و تا حدی مخالف آن هستند. کردها با علم به این موضوع در جستجوی راهی برای جلب اطمینان منتقدان و مخالفان استقلال هستند.

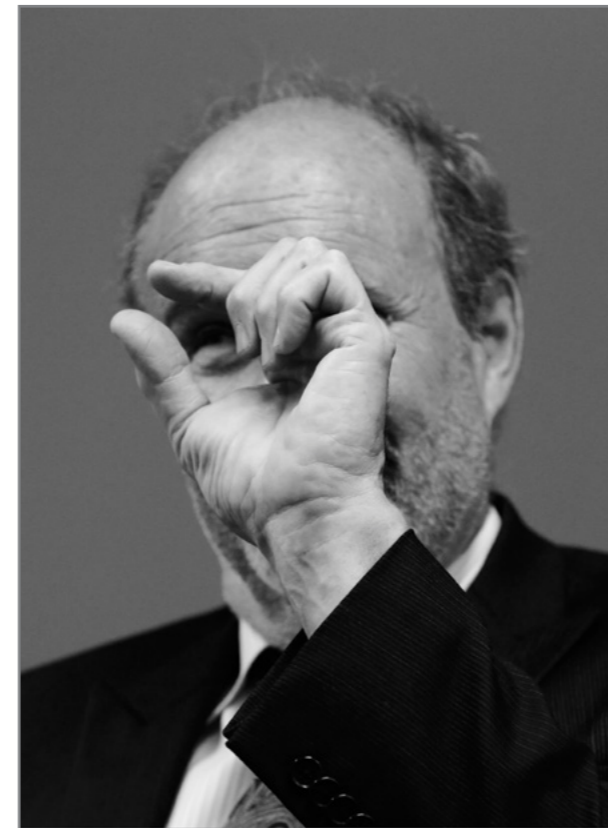
با توجه به اینکه جمهوری اسلامی، کردستان مستقل، سکولار و هم‌پیمان با غرب را تهدیدی مسلم می‌داند و همین‌طور نفوذ بی‌دلیل آن بر دولت کنونی عراق، آیا



دیوید پالک (David Pollock) یکی از کارشناسان شناخته‌شده خاورمیانه به ویژه کردستان است که دست‌کم بیش از سه دهه است تحولات آنجا را دنبال می‌کند. آقای پالک در سال ۲۰۰۲ مشاور ارشد خاورمیانه در وزارت امور خارجه آمریکا شد و در زمینه دموکراسی و اصلاحات سیاسی در منطقه به دولت آمریکا مشاوره می‌داد. او از حامیان اصلی راه‌اندازی «طرح دموکراسی زنان عراق» (Iraqi Women's Democracy Initiative) و «شورای زنان افغان»، با بودجه پانزده میلیون دلاری بود و در جریان آنها در نقاط گوناگون خاورمیانه حضور و فعالیت داشت. او یکی از کارشناسان معتبر نظرسنجی افکار عمومی در جهان عرب نیز به شمار می‌رود. افزون بر بیش از دو دهه خدمت در وزارت خارجه آمریکا، دکتر پالک سال‌ها در دانشگاه هاروارد و دانشگاه جورج واشنگتن تدریس کرده است. وی به زبان‌های عبری، عربی و کردی تسلط دارد و در حال حاضر پژوهشگر ارشد انستیتو واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک است.

می‌توان بختی برای موفقیت مذاکرات استقلال در آینده نزدیک تصور کرد؟

کاملاً حق با شماست. اینها مشکلات عمیقاً جدی در برابر ثمربخشی مذاکرات در آینده‌ای نزدیک هستند. رهبران حکومت منطقه خودمختار کردستان به خوبی آگاهند که دولت عراق تابع امیال ایران است و می‌دانند که مذاکره با بغداد هم‌زمان مذاکره با تهران نیز هست. در نقطه کنونی پیشرفت مذاکرات خیلی بعید به نظر می‌رسد. در ماه‌های اخیر مقامات ایران با موضع‌گیری قاطع علیه همه‌پرسی و ایده استقلال کردستان هشدار داده‌اند که این امر چه بسا به بی‌ثباتی بیشتر بینجامد؛ بدون آنکه صریحاً بگویند ایران خود مداخله می‌کند. به نظرم این تهدیدی تلویحی است. محتمل‌ترین پیامد همه‌پرسی شاید مداخله ایران از طریق گروهی تحت حمایتش یعنی حشد الشعبی در داخل خاک عراق باشد. برخی از سران آن مثل قیس الخزعلی اعلام کرده‌اند که نه تنها در صورت رفتن کردها به سمت استقلال بلکه اگر طرح آنها کرکوک را هم در برگیرد، الحشد الشعبی، به ویژه عصاب اهل الحق به فرماندهی او و پشتیبانی ایران برای جلوگیری از الحاق کرکوک به کردستان مستقل خواهند جنگید. بعضی از رهبران کرد هم خیلی دست به عصا بوده‌اند. هم نوری المالکی نخست وزیر سابق، هم عبادی نخست وزیر کنونی هر دو تلویحاً مخالفت خود را با همه‌پرسی و استقلال کردستان بیان کرده‌اند. درعین حال دست‌کم به طور ضمنی، آمادگی خود را برای مذاکراتی جامع با حکومت کردستان اعلام داشته‌اند به این امید که بر سر حفظ یک‌پارچگی عراق تحت شرایطی بهتر، به شکلی مسالمت‌آمیز، به توافق برسند و چه بسا همه مناقشات جاری در این سال‌ها را فیصله بخشند، اختلافات بر سر درآمد نفت یا مناطق مورد مناقشه، یا تأمین منابع مالی پیشمرگه و مانند آن. احتمال تحقق این امر از جانب بغداد کاملاً منتفی نیست، ولی نقش ایران در کمک به پیشرفت عاری از خشونت این روند یا دشوارتر کردن و به خشونت کشیدن آن جای سؤال دارد. من جوابی برای آن ندارم. چه بسا هیچ‌کس جواب درست این سؤال را نداند. این تا اندازه‌ای به نزاع‌های درون‌حکومتی در ایران وابسته است که من از آنها سردر نمی‌آورم. بگذارید به مسئله دیگری که طرح کردید بپردازم، و آن دیدگاه حکومت ایران یا بخشی از جامعه ایران است؛ یعنی تلقی تهدید داشتن از کردستان مستقل، از اینکه کشوری درست آن‌سوی مرزهایش مثلاً به پایگاهی نظامی برای آمریکا بدل شود. من از بعضی ایرانی‌ها، کردها و دیگران شنیده‌ام که الگوی کردستان مستقل، جمهوری آذربایجان است. دو نکته در این جا وجود



دارد: یکی اینکه جمهوری آذربایجان با وجود مشکلات و دردمس‌هایش برای حکومت ایران قابل مدیریت است و ایران یادگرفته چطور با آن کنار بیاید و روابطی مسالمت‌آمیز و مناسبات اقتصادی سطح بالا با آن را حفظ کند و حتی به اعمال و گسترش نفوذش در خاک آذربایجان بپردازد، علی‌رغم آنکه سکولار بودن حکومت آذربایجان و دوستی آن با اسرائیل و آمریکا، آذری‌های زیادی مدام در رفت‌وآمد میان دو سوی مرزها. در نتیجه حتی تکرار الگوی آذربایجان در کردستان نباید موجب احساس خطر در ایران باشد. ولی البته مشکلات آن را می‌فهمم. کردها با آگاهی کامل از این موضوع، تضمین‌هایی جدی بدهند که نه نفوذ آمریکا در آنجا، نه ارتباط ساکنانش با اقلیت کرد ایران، نه حضور پناهندگان و مخالفان ایرانی در کردستان مستقل، هیچ‌یک کردستان را به تهدیدی برای جمهوری اسلامی بدل نمی‌کند. کردها به شکل اقناع‌کننده‌ای می‌گویند که برای رفع یکایک دلواپسی‌های ایران علایجی کارساز وجود دارد. به نظرم کردستان مستقل همچنان به روی روابطی دیپلماتیک، اقتصادی و حتی امنیتی با ایران گشوده خواهد بود. اما در خصوص مسئله نفوذ اسرائیل باید گفت که این چیزی بیش از نظریه توطئه و ساخته تخیلی غریب نیست.

برخی باور دارند جمهوری اسلامی عمرش را در

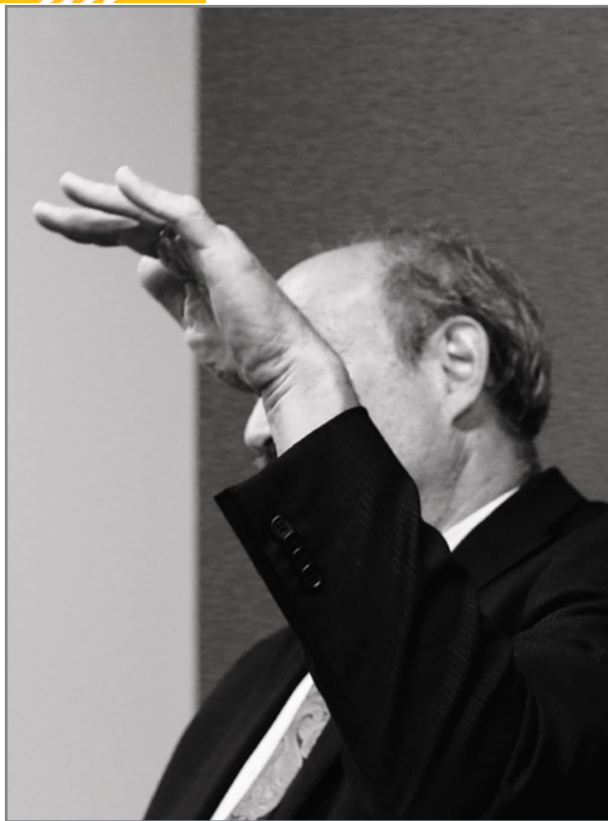
سرمایه‌گذاری بنیادی و عظیم برای گسترش عمق استراتژیک خود تا نزدیکی مرزهای اسرائیل سپری کرده تا سرانجام به موفقیت رسیده؛ پس طبیعی است که اسرائیل هم بخواهد با کمک به تکوین کردستان مستقل عمق استراتژیک خود را به مرزهای ایران برساند.

این تصور هست. من هم مرتب به اسرائیل سفر می‌کنم، هم به کردستان عراق، یعنی به طور ماهانه. در هر دو جا همه کسانی را که به طور مستقیم در چنین مسائلی نقش دارند می‌شناسم. بله، حمایت دولت اسرائیل از تشکیل کشور مستقل کردستان فقط و فقط زبانی و در حدّ حرف است. این بیشترین کاری است که از عهده‌اش برمی‌آیند. هرازگاهی اعلام موضع می‌کنند. در واقع این کردها ایند که مایل نیستند اسرائیل در این باره حرف بزند چون باعث خیال کشورهای دیگر را مشوش می‌کند. می‌دانند که پشت این حرف‌ها خبری نیست.

ولی به‌رحال همکاری اسرائیل و کردها سابقه‌ای تاریخی دارد.

اولاً که این سابقه همکاری به چهل سال پیش مربوط است، اواسط دهه هفتاد میلادی. از آن موقع تاکنون، اگر هم اسرائیلی‌ها با کردهای عراق همکاری ملموسی داشته‌اند، واقعاً در حدّ ناچیزی بوده است. همکاری آنها در دهه هفتاد هم چیزی نبود جز کمک اسرائیل به کردها در مبارزه علیه حکومت صدام حسین، با پشتیبانی دولت ایران. آن همکاری به هیچ وجه ضد ایران نبود؛ علیه دشمن مشترک ایران، اسرائیل و کردها یعنی صدام حسین بود. همین همکاری هم در چارچوبی بسیار محدود، از طریق عوامل موساد و تأمین تسلیحاتی و تبادل اطلاعاتی صورت گرفت. بعد از سرکوب سنگدلانه شورش کردها به دست صدام حسین در اواخر دهه هفتاد تا امروز هیچ همکاری جدی میان اسرائیل و کردها وجود نداشته است؛ مگر در حوزه فروش نفت. کردها بخشی از نفت‌شان را به اسرائیل می‌فروشنند و اسرائیل هم خرید نفت آنها را به سود منافعش می‌داند. درعین حال، فروش نفت به هیچ وجه مسئله استراتژیک عمده‌ای نیست و مثلاً به سطح مبادلات و همکاری‌ها نظامی و اطلاعاتی نمی‌رسد.

عربستان سعودی چه طی همه این سال‌ها عربستان برای توسعه نفوذش در مناطق سنی‌نشین ایران به ویژه سیستان و بلوچستان و کردستان تلاش‌های بسیاری کرده. عربستان قاعدتاً تشکیل کشور مستقل و سنی کردستان



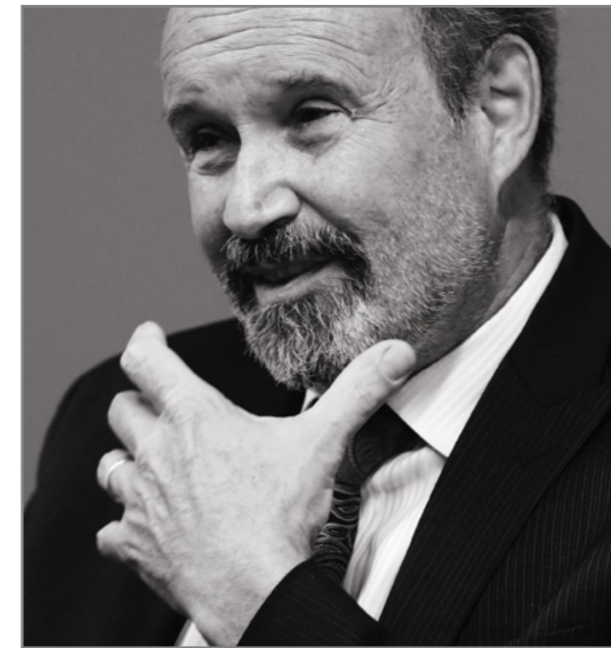
را باید در راستای منافع خود ببیند و از آن پشتیبانی کند.

این سؤال خوبی است، مخصوصاً در شرایط کنونی که تنش میان ایران و سعودی بالا گرفته. درست است. چه در ایران، چه در عراق تسنن مذهب اقلیت و تشیع مذهب اکثریت است. برخی مقامات بلندپایه حکومت اقلیم کردستان مانند وزیر خارجه هم از اقلیت شیعه‌اند. با وجود اشتراک مذهبی اکثریت کردها، کردهای ایران و کردهای عراق تصمیم گرفته‌اند هر کدام راهی جداگانه در پیش بگیرند. حکومت کردستان عراق هیچ‌گونه جریان تجزیه‌طلب یا فعالیت ضد ایرانی را در درون خاک خودش تحمل نمی‌کند. بله، پناهندگان یا مهاجرانی از ایران در کردستان عراق زندگی می‌کنند که در قالب محدودی فعالند، ولی به هیچ وجه مجوز کارهایی از قبیل فعالیت مسلحانه، تروریستی یا فرقه‌گرایانه علیه حاکمیت جمهوری اسلامی ندارند. شما مشابه این را در سوریه و ترکیه هم می‌بینید؛ حدود پانزده میلیون کرد ساکن ترکیه‌اند و بزرگ‌ترین جامعه کرد در جهان به شمار می‌روند. دست‌کم یک دهه است - یک دهه مدتی طولانی محسوب می‌شود - که حکومت کردستان عزمی جزم داشته که از جدایی‌خواهان و حتی آرمان‌های ناسیونالیستی کردهای ترکیه هیچ‌گونه حمایت سیاسی یا نظامی نکنند. در واقع حکومت کردستان خصومتی

یک همه‌پرسی کم طرف‌دار مایکل یانگ

۲۸ اوت ۲۰۱۷

یوست هیلترمن مدیر برنامه خاورمیانه و شمال آفریقای گروه بین‌المللی بحران و نویسنده کتاب یک رابطه زهرآگین: آمریکا، عراق و حمله شیمیایی حلبچه است که اولین بار در سال ۲۰۰۷ چاپ شد. دیوان، اواخر اوت امسال با هیلترمن که علاوه بر همه اینها متخصص امور کردستان است، صحبت کرد و دیدگاه او را در مورد همه‌پرسی استقلال کردستان جویا شد. دیوان در ماه ژوئیه هم مطلب «ذهن‌های پرسشگر» خود را به این همه‌پرسی اختصاص داد که می‌توانید آن را در اینجا بخوانید.



برای مردم خاورمیانه مخالفت‌ها و موافقت‌ها درباره استقلال کردستان قابل فهم است. شما می‌توانید به خوانندگان ما بگویید در واشنگتن چه کسانی حامی همه‌پرسی و چه اشخاصی مخالف با آن هستند؟ و انگیزه‌های هر یک از دو طرف چیست؟

جواب این سؤال به طرز شگفت‌آوری ساده است. در واقع هیچ‌کس در غرب از استقلال کردستان عراق حمایت علنی و عملی نمی‌کند؛ نه اتحادیه اروپا، نه ایالات متحده. سؤال اصلی این است که چه کسانی با آن ابراز مخالفت خواهند کرد و چه کسانی از مداخله در این موضوع پرهیز خواهند داشت. دولت، کنگره و مردم آمریکا و همین‌طور دولت‌ها و سازمان‌های اروپایی برای مبارزه با دشمن مشترک همه ما از جمله ایران، یعنی داعش، با کردها همکاری‌های وسیعی کردند، از کمک‌های تسلیحاتی و اطلاعاتی گرفته تا حملات هوایی و حمایت‌های مالی و بشردوستانه. سیاست کنونی آمریکا و سیاست کلی اتحادیه اروپا تداوم این حمایت‌هاست. همه‌پرسی هم ناگزیر برگزار خواهد شد. آمریکا قصد دارد بعد از همه‌پرسی از دو طرف بخواهد سر میز مذاکره بنشینند. آمریکا استقلال یک‌جانبه کردستان را به رسمیت نخواهد شناخت. حل این مسئله سال‌ها به طول می‌انجامد. به رغم آکه رهبران اقلیم کردستان گفته‌اند مذاکرات استقلال تا نوروز آینده به نتیجه قطعی می‌رسد، گمان نمی‌کنم در صورت بی‌نتیجه ماندن مذاکرات تا آن موقع، کسی مثل مسعود بارزانی یک‌جانبه و بدون پشتیبانی جامعه بین‌المللی اعلام استقلال کند.

با سپاس از شما

آشکار با گروه تروریست و ناسیونالیست PKK دارند و همین‌طور با PID حزب اصلی و نیروی مسلح کرد در سوریه که برای خودش قلمرو خودمختاری ساخته است. کردهای عراق هیچ تعلق خاطری به طرح وحدت کردها (pan-Kurdish project) ندارند. دغدغه اصلی آنها این است که به عنوان کرد عراقی از زندگی خوبی بهره‌مند باشند.

آنچه می‌گویید هیچ از نگرانی دولت ایران کم نمی‌کند. واقعیت چیزی است و تلقی از آن چیزی دیگر.

کاملاً درست می‌گویید. ایران خیلی نگران این موضوع است. به مسئله سعودی‌ها برگردیم. حتی اگر سعودی‌ها پشتیبان استقلال کردستان باشند، هیچ ضرر و خطری برای ایران ندارد، چون خود کردهای عراق تمایلی به تهدید ایران ندارند. سعودی‌ها از اظهارنظر علنی در این باره خودداری کرده‌اند. این سکوت را می‌توان نشانه رضایت گرفت، ولی نشانه‌ای بر حمایت عملی آنها از استقلال کردستان نمی‌بینیم. سعودی‌ها به دنبال برقراری توازن در مناسبات‌شان با بغداد و اربیل هستند. هیأت‌های رسمی آنها مدام در رفت‌وآمد و ملاقات مستقیم با همدیگرند: سفر عبادی، نخست‌وزیر و حتی مقتدی صدر به عربستان، بازگشایی سفارت عربستان در بغداد و فرستادن مقامات ارشد به آنجا، وعده‌های سرمایه‌گذاری و همکاری‌های اقتصادی دیگر با دولت عراق. سعودی‌ها با حکومت اقلیم کردستان هم رابطه خوبی دارند. کنسولگری عربستان در اربیل دایر است، عربستان به برخی از بنیادهای خیریه اسلامی در آنجا کمک مالی می‌کند؛ ولی به قول معروف همه تخم‌مرغ‌های خودشان را در سبد کردها نمی‌گذارند. آنها در پی منافع خودشان هستند و فارغ از اینکه رابطه‌شان با ایران چه سمت و سویی می‌یابد، اولویت ریاض حفظ و تداوم روابط حسنه با بغداد و اربیل هر دوست. قرائنی هست یا دست‌کم شایعاتی قابل اعتنا به گوش می‌رسد که سعودی‌ها تلاش می‌کنند در اربیل، جاسوس‌هایی را علیه ایران به کار بگیرند و حلقه‌های کوچکی از مخالفان حکومت ایران مانند حزب دموکرات کردستان ایران را زیر چتر حمایت خود بگیرند. ولی دولت جمهوری اسلامی، حکومت کردستان را برای سرکوب و نابودی این نوع فعالیت‌ها تحت فشار می‌گذارد. در سفر اخیرم به کردستان متوجه شدم که حکومت اقلیم کردستان به سعودی‌های گفته حق ندارند چنین کارهایی را که البته بسیار تحریک‌کننده و خطرناک است، در آنجا انجام دهند. ظاهراً عربستان هم ناگزیر چنین اقداماتی را متوقف کرده است.

هدف مسعود بارزانی، رئیس اقلیم کردستان عراق، از برگزاری همه‌پرسی استقلال در ۲۵ سپتامبر چیست؟ آن را چگونه باید تفسیر کرد؟

شرایط حاکم بر همه‌پرسی غیر الزام‌آوری که قرار است در کردستان عراق و مناطق مورد مناقشه برگزار شود، به شدت پیچیده است. تردیدی نیست که کردها در کل خواهان استقلال به مثابه راه‌حل مشکلاتی هستند که از سال‌ها پیش با آنها دست به گریبان بوده‌اند، مشکلاتی که معتقدند ناشی از نداشتن حاکمیت بر مناطقی است که در آنها اکثریت دارند. اما کدام گروه از کردها؟ در چه منطقه یا مناطقی؟ و تحت رهبری چه کسی؟

کردها در حال حاضر هیچ طرحی سیاسی برای کسب استقلال به عنوان یک کشور ندارند. این موضوع به گذشته‌های تاریخی برمی‌گردد. زمانی که امپراتوری عثمانی فروریخت، تنها بحث مرتبط با استقلال کردستان، به سرزمین کوچکی در آنجا که امروز ترکیه است، مربوط می‌شد. کردها می‌گویند در پیمان سال ۱۹۲۰ سور به آنها وعده استقلال داده شده بود، اما سه سال بعد با پیمان لوزان این وعده پس گرفته شد. ملی‌گرایان کرد در سال ۱۹۴۶ با رهبری مصطفی بارزانی «جمهوری مهاباد» را تأسیس کردند که به مدت کوتاهی یک تشکیلات مستقل کرد در بخش کوچکی از ایران بود.

تازه‌ترین تلاش برای استقلال کردستان تحت رهبری پسر مصطفی یعنی مسعود جریان دارد و فقط به مناطق دارای اکثریت جمعیت کرد در عراق مربوط می‌شود. اما حتی همین هم ممکن است مسئله‌ساز باشد چون منطقه بادینان که تحت کنترل بارزانی است و منطقه سوران که مرکز آن در سلیمانیه است، اختلافات فرهنگی، زبانی و سیاسی بسیار عمیقی با هم دارند. کردهای سورانی عراق به طور اصولی از استقلال کردستان حمایت می‌کنند اما عملاً، استقلال تحت رهبری بارزانی را نمی‌خواهند.

با توجه به این اختلافات، کردهای عراق تا چه حد از فراخوان بارزانی برای همه‌پرسی حمایت می‌کنند؟

رهبری کردها که برنامه برگزاری همه‌پرسی را اعلام کرده، فقط بارزانی و جنبش سیاسی او یعنی حزب دموکرات کردستان عراق است. آنها برای این کار از پوشش دولت اقلیم کردستان استفاده می‌کنند. این دولت به طور کامل در کنترل آنان است، اما در آن مشروعیت کامل ندارند، زیرا دو سال پیش بر سر مسئله جان‌شینی، شرکای خود در این دولت یعنی اتحادیه میهنی کردستان و حزب (جنبش) گوران را برکنار کردند. مقر این دو حزب در سلیمانیه است. این اولین همه‌پرسی استقلال در کردستان عراق نیست. احزاب کرد در سال ۲۰۰۵ هم یک همه‌پرسی در همین مورد برگزار کردند که نتیجه آن تقریباً به اتفاق آرا «آری» بود. نباید نیازی به همه‌پرسی دیگری باشد و بی‌گمان اینک که اختلاف در میان کردها نسبت به سال ۲۰۰۵ تا حد زیادی بیشتر شده برگزاری این همه‌پرسی غیرعقلانه

است. مگر آنکه بارزانی معتقد باشد که اگر قرار است بر سر استقلال کردستان با بغداد مذاکره کند، به شواهد تازه‌ای در مورد حمایت کردها نیاز دارد. چانه‌زنی‌های آینده بر سر شرایط جدایی بی‌شک دشوار خواهد بود و در این چانه‌زنی‌ها چنین حمایتی ضروری است.

زمان‌بندی همه‌پرسی را چطور می‌بینید؟ چرا الان؟

به نظر می‌رسد بارزانی به این علت الان می‌خواهد همه‌پرسی و مذاکرات استقلال را برگزار کند که معتقد است زمان کنونی مناسب‌ترین زمان است یا واضح‌تر بگویم، این آخرین شانس او پیش از آن است که این روزنه مجدداً به بسته شدن شروع کند. بارزانی برای درک اینکه شرایط منطقه به سرعت در حال تغییر است، نیازی به پیشگویی و طالع‌بینی ندارد و این تغییرات لزوماً به نفع او یا کردها نیست. آمریکا از سال ۲۰۰۳ که عراق را اشغال کرد، متحد قوی حزب دموکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان بوده، اما این حمایت مشروط به آن است که فعالیت این دو حزب در راستای خدمت به منافع استراتژیک آمریکا باشد. اولویت‌های آمریکا در منطقه در حال تغییر است، ابتکار عمل این تغییر در دست باراک اوباما، رئیس جمهوری سابق آمریکا بود و در دولت دونالد ترامپ هم تاکنون ادامه پیدا کرده. این پرسش مطرح است که اگر زمانی گروه دولت اسلامی به لحاظ نظامی در عراق و سوریه شکست بخورد، آیا آمریکا باز هم به حزب دموکرات کردستان برای جنگ نیابتی نیاز خواهد داشت؟ آیا همچنان به کردستان عراق به عنوان حائلی برای مقابله با نفوذ ایران در منطقه نیاز خواهد داشت؟ اگر ایران و ترکیه تصمیم بگیرند از منطقه کردستان به عنوان میدان جنگ نیابتی استفاده کنند، آیا آمریکا حاضر خواهد بود دستانش را برای کردها آلوده کند؟ پاسخ این پرسش‌ها مشخص نیست، اما بارزانی هم برای نگرانی‌هایش دلایلی دارد.

عوامل قطعی نیز وجود دارد که نشان دهد زمان برگزاری همه‌پرسی زمان مناسبی نیست؟

بله. اگر زمان برگزاری همه‌پرسی استقلال به دلیلی که در بالا توضیح داده شد توجیه داشته باشد، باز هم یک رشته دلایل دیگری وجود دارد که نشان می‌دهد زمان آن مناسب نیست. این عوامل ممکن است ابتکار عمل بارزانی را تضعیف کند، تا جایی که نتیجه همه‌پرسی را از بین ببرد و او را از مشروعیت مردمی که در مذاکرات استقلال نیاز دارد، محروم کند. جامعه کرد عراق چنان دچار تفرقه است که ممکن است به ورطه درگیری و کشتار افتد؛ از نوعی که منطقه پیشتر نیز یک بار در اواسط دهه ۹۰ میلادی شاهد آن بود. دعوای اصلی بر سر تمایلات استبدادی بارزانی است، اما کردها نسبت بی‌کفایتی احزاب در اداره امور، فساد مہارنشدنی در سطوح بالا و برخی کنترل‌های سرکوبگرانه هم عمیقاً ناخشنودند.

اقلیم کردستان به لحاظ اقتصادی هم نسبت به سال‌های پیش ضعیف‌تر شده چون حزب دموکراتیک کردستان

و اتحادیه میهنی آینده اقتصادی مردم را با بهره‌برداری از ثروت‌های نفتی به خطر انداخته‌اند. افت شدید قیمت نفت در سال ۲۰۱۴ باعث تسریع یک بحران ساختاری شد. اختلاف میان بارزانی و حکومت مرکزی عراق هم وضع را بدتر کرده.

در کانون این اختلاف، مسئله اصلی استقلال کردستان نیست چون خیلی از عراقی‌های غیر کرد هم آن را پذیرفته‌اند، بلکه اختلاف بر سر مرزهای کشور آینده کردستان است. این مسئله به اراضی مورد مناقشه مربوط می‌شود- اراضی‌ای که احزاب کرد از سال‌ها پیش آنها را بخشی از اقلیم کردستان تلقی کرده‌اند. بخشی از این اراضی دارای جمعیتی با اکثریت کرد است. بخش‌هایی دیگر، مانند شهر و استان کرکوک چنین اکثریتی ندارند. کردها در این مناطق فقط بزرگ‌ترین گروه هستند.

میدان‌های بزرگ نفتی کرکوک با مناقشه میان اربیل و بغداد، بی‌ارتباط نیست. در واقع، رقابت میان خود احزاب کرد هم با این میدان‌های نفتی مرتبط است. در سال ۲۰۱۴ که ارتش عراق در کرکوک با یورش گروه دولت اسلامی از هم پاشید، حزب دموکرات کردستان در اقدامی فرصت‌طلبانه، میدان‌های نفتی شهر را تصاحب کرد. درحالی که کرکوک به طور سنتی یک ناحیه سورانی طرفدار اتحادیه میهنی است و عده کمی در این منطقه از حزب دموکراتیک کردستان حمایت می‌کنند. رقابت بر سر کرکوک، رقابتی است که دو حزب همچنان با تمام توان آن را ادامه خواهند داد.

سازمان ملل متحد که کمتر از یک دهه پیش تلاش کرد در این مناقشه ارضی میانجیگری و موضوع را از طریق مذاکره حل کند، با همه‌پرسی پیشنهادی بارزانی مخالف است و اعلام کرده که از آن حمایت نخواهد کرد. این یعنی که نتیجه همه‌پرسی مشروعیت بین‌المللی نخواهد داشت.

ترکیه و ایران چطور؟ آیا آنها همه‌پرسی را که به استقلال کردهای عراق منجر شود، می‌پذیرند؟

تمامی این عوامل تلاش‌های مربوط به سازمان‌دهی همه‌پرسی در اقلیم کردستان و بخش‌هایی از اراضی مورد مناقشه را که بارزانی تصمیم به اجرای آن دارد، پیچیده می‌کند. مهم‌تر از همه، کشورهای همسایه که کاملاً مخالف شکل‌گیری کشور کردستان هستند، از این عوامل برای جلوگیری از همه‌پرسی یا تضعیف مشروعیت محلی آن به ویژه در مناطق مورد مناقشه بهره‌برداری خواهند کرد. ایران صریحاً با استقلال کردستان، الحاق کرکوک به اقلیم کردستان و اعلام همه‌پرسی مخالفت کرده است. ترکیه هم با آن مخالف است، اما مایل است بخش سخت کار را ایران انجام دهد. برای آنکارا رابطه با بارزانی مهم است. (رابطه‌ای که در راستای مقابله با حزب کارگران کردستان ترکیه یا پ ک ک است)، اما نه تا جایی که استقلال کردستان بتواند وضعیت داخلی ترکیه را به هم بریزد.

واشنگتن چطور؟

آمریکا گفته که مایل است عراق تمامیت ارضی خود را حفظ کند. به عبارت دیگر: استقلال کردستان نه، اما مذاکره میان اربیل و بغداد بر سر شرایط روابطشان در چارچوب کشورعراق، آری.

به نظر می‌رسد بارزانی معتقد است که می‌تواند از حسن نیت آمریکا که طی سال‌ها رابطه با واشنگتن ایجاد کرده، استفاده کند و از حمایت سیاسی آمریکا و مدارای این کشور با تلاش‌های استقلال‌طلبانه کردستان برخوردار شود. ممکن است حق با او باشد، اما باید نقش ایران و متحدش ترکیه را که در این مورد بسیار بیشتر از واشنگتن حرف دارند، در نظر داشته باشد.

در هر حال، دولت ترامپ صریحاً به بارزانی گفته که خواهان به تعویق افتادن همه‌پرسی است. آنکارا هم پیغام مشابهی داده است. در چنین شرایطی، این سؤال مطرح می‌شود که آیا بارزانی می‌تواند همه‌پرسی را پیش برد؟ به این شکل، او تنها دوستانی را هم که دارد عصبانی می‌کند.

حالا که همه حرف‌ها زده شده و همه کارها انجام شده، بارزانی روی چه قمار می‌کند؟ شرط‌بندی او بر سر چیست؟

البته بارزانی همه اینها را می‌داند. بنابراین سؤال به این شکل در می‌آید: با آنکه او می‌داند که ممکن است ابتکار عملش به نتیجه نرسد، منجر به از دست رفتن وجهه‌اش و احتمالاً پایان گرفتن رهبریش برای آرمان کردستان عراق شود، چرا همچنان به برگزاری آن اصرار دارد؟ من ترجیح می‌دهم فکر کنم بارزانی در این مورد هوشمندانه عمل می‌کند و تا زمانی که بنا به هر دلیل و از جمله به دلایل فوق‌الذکر به وضوح مشخص شود که این همه‌پرسی به نتیجه نمی‌رسد، او به پیشبرد آن اصرار دارد.

در چنان شرایطی، پیام‌رسانی او به همه کردها حساس و مهم خواهد بود. اگر او بتواند به نحوی این ناکامی آمل کردها را گامی تأسفاً آور و درعین حال ضروری، به سوی استقلال و تشکیل کشور کردستان قلمداد کند، ممکن است راه مفری بیابد و بتواند در برابر جامعه بین‌المللی موضع و خواسته خود را تقویت کند. واقعیت این است که کردها قبل از این نیز بارها با ناکامی مواجه بوده‌اند و این فقط تازه‌ترین آنها خواهد بود. استراتژی، باید ایجاد سابقه‌ای از مطالبات و تلاش‌ها در راستای کسب استقلال و ایجاد کشوری مستقل باشد که در آینده و زمانی که شرایط منطقه آمادگی آن را داشته باشد، با حمایت و تأیید بین‌المللی تحقق یابد. اما در مقابل، اگر اقدام او تلاشی از سر استیصال برای کسب محبوبیت مردمی قبل از پایان یافتن حمایت‌های آمریکا باشد، باید گفت تصمیم بارزانی اقدامی نابخردانه است که تنها می‌تواند آثار سیاسی نامطلوبی برای او همراه داشته باشد.



Kurdistan



ناهید بهمنی (حزب کومله)

سؤال اول:

زمینه این همه‌پرسی از سال‌ها پیش در کردستان عراق وجود داشته و برگزاری آن امری بی‌مقدمه و ابتدا به ساکن نیست. از سال ۱۹۹۱ که نیمه انقلابی در کردستان عراق روی داد و پس از سرنگونی صدام، کردها همیشه در آرزوی اداره امور خود و داشتن حکومت خود بوده‌اند. تاریخ چنین آرزویی البته به صد سال قبل برمی‌گردد. کردستان عراق اکنون بیش از دو دهه است که از لحاظ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خودمختار است. اداره عراق به صورت فدرالی، این فرصت را به کردها داد که به نوعی خودمختاری و توانایی اداره خود به دست خود برسند. آنها هم‌زمان بسیار کوشیدند که بتوانند در چارچوب عراق باقی بمانند و زندگی مسالمت‌آمیزی را با حکومت مرکزی ادامه دهند، اما در دوره‌های مختلف و در هر دوره به درجه‌ای، کردها مورد تبعیض حکومت مرکزی قرار گرفتند.

برای نمونه، از سال ۲۰۱۴، حکومت مرکزی بودجه کردستان را که برابر ۱۷٪ کل بودجه عراق است، به کردستان نداده است. این اقدام تأثیر فوق‌العاده‌ای بر اقتصاد کردستان به جا گذاشته است. روشن است که اقتصاد لازمه اداره امور است. جدا از این هم، اقدامات دیگر و خلف وعده‌های دیگری شده که همگی مخالف قانون اساسی هستند که پس از سقوط صدام با مشارکت کردها تدوین شد. تا همین امروز، حتی به لحاظ قانونی هم به کردها ظلم شده و به موادی که در قانون اساسی آمده عمل نشده است. مثلاً طبق قانون اساسی جدید مناطقی که جزو خاک کردستان بوده و در دوران صدام عربی‌زده شده بود باید بعد از مدت کمی به کردها برگردانده می‌شد و جزو مناطق کردستان به حساب می‌آمد، اما این کار تا به امروز صورت نگرفته است.

همچنین طبق قانون اساسی جدید، عراق از دو ملیت کرد و عرب تشکیل شده و کردها می‌توانند هر زمان به برگزاری همه‌پرسی برای استقلال و یا تثبیت مشروعیت خود اقدام کنند؛ کما اینکه برگزاری همه‌پرسی ۲۵ سپتامبر هم ممکن است بی‌درنگ به استقلال نینجامد، اما می‌تواند وسیله‌ای باشد؛ یعنی هم نوعی تهدید و هم نوعی فرصت، از این لحاظ که در مجامع بین‌المللی و در محافل سیاسی و نزد همسایگانش بتواند مشروعیتی به دست آورد تا روزی به استقلال کامل رسد.

بنابراین این مسئله، مسئله‌ای ناگهانی و بلافاصله نبوده و کردها که بزرگ‌ترین ملیت بی‌دولت دنیا هستند، مدت‌هاست در آرزوی داشتن دولت خود بوده‌اند و می‌خواهند از موقعیت حاشیه‌ای و «مرزداران غیور» که الان هم به آن موصوفند، خارج شوند و به ملتی تبدیل شوند مثل دیگر ملت‌های دنیا و بتوانند کشور خود و پرچم خود را داشته باشند و خود، خود را اداره کنند.

البته روشن است که کردها در بین چهار کشور عراق، سوریه، ترکیه و ایران، موقعیت منطقه‌ای خاصی دارند و در گذشته هم در بین این چهار کشور سرزمین خود را داشتند؛ اما صد سال پیش، طبق ملاحظات و مصالح جهانی، کردها تقسیم شدند و کشور یگانه خود را از دست دادند و به این چهار کشور خاورمیانه ملحق شدند. بنابراین طبیعی است که در صورت هر تغییر و تحولی، این کشورها شوکه شوند و یا اینکه چنین امری برایشان دلپذیر نباشد. اما به هر حال سیاستمداران کردستان عراق شاید فکر می‌کنند که الان موقعیتی فراهم شده و باید مصالح خود را بر مصالح کشورهای منطقه ترجیح دهند.

سؤال دوم:

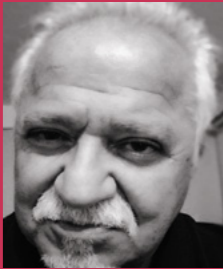
اهمیت این همه‌پرسی برای ایران این است که بعد از ترکیه بیشترین جمعیت کرد را در بین این چهار کشور دارد. ایران حدود ۱۱ تا ۱۲ میلیون کرد دارد که در چهار استان با اهمیت ساکن هستند. حکومت ایران فکر می‌کند که هر نوع تحولی در سه بخش دیگر کردستان، بلافاصله بر کردهای ساکن ایران هم تأثیر می‌گذارد؛ همان طور که تا الان هم همین گونه بوده چون کردهای ایرانی و عراقی به طور تاریخی رابطه فرهنگی و فکری و اقتصادی و مرزی زیاد با هم داشته‌اند و این رابطه مابه‌ازای سیاسی هم خواهد داشت. بنابراین، ایران نگران است که این شتر در خانه ایران هم بخوابد.

آیا نگرانی ایرانیان از حمه‌پرسی بجاست

صاحب نظران به پرسی‌های قلمرو پاسخ می‌دهند:

سؤال اول: نظر شما درباره همه‌پرسی کردستان عراق چیست؟
سؤال دوم: اهمیت این همه‌پرسی برای ایران چیست؟

اشاره: بسیاری بر این باورند که نتیجه همه‌پرسی استقلال کردستان عراق، در صورت برگزاری، از هم اکنون روشن است و اکثریت قریب به اتفاق رأی‌دهندگان، رأی آری به صندوقی خواهند انداخت که جغرافیای سیاسی منطقه را در صورت تحقق، به طور جدی تحت تأثیر قرار خواهد داد. با این همه، حتی کسانی که با استقلال کردستان عراق موافقند و آن را نشانه‌ای از تحقق آرزویی تاریخی می‌دانند، تحلیل‌ها و برداشت‌های متفاوتی از نفس برگزاری همه‌پرسی و نتایج احتمالی آن دارند. برای به دست دادن نمونه‌ای از این تنوع دیدگاه‌ها، پاسخ شماری از فعالان سیاسی و فرهنگی کرد را به این دو سؤال جویا شدیم:



عباس ولی

(تحلیلگر سیاسی و استاد دانشگاه بوغازچی استانبول ترکیه)

سؤال اول:

به نظر من، خود همه‌پرسی برای استقلال، یک حق بیان دموکراتیک است و ذاتا مخالفت با این مسئله بسیار دشوار است، مگر اینکه کل حقوق یک ملت را نادیده بگیریم. اما مسئله این است که تحقق این حقوق شرایطی می‌خواهد. این شرایط تحقق، شرایطی هستند سیاسی که باید در چارچوب روابط قدرت در داخل عراق، در جامعه کردستان و همچنین در منطقه دیده شوند.

کردها همیشه خواهان دولتی مستقل بوده‌اند. اگر شما به تاریخ صد سال گذشته کردستان بنگرید، یعنی از زمان به وجود آمدن خاورمیانه مدرن در سال ۱۹۱۸ می‌بینید چه فجایعی تقریبا در هر چهار قسمت کردستان بر سر کردها آمده است. وقتی ما به روایت این فجایع گوش می‌دهیم، می‌بینیم مسئله‌ای در اینجا بارز است: هیچ نهادی و هیچ کلیت سازمانی نداریم که از ما دفاع و پشتیبانی کند. ما را سرکوب می‌کنند، بمباران شیمیایی می‌کنند، در ترکیه می‌سوزانند، شهرها را بمباران و تخریب می‌کنند، در سوریه کردها حتی تا ۲۰۰۴–۲۰۰۵ از حق مالکیت خصوصی محروم بودند.

بنابراین اینکه کردها خواهان یک دولت به منزله ابزار حمایت یا پشتیبانی و حراست از مال و جانشان باشد، خواسته‌ای تاریخی و همیشگی بوده است. ضمن اینکه خود مسئله حاکمیت ملی، تفسیر دیگری هم برای کردها دارد و نشانه سیاسی تثبیت هویت ملی به عنوان یک ملت برای آنهاست. با داشتن یک دولت، کردها می‌توانند بر امور خود حاکم باشند و دولتی داشته باشند که قادر به اداره آن باشند.

این همه‌پرسی بدون تردید اکثریت آراء را خواهد آورد. مسئله استقلال کردستان و خواسته استقلال مسئله‌ای سیاسی است و باید در چارچوبی سیاسی دیده شود، هم در چارچوب جامعه کردستان، و هم در چارچوب عراق، منطقه و عرصه بین‌المللی.

در خود کردستان، مسئله همه‌پرسی و استقلال مهم است اما ویژگی‌های خودش را دارد. اگر ما بگوییم که خواست استقلال، حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت خواستی دموکراتیک است، بنابراین باید بیان این خواست دموکراتیک به وسیله دموکراتیک‌ترین سازمان‌هایی که در آنجا وجود دارند، برآورده شود. منظورم این است که این همه‌پرسی باید نه به وسیله حکومتی حزبی، بلکه از سوی پارلمانی دموکراتیک برگزار شود. اما پارلمان کردستان اکنون تعطیل شده است، درحالی‌که این پارلمان باید همه‌پرسی و خواست استقلال را مدیریت کند. این همه‌پرسی و مشروعیت دموکراتیک لازم را باید پارلمان کردستان به مثابه نماینده ملت کرد بیان و مدیریت کند.

الان وضعیت این گونه است که حزب حاکم این پارلمان را تعطیل کرده است. از طرف دیگر، تعدادی از وزیران حکومت کردستان که متعلق به جنبش تغییر یا گوران هستند، از دستگاه حکومت کنار گذاشته شده‌اند. به نظر من، در نبود پارلمان دموکراتیک، حکومت هم دموکراتیک عمل نمی‌کند. به این ترتیب، وقتی که پارلمان یعنی نهاد قانونگذاری جامعه کرد تعطیل است، حکومت قوانینی را تصویب می‌کند که نه قوانین دموکراتیک، بلکه احکام حکومتی هستند.

این خود، مشکلی عمده است.

مسئله سوم این است که آیا حکومت کردستان که در حقیقت حکومت حزب حاکم کردستان است، به مسئله استقلال کردستان به صورت مسئله‌ای استراتژیک و راهبردی نگاه می‌کند و نیازمندی‌های سازمانی، اقتصادی، اداری، نظامی، سیاسی و فرهنگی را برای تحقق این هدف استراتژیک فراهم کرده است یا نه.

اگر حزب حاکم این مسئله هدفی استراتژیک نمی‌انگارد و می‌خواهد صرفا به صورت حرکتی تاکتیکی برای معامله با حکومت عراق یا دولت‌های منطقه یا احزاب مخالف خود در کردستان یا اپوزیسیون داخل عراق از آن استفاده کند، مرتکب اشتباه بزرگی خواهد شد؛ زیرا مشروعیت این خواست تاریخی و ملی را در بخش‌های دیگر کردستان هم دچار تشتت خواهد کرد و مشکلی اساسی برای بیان مشروعیت این خواست به وجود خواهد آورد. وقتی خواست استراتژیک ملتی به ابزار سیاسی به اصطلاح موقتی یک حزب یا یک حکومت تبدیل شود، بدون تردید به مبانی مشروعیت این خواست لطمه وارد خواهد شد.

عباس علی‌رضا کردستانی

عباس علی‌رضا کردستانی

عباس علی‌رضا کردستانی

عباس علی‌رضا کردستانی

عباس علی‌رضا کردستانی

عباس علی‌رضا کردستانی

عباس علی‌رضا کردستانی

عباس علی‌رضا کردستانی

عباس علی‌رضا کردستانی

عباس علی‌رضا کردستانی

عباس علی‌رضا کردستانی

عباس علی‌رضا کردستانی

عباس علی‌رضا کردستانی

یکی از مشکلاتی که ممکن است پیش آید این است که بعد از این همه‌پرسی که اکثریت قریب به اتفاق کردستان عراق به آن رأی آری خواهند داد، چه خواهد شد. در حال حاضر، حدود دو سال است که دوران ریاست جناب بارزانی و حزب حاکم به پایان رسیده و پارلمان تعطیل است. این، خود وضعیتی سؤال‌انگیز است.

اینکه پارلمان بسته شده و حکومت هم دارد در این شرایط عمل می‌کند، نشان می‌دهد که در آنجا، مبارزه قدرتی بسیار شدید در جریان است و همین که حزب حاکم، پارلمان را بسته و حکومت را به این وضع انداخته، ناشی از این است که می‌خواهد مانع فرایندهای دموکراتیک برای تعیین حکومت شود، و قصد دارد اپوزیسیون را از رسیدن به اهداف خود محروم کند.

همان طور که گفتم استقلال خواست همیشگی کردها بوده و بر این مطالبه اجماعی ملی وجود دارد و تردیدی در این نکته نیست. اما مسئله اساسی این است که چه کسانی و در چه شرایطی و چگونه می‌خواهند این خواسته را عملی کنند.

وقتی که ما تنها یک خواست ملی داریم، بسیار مهم است که بینیم شرایط سیاسی، حقوقی، اقتصادی و نظامی تحقق این خواست چیست و چه کسان و گروه‌هایی می‌خواهند این خواست را محقق کنند. از این نظر، باید به شرایط فعلی کردستان باید توجه کرد.

باز تأکید می‌کنم معتقدم چنین خواستی، یعنی مسئله حاکمیت ملی و داشتن حق تعیین سرنوشت و داشتن دولتی که بتواند از ملتی که صد سال شکنجه شده، کشتار دیده، بمب شیمیایی بر سرش ریخته شده دفاع کند، مورد اختلاف نیست. اما کردها حق دارند که بگویند خواهان چارچوبی سیاسی حقوقی هستند که بتواند از آنها در صحنه‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی حمایت کند و بتواند هویت کردی را ما نمایندگی کند. به همین دلیل، من مشکلی با همه‌پرسی ندارم؛ اما سؤال این است که چه کسی، در چه شرایطی و با چه منظوری می‌خواهد این همه‌پرسی را برگزار کند و عاقبت این شرایط و این اهداف، برای مشروعیت بعدی این خواست کردها چه خواهد بود.

سؤال دوم:

بدون تردید هویت کردی، هم منطقه‌ای است، یعنی در کردستان ایران، عراق، ترکیه و سوریه و هم فرا منطقه‌ای؛ برای اینکه این هویت هم از نظر سرزمینی و هم از نظر سیاسی تکه پاره شده، اما ساختار اساسی این هویت از نظر نژادی و زبانی و خواست ملی کردها همیشه یکپارچه مانده است.

اگر آنچه که در کردستان عراق اتفاق می‌افتد واقعا ثمر و نتیجه مثبتی داشته باشد، بدون تردید کردهای ایران خیلی خوشحال خواهند شد. آنها مطمئنا از اینکه برادرانشان توانسته‌اند چنین چیزی را به وجود آورند خیلی خوشحال خواهند شد. ولی این را هم بگویم که کردهای ایران و سیاسیون کرد ایران می‌دانند که کردستان ایران مثل ترکیه و سوریه ویژگی‌های خودش را دارد و آنها دنبال تقلید یا کپی‌برداری از این مسئله نخواهند بود؛ منتهی خواهند خواست از شرایطی که به وجود آمده، از شرایط مثبتی که هست برای پیشبرد اهداف خود در چارچوب برنامه‌های خود استفاده کنند. همان طور که از وقتی که حکومت خودمختار کردستان عراق به وجود آمده، به کردستان ایران از نظر فرهنگی، تجاری حتی سیاسی کمک زیادی کرده و به خصوص از نظر آگاهی‌بخشی ملی کردی خیلی مهم بوده است. به همین دلیل و بدون تردید، به وجود آمدن دولت مستقل کرد و چنین ساختاری در کردستان عراق تأثیر بسیار مثبتی بر دیگر بخش‌های کردستان خواهد گذاشت و دینامیسم سیاسی را در آن نقاط تشدید خواهد کرد و گسترش خواهد داد.

از سوی دیگر، بی‌تردید کسانی هم هستند که می‌ترسند این وضعیت در ایران، ترکیه یا سوریه هم تکرار شود. اما واقعیت چنین نیست. شما اگر برنامه کردهای ترکیه یا سوریه را ببینید، خواهید دید که مثلا آنها اصلا مسئله دولت مستقل را کنار گذاشته‌اند و برای خودمختاری دموکراتیک مبارزه می‌کنند. در ایران هم اگر نگاه کنید شعار کردهای ایران از سال ۱۹۴۶ به این سو، همیشه این بوده که دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان.



رحیم رشیدی

(روزنامه نگار و تحلیلگر کرد)

سؤال اول:

فکر می‌کنم روند استقلال اقلیم کردستان از این زاویه حائز اهمیت است که برای اولین بار در خاورمیانه آغشته به خون و تفرقه، ملت کرد دارد از راه دموکراسی و با استفاده از یک ابزار دموکراتیک، یعنی همه‌پرسی برای حق تعیین سرنوشت اقدام می‌کند. به نظرم این حرکت می‌تواند رویداد میمونی در جهت روند دموکراسی مبتنی بر مشارکت نوده‌های مردم در تعیین سرنوشت و جایگاه خودشان باشد.

استقلال اقلیم کردستان می‌تواند بخشی از زیان‌های پیمان صدساله «سایس- پیکو» را جبران کند؛ پیمانی که باعث خون‌ریزی‌های زیادی در کل خاورمیانه و به ویژه در کردستان بوده است. جدا از تمام اینها، مسئله استقلال اقلیم کردستان و استفاده مردم کردستان از ابزار دموکراتیک و آشتی‌جویانه برای حق تعیین سرنوشت، حق بدون چون و چرای آنهاست و طبق معیارهای بین‌المللی می‌توانند و باید از آن استفاده کنند. کشورهای منطقه و جامعه جهانی هم باید به رأی مردم احترام بگذارند، همان‌گونه که به رأی اسکاتلند، رأی باسک اسپانیا و کبک در کانادا احترام می‌گذارند.

سؤال دوم:

به نظر من روند استقلال کردستان عراق تأثیرات به‌سزایی بر آینده ایران خواهد گذاشت؛ چون جمهوری اسلامی ایران یک نظام توتالیتر است که بر مبنای رأی شهروندان بر سر کار نیامده است. حکومتی غیر ملی است که منافع مردم و توده‌های مردم ایران و ملیت‌های ایران را قربانی سیاست‌های دخالت‌جویانه و ماجراجویانه خود در کل خاورمیانه کرده است.

امروز جمهوری اسلامی از سفره خالی مردم ایران تروریست‌ها را در لبنان، بحرین، عراق و سوریه مسلح می‌کند. بنابراین، خیلی طبیعی است که با روند دموکراسی و دموکراتیک و حق تعیین سرنوشت کردها در بخشی از کردستان، به ویژه در کردستان عراق مخالفت کند. ولی اگر یک رژیم مسئول و مردمی و مبتنی بر رأی مردم بر سر کار بود به نظر من نبایستی با استقلال اقلیم کردستان مخالفت می‌کرد.

می‌خواهم یادآوری کنم که این کردهای ایران یا شرق کردستان بودند که در سال ۱۹۴۶ با برپایی جمهوری کردستان در مهاباد و به پیشوایی قاضی محمد، سیستم سلطنتی و پادشاهی را کنار زدند و استقلال خود را اعلام کردند. تأسیس جمهوری کردستان نقطه درخشانی در تاریخ کل کردستان است. از همین زاویه هم باید به کردهای کردستان عراق که از روند استقلال اقلیم کردستان دفاع می‌کنند نگاه کرد، چون فکر می‌کنند این حق آنهاست و بازتولید همان روند کردستان در جمهوری کردستان است.

از طرف دیگر، استقلال کردستان باعث تضعیف جمهوری اسلامی ایران در کل منطقه خواهد شد؛ زیرا جمهوری اسلامی با دموکراسی، حقوق بشر، برابری و عدالت بیگانه است. دور از انتظار است که تصور کنیم این رژیم بخواهد پیوند سیاسی، اقتصادی و امنیتی با اقلیم کردستان داشته باشد. امروز ایران با هیچ‌کدام از همسایگانش میانه خوبی ندارد. در داخل هم نه فقط با کردها، بلکه با خلق‌ها و ملیت‌های دیگر هم میانه خوبی ندارد.

به نظر من هر تحولی در منطقه به نفع دموکراسی‌خواهان و جبهه دموکراسی‌طلبان است و از همین منظر وجود یک حکومت دموکراتیک در کنار ایران می‌تواند تأثیرات مثبتی برای جنبش دموکراسی‌خواهی در ایران به دنبال داشته باشد. از همین زاویه فکر می‌کنم این نکته که جمعیت ۱۲ تا ۱۵ میلیونی کرد ایران که تحت ستم استبداد خشن جمهوری اسلامی است، وقتی ببیند که ۵ یا ۶ میلیون کرد در آن طرف مرز به شأن و جایگاهی رسیده‌اند و در جامعه جهانی خیلی خوب از آنها استقبال می‌شود، بر روند دادخواهی کردهای ایران و مبارزات برحق آنها تأثیرات به‌سزایی خواهد گذاشت. جمهوری اسلامی ایران هم باید از این مسئله درس بگیرد و به حقوق ملیت‌ها در ایران اهمیت بدهد و این تنوعات نژادی، زبانی و فرهنگی و هویتی را که در جامعه ما وجود دارد یک فرصت تلقی کند نه یک تهدید. به هر حال روشنایی بر تاریکی غلبه خواهد کرد.

انور سلطانی

نویسنده، مترجم و پژوهشگر کرد

سؤال اول:

استقلال حق مسلمی است برای ملتی که در منطقه ملیت و حقوق به رسمیت شناخته نشده است. استقلال و همه‌پرسی برای استقلال نه تنها حقی طبیعی است، بلکه باید مدت‌ها پیش در همان اوایل قرن بیستم انجام می‌شد. مثلاً عرب‌ها صاحب ۲۲ کشور شدند. حق کردها به نوعی بعد از پیمان لوزان پایمال شده است. بنابراین شخصاً طرفدار انجام این همه‌پرسی هستم و اگر کرد عراقی بودم به آن رأی آری می‌دادم.

سؤال دوم:

آنچه که به ملت ایران ارتباط پیدا می‌کند این است که مردم ایران در مرز خود دوستی بسیار صمیمی پیدا خواهند کرد. دوستی که با آن از نظر تاریخی و زبانی، دینی و آیینی اشتراک تاریخی دارند. بنابراین ایران و ملتش از ایجاد یک کردستان مستقل زیانی نخواهند دید. آنچه که به دولت ایران مربوط می‌شود، شاید عکس این باشد. چون ایران مدت‌هاست قافیه را در کردستان باخته است. ترکیه شریک تجاری اول کردستان عراق شده با میلیاردها مبادله تجاری سالانه. این ظرفیت در ایران بود که جانشین ترکیه شود یا حتی پیش از اینکه ترکیه چنین موقعیتی پیدا کند، ایران می‌توانست آن را به دست آورد، ولی متأسفانه سیاست‌های دولت ایران، چنین فرصتی را از ایران گرفت.



محمدعلی توفیقی
(تحلیلگر سیاسی)

ابتدا مختصری در باره «مسئله کرد»

اگرچه موجودیت کردها ریشه در دوران باستان و اساطیر دارد «مسئله کرد» پدیده‌ای جدید و محدود به دوران معاصر است. کلیت سرزمین کردستان از زمان امپراتوری مادها تا سال ۱۵۱۴ میلادی یکی از ایالات ایران بود. پس از جنگ چالدران که بین نیروهای شاه اسماعیل اول صفوی و سلطان سلیم اول عثمانی در سال ۱۵۱۴ میلادی رخ داد، بر اثر شکست ایران، بخشی از سرزمین کردستان از ایران جدا شد و نصیب عثمانی گردید.

با پایان جنگ جهانی اول و نابودی امپراتوری عثمانی بخش جدا شده سرزمین کردستان از ایران، در نقشه جغرافیای امروزی در سه کشور ترکیه، عراق، و سوریه قرار گرفته است. از آن پس و با شکل‌گیری دولت - ملت‌ها، در نتیجه ناقص و عقیم ماندن این فرایند و برخوردهای تبعیض‌آمیز حکومت کشورهای محل سکونت کردها، نادیده گرفته شدن هویت ملی و نژادی آنها و تمایل ذاتی کردها برای پیوستگی، «جنبش ملی کرد» در این چهار کشور، البته با شدت و ابعاد متفاوت، همواره وجود داشته است؛ به گونه‌ای که می‌توان آن را یکی از قدیمی‌ترین جنبش‌های خاورمیانه دانست. این حرکت‌ها که عمدتاً با هدف تشکیل و یا مشارکت در قدرت سیاسی، کسب منزلت برابر و توسعه اقتصادی بوده، به جز در کردستان عراق که پس از سرنگونی صدام حسین در سال ۲۰۰۳ از نظامی فدرال برخوردار شد، تاکنون در سایر کشورهای محل سکونت کردها فرجام خوشایندی نیافته و وقوع دو جنگ جهانی و چندین جنگ بزرگ منطقه‌ای، علی‌رغم درگیر کردن زیست‌بوم آنها هرگز نتوانسته است انتظارات کردها را برآورده کند.

سؤال اول:

کردهای عراق هیچ وجه مشترکی با سایر مردم این کشور ندارند، نه از جهت مذهبی و نه از بُعد قومی و نژادی؛ همچنین حافظه تاریخی مشترک طولانی هم با سایر مردم این سرزمین ندارند و تا قبل از سقوط صدام جز جنگ و رنج و ستم و کشتار هیچ نصیبی نداشته‌اند. در دوران جدید هم که از نوعی خودمختاری برخوردار بودند، همه تلاش خود را کرده‌اند تا بر اساس قانون اساسی و مشارکت در ساختار حقیقی قدرت از سهم مناسبی در قدرت، منزلت و ثروت برخوردار شوند، اما متأسفانه تا این لحظه به دلایل مختلف از جمله کارشکنی‌های دولت عراق و نگاه مذهبی حاکم بر آن چنین امری اتفاق نیفتاده است. بنابراین چرا باید کردها همچنان به ساختار جعلی، تبعیض‌آمیز و ناسازگاری به نام «عراق» پایبند بمانند؟ کردها دهه‌هاست که در عراق برای برخورداری از حقوق خود مبارزه می‌کنند و امروز حق آنهاست که نظرشان را درباره استقلال بیان کنند. کشورهای منطقه و دنیا باید نیز نتیجه این همه‌پرسی را -هرچه باشد- بپذیرند و محترم شمارند، زیرا حق تعیین سرنوشت از ابتدایی‌ترین حقوق همه ملت‌هاست.

سؤال دوم:

علی‌رغم ریشه‌های مشترک نژادی و تاریخی همه کردها، به نظر من «مسئله کرد» در ایران با سایر کشورهای منطقه که جمعیت کرد دارند، متفاوت است. زیرا ایران سرزمین اولیه کردها محسوب می‌شود و خاطره مشترک هزاران ساله میان این مردم و ایران وجود دارد. اساساً تا اوایل دوران قاجار که نظام حکومتی ایران «ممالک محروسه» بود مشکل چندانی وجود نداشت. اما پس از آن و مخصوصاً بر اثر ناقص بودن فرایند تشکیل دولت-ملت و متعاقباً بروز نگاه امنیتی به مسئله کرد پیش و پس از انقلاب، امروز مشکل پیچیده و چند لایه‌ای وجود دارد که در مرکز آن تبعیض علیه کردها نهاده‌ینه شده است. با اینکه مسئله کرد در کشورهای متفاوت ابعاد مختلفی دارد، قطعاً حل این مسئله در هر کدام از آنها مخصوصاً اگر به شکل استقلال و تشکیل دولت کردی باشد، بر سایر کشورها از جمله ایران تأثیرات غیرقابل انکاری خواهد داشت. به نظرم در حال حاضر حس استقلال و جدایی از ایران در میان کردهای این بخش خیلی قوی نیست، اما هیچ تضمینی نیست که با وجود تبعیض ساختاری در جمهوری اسلامی، توسعه نیافتگی و فقر شدید در بوم‌زیست کردها و مشارکتی در حد صفر در ساختار قدرت سیاسی ایران، آنها همچنان با ایران احساس همبستگی داشته باشند. بنابراین پس از این همه‌پرسی، معادله مسئله کرد در ایران، به خصوص در درازمدت دچار تحول به نفع استقلال خواهد شد، مگر اینکه در قالب دمکراتیزاسیون ایران شاهد رفع ستم و تبعیض‌های تاریخی از کردها باشیم.



کامران متین
(استاد روابط بین‌الملل)

سؤال اول:

در سطحی کلی همه‌پرسی استقلال در کردستان عراق نتیجه تناقضات درونی و لاینحل پروژه دولت - ملت سازی در عراق است که یک صد سال پیش و به ابتکار اولیه استعمار بریتانیا آغاز شد. در فقدان زیربنای مادی اجتماعی تشکیل «ملت عراق» هویت یگانه جمعی عراق از طریق ادغام هویت‌های متعدد و متفاوت ملی و قومی در یک ساختار هرمی صورت گرفت که فرادستی سیاسی و فرهنگی یک هویت خاص، یعنی «عرب» را از راه توسل به خشونت وسیع، نظام‌مند و بی‌وقفه دولتی تضمین و باز تولید می‌کرد.

از این نظر تفاوت عراق با سوریه، ترکیه و ایران تنها تفاوتی کمی است و نه ماهوی. اما در سطحی انضمامی تر این همه‌پرسی نتیجه هم‌زمانی بحران سیاسی اقتصادی اداری در خود اقلیم کردستان و بحران سیاسی در عراق پس از جنگ و اشغال سال ۲۰۰۳ و به ویژه پس از خروج داعش است. اما بر خلاف آنچه بسیاری از ناظران سیاسی اظهار می‌کنند کارکرد سیاسی و تاریخی این همه‌پرسی تنها به ایجاد سرمایه سیاسی برای حزب دموکرات کردستان عراق (پارتی) به رهبری مسعود بارزانی محدود نمی‌شود و حتی می‌تواند به پیشبرد روندهایی منجر شود که در دراز مدت به تضعیف جایگاه سیاسی خود پارتی بینجامد.

برای مثال تشکیل احتمالی دولت مستقل کردستان انکار و سرکوب دولتی کردها در ترکیه و سوریه را بسیار پرهزینه‌تر خواهد کرد و پروژه سیاسی کردها را در این کشورها، که تحت هژمونی سیاسی حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) هستند تقویت خواهد کرد، این درحالی است که پ.ک.ک هم به لحاظ سیاسی و هم از نظر ایدئولوژیک رقیب، پارتی محسوب می‌شود.

سؤال دوم:

اگر همه‌پرسی کردستان عراق به تشکیل دولت مستقل کردستان منجر شود، تداوم سیاست‌های فعلی ایران در رابطه با جنبش ملی کردها در کردستان ایران دچار موانع جدی خواهد شد. در کوتاه و میان مدت ایران ممکن است بتواند بر دولت مستقل کردستان اعمال نفوذ کند و هم‌زمان با تشدید سرکوب در داخل پس‌لرزه‌های سیاسی این تحول را مهار کند، اما در درازمدت تشکیل دولت مستقل کردستان، به ویژه اگر از شناسایی بین‌المللی نیز برخوردار شود، می‌تواند به تقویت رویکرد سازش و مدارای بیشتر دولت مرکزی با مردم کردستان ایران انجامد و اگر چنین شود می‌توان گفت که همه‌پرسی در کردستان عراق به روند دموکراتیزه شدن ایران نیز کمک خواهد کرد. اما اگر مواضع رسمی فعلی مقامات جمهوری اسلامی را مبنای قرار دهیم در کوتاه و میان‌مدت به احتمال زیاد ایران دولت مرکزی عراق و نیروهای شبه نظامی شیعه نظیر «حشد شعبی» را علیه کردهای عراق خواهد شوراند و آتش‌بیارمرکه‌ای خواهد شد که خود مدام نویدش را می‌دهد.



آسو حسن زاده

(سخنگوی دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان)

سؤال اول:

همه‌پرسی پرشور استقلال جنوب کردستان (کردستان عراق) را می‌توانیم از بسیاری جهات ارزیابی کنیم: به لحاظ حقوقی، مخصوصا از منظر حقوق بین‌الملل، برگزاری همه‌پرسی و حتی اقدام برای جدایی از عراق حق مشروع کردهاست. این اقدام بر اصل تعیین سرنوشت خلق‌ها که در مصوبات بین‌المللی به صورت جامع و شامل فرموله شده، استوار است. با وجود تفسیرهایی که استفاده از این حق را به مستعمره‌ها محدود می‌سازد، استقلال برخی از ملت‌ها در خارج از حالت‌های استعماری و شناسایی دولت‌های جدید از طرف جامعه بین‌المللی نشان می‌دهد حتی اگر ملت مورد نظر مستعمره هم نباشد (که البته در حالت کردهای عراق این هم قابل بحث است) و حتی اگر جدایی نتیجه توافق طرفین هم نباشد، هر ملت که هویت فرهنگی جداگانه و اراده زندگی سیاسی مستقلی داشته باشد، از این حق برخوردار است. کافی است که آن ملت قادر به عملی کردن اراده خود در این زمینه باشد.

اینکه حقوق بین‌الملل اصل تمامیت ارضی دولت‌ها را هم در بر می‌گیرد صحت دارد. ولی حقوق بین‌الملل فقط اقدام دولت‌های دیگر علیه تمامیت ارضی را ممنوع می‌کند و این اصل برای گروه‌های تشکیل دهنده دولت الزام‌آور نیست. از طرف دیگر، در صورتی که حکومت مرکزی قابلیت نمایندگی واقعی تمامی مردمان کشور را نداشته باشد و به جای حفاظت از اقلیت‌ها، سیاست سرکوب و پاکسازی نژادی گروه‌های نژادی را پیش گیرد، حقوق بین‌الملل حق جدایی را به عنوان آخرین وسیله حفاظت از خود، به این گروه‌ها اعطا می‌کند.

به لحاظ سیاسی، فارغ از تاریخچه تشکیل دولت عراق پس از جنگ جهانی اول که روند کاملا تصنعی و تحمیلی بوده و تقسیم سرزمین کردها، بر خلاف خواستشان را در پی داشته، تجربه صد ساله انضمام این بخش از کردستان به دولت عراق تجربه‌ای ناموفق بوده است. علی‌رغم تمامی کوشش‌های سازنده کردها، همه حکومت‌های مرکزی در عراق در اداره کل کشور و تعامل با کردها هرگز طوری عمل نکرده‌اند که امید و اعتمادی را به ادامه همزیستی در چهارچوب این کشور برای کردها باقی بگذارد.

بدون تردید راه آزادی و استقلال هیچ ملتی فارغ از مشقت و مشکلات نیست و در میان خود کردهای عراق نیز بر سر جزئیات سیاسی و حقوقی امر و چگونگی پیمودن این راه مناقشاتی در جریان است، ولی در اینکه اکثریت قریب به اتفاق کردهای عراق خواهان استقلال هستند، شکی نیست.

سؤال دوم:

اگر ایران را در جمهوری اسلامی خلاصه نکنیم، باید بین حساسیت موضوع از دیدگاه جمهوری اسلامی و اهمیت امر از دیدگاه مردم یا نیروهای ایران فرق بگذاریم. از میان دولت‌های جهان، مخصوصا حکومت‌های حاکم بر کردستان، تاکنون جمهوری اسلامی به فعال‌ترین و صریح‌ترین دولت مخالف استقلال کردستان عراق است. انگیزه این مخالفت فعال هم ابعاد متعددی دارد.

اولا، جمهوری اسلامی که رژیم‌ی مستبد و غیر دمکراتیک است، اصلا علاقه‌مند نیست که در کنارش یک واحد سیاسی

مستقل سر بر آورد که (علی‌رغم تمامی کاستی‌ها) در بیست و پنج سال گذشته چهارچوبی برای تمرین دمکراسی، آزادی بیان، آزادی احزاب، احترام به حقوق زنان، حقوق اقلیت‌ها و به طور عام ارزش‌های دمکراتیک و لیبرالی بر یک بستر سنتی بوده است.

ثانیا، با در نظر گرفتن مناسباتی که کردهای عراق با آمریکا و اروپا و حتی دولت ترکیه دارند، جمهوری اسلامی نگران است که استقلال کردستان عراق باعث به هم خوردن بخشی از توازن‌های منطقه‌ای، کاهش سیطره این رژیم بر اوضاع عراق و ناکامی تلاش‌هایش در به کارگیری «مزوپوتامی» (بین النهرین) به عنوان کریدوری برای نقشه‌های سیاسی امنیتی درازمدتش در خاورمیانه گردد.

ثالثا و از همه مهم‌تر، دولت ایران هم بخشی از ملت کرد را در برمی‌گیرد با جمعیتی دو برابر کردهای عراق و با گذشته مبارزاتی و سطح سازمان یافتگی مشابه با آنان. با اینکه تشکیل یک دولت مستقل برای کردهای عراق لزوما به معنی بهبود شرایط مبارزاتی کردهای ایران نخواهد بود، ولی با توجه به پشتیبانی کردهای ایران (از جمله حزب ما) از خواست استقلال کردهای عراق، جمهوری اسلامی از اینکه استقلال کردهای عراق روحیه مبارزاتی کردهای ایران را هم تقویت کند، دلواپس است.

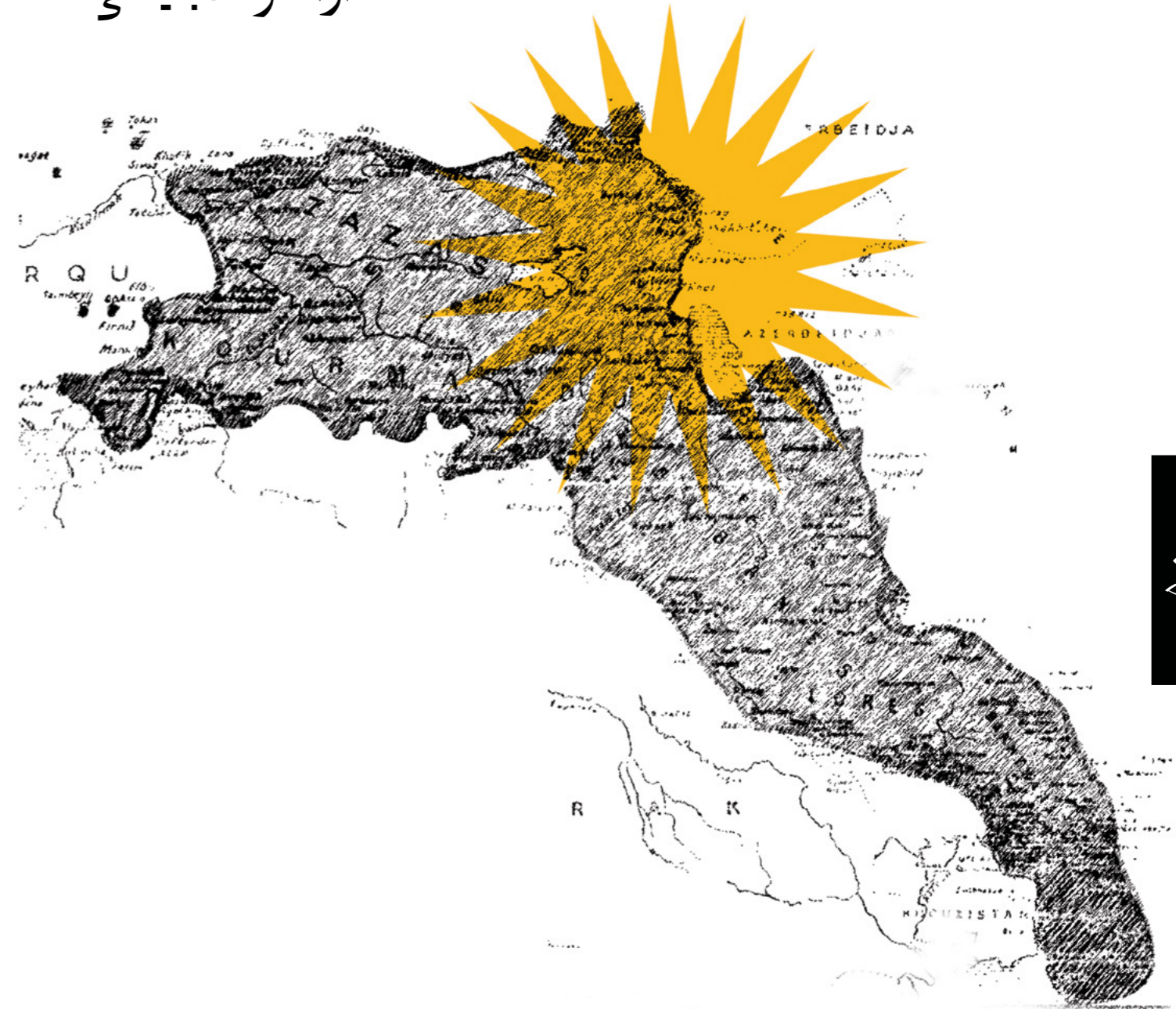
اصولا نمی‌شود بخشی از ملت کرد به استقلال برسد، و با بخشی دیگر از همان ملت در کشور مجاور با همان روال پیشین رفتار کرد. از طرف دیگر (و اینجاست که آزادی‌خواهان ایران باید جنبش کردستان را بهترین آتو برای دمکراسی در ایران ببینند) جمهوری اسلامی برای سرباز زدن از خواست‌های کلی و دمکراتیک مردم ایران، نمی‌خواهد به خواست‌های خاص و ملی مردم کردستان هم رسیدگی کند، چرا که مسئله کرد در ایران فقط بر یک بستر دمکراتیک امکان حل واقعی را دارد و حل واقعی این مسئله می‌تواند موجب دینامیسمی دمکراتیک برای کل ایران شود. امیدوارم نتوانیم مخالفت جمهوری اسلامی با استقلال کردهای عراق را به حساب مردم و جریانات اپوزیسیون ایران بگذاریم. آرزو می‌کنم تمامی دلایل و انگیزه‌هایی که برای مخالفت جمهوری اسلامی با استقلال کردهای عراق ذکر کردم باعث نگرش باز و توأم با درک مردم ایران و نیروهای اپوزیسیون ایرانی در ارتباط با خواست استقلال کردهای عراق گردد. خواست واقعی مردم ایران و مصلحت آینده این کشور دقیقا در تمرین دمکراسی، احترام به حقوق گروه‌های داخل جامعه و تضعیف دولت‌ها و گرایش‌های تندرو، تنش‌زا و ارتجاعی در منطقه است.

امروزه این نگرانی که اوضاع عراق و منطقه به طور عام آینده ایران را هم به مخاطره بیندازد در محافل سیاسی ایرانی مخصوصا در خارج کشور بسیار تشدید یافته است. به نظر من تنها راه برطرف ساختن این نگرانی پاسخ منطقی و شجاعانه به این سؤال است که با در پیش گرفتن کدام رویکردها در ایران آینده، جلوگیری از تکرار سناریویی که عراق را بر سراشیبی فروپاشی گذاشت، مقدور خواهد بود.



استقلال طلبی کردهای عراق: ریشه‌ها و پیامدها

آزاد ولد بیگی*



مقدمه تاریخی

این روزها بیش از پیش، تب استقلال طلبی اقلیم کردستان عراق را فرا گرفته است و اربیل شاهد رفت‌آمدهای فشرده دیپلماتیک در این زمینه می‌باشد. نزدیک به یک سده است که مبارزات مردم کردستان عراق به منظور احقاق حقوق ملی خود ادامه دارد. پس از سقوط دولت عثمانی و اشغال ولایت موصل (که بخش اعظم کردستان کنونی عراق را در بر می‌گرفت) از سوی استعمارگران انگلیسی، شیخ محمود برزنجی در سال ۱۹۱۹ علم استقلال خواهی را برافراشت و با انگلیسی‌ها به مبارزه برخاست. در آغاز ظهور مشکل موصل، انگلیسی‌ها وعده دادند ولایت موصل را به کشوری مستقل تبدیل کنند. با شکست این طرح، قرار شد ولایت موصل با کشور عراق به شیوه کنفدرالیسم اداره شود. اما بعدها با اعمال نفوذ ملک فیصل و پیشنهاد ایشان، قرار بر این شد ولایت موصل به عراق ملحق شده، به صورت فدرالیسم اداره شود. اما این وعده نیز هیچ‌گاه تحقق نیافت و عراق شروطی را جامعه ملل آن زمان درباره متعهد بودن به حقوق کردها در چهارچوب دولت جدید عراق، برای پذیرش این کشور در جامعه ملل مقرر کرد، عملی نساخت و تنها به صدور قانون زبان‌های محلی در سال ۱۹۳۶ اکتفا کرد.

پس از شکست جنبش شیخ محمود و الحاق ولایت موصل به عراق در سال ۱۹۲۵ (۴ سال پس از تشکیل دولت نوپای عراق) کردها از پای ننشسته و مبارزات سیاسی، فرهنگی و بعضاً نظامی خود را ادامه دادند. تشکیل حزب هیوا در سال ۱۹۳۸ به رهبری رفیق حلمی و حزب دموکرات کردستان عراق در سال ۱۹۴۶ به رهبری ملا مصطفی بارزانی بیش از پیش رنگ و بوی سیاسی به ناسیونالیسم نوپای کردی بخشید. بعد از آن، در سال ۱۹۶۱ جنبش سیاسی - نظامی ایلول به رهبری ملا مصطفی شکل گرفت و علی‌رغم فرز و فرودهای بسیار، جنبش کردستان هرگز از پای نیفتاد.

از اواسط دهه هفتاد میلادی، جنبش‌هایی نو در کردستان عراق به رهبری مسعود بارزانی و جلال طالبانی شکل گرفتند، که به خیزش مردمی سال ۱۹۹۱ و سپس کوچ دسته‌جمعی مردم کردستان عراق و صدور قطعنامه ۶۸۸ شورای امنیت و منطقه پرواز ممنوع منجر شد. بعد از آن با تشکیل حکومت اقلیم کردستان عراق در سال ۱۹۹۲ نوعی از ثبات به کردستان عراق بازگشت، که علی‌رغم فرز و فرودهای گوناگون تاکنون ادامه دارد.

تب استقلال طلبی در اربیل

سال‌هاست که روابط دولت عراق و اقلیم کردستان به بن بست رسیده است. اختلافات عده‌های از نخستین سال‌های سقوط رژیم بعث این روابط را تهدید می‌کند. به حاشیه راندن کردها از مراکز تصمیم‌گیری و مدیریت کلان کشور، عدم پایبندی دولت عراق به اجرای اصل ۱۴۰ قانون اساسی، وضعیت نیروهای نظامی اقلیم (پیشمرگ)، استخراج و صادرات نفت کردستان، قطع بودجه اقلیم کردستان از سوی بغداد و غیره، به مرور زمان روابط طرفین را تیره‌تر ساخت.

جو ملتهب موجود و ظهور داعش در عراق، روابط بغداد- اربیل را بیش از پیش پیچیده کرد. در زمان جنگ داعش و تهدید جدی آنان علیه اقلیم کردستان، این احساس در کردها تقویت شد که دولت عراق در این جنگ نه تنها آنان را همراهی نمی‌کند، بلکه تا حد ممکن کارشکنی نیز می‌کند. در چنین وضعیتی، کردها با یادآوری تمام ستم و جنایت‌هایی که از بدو تأسیس دولت عراق بر آنان رفته بود و به ویژه فجایع دهه هشتاد میلادی (عملیات انفال، بمباران شیمیایی، تخریب شهرها و روستاهای کردستان، تعریب و کوچاندن کردها) رنج بی‌دولتی را بیش از پیش احساس کردند. وضعیت پیش آمده آنان را مصمم ساخت تا شعار استقلال کردستان را سر دهند، آرمانی تاریخی که به زعم آنان، حداقل به بخشی از تاریخ پر رنج و مرارتشان پایان خواهد داد. سرانجام در نشست ۷ ژوئن ۲۰۱۷ در اربیل، ۱۷ حزب و گروه کرد، ترکمن و مسیحی تصمیم گرفتند که همه‌پرسی استقلال کردستان عراق را در ۲۵ سپتامبر سال جاری برگزار کنند. اقدامی تاریخی و هنجارشکنانه، که بی‌درنگ واکنش دولت عراق و دولت‌های همسایه و آمریکا و اتحادیه اروپا را به دنبال داشت. هیچ‌کدام از همه‌پرسی کردستان استقبال نکردند و هر یک به فراخور منافع خود موضعی گرفتند، اما این مخالفت‌ها تاکنون رهبری اقلیم کردستان عراق را از تصمیم خود منصرف نساخته است. در آخرین موضع‌گیری، مسعود بارزانی در ۳۰ اگوست بر اجرای همه‌پرسی در ۲۵ سپتامبر پای فشرد و این تصمیم را غیرقابل تغییر دانست.

علل و زمینه های استقلال طلبی در کردستان عراق

استقلال طلبی کردستان عراق را نمی‌توان رویدادی آنی و بدون پیش‌زمینه انگاشت، بلکه این خواست از عوامل و زمینه‌های متعدد تاریخی، حقوقی و مردمی نشأت می‌گیرد که به آنها اشاره می‌شود:

(۱) شکل‌نگرفتن هویت عراقی: به رغم تأسیس دولت عراق در سال ۱۹۲۱، تاکنون هویتی یکپارچه به نام هویت عراقی در این کشور شکل نگرفته است. این موضوع سبب شده ساکنان عراق، حول محورهای قومی یا طایفه‌ای گوناگون گرد آمده و خود را در چهارچوب این هویت‌ها تعریف کنند. در ابتدای تأسیس عراق، انگلیسی‌ها حتی پادشاهی وارداتی را به عراق تحمیل کردند و ملک فیصل بن حسین را که از خانواده هاشمی عربستان بود، در ابتدا به عنوان پادشاه سوریه منصوب کردند، اما بعد از چندی او را به عراق انتقال داده و به پادشاهی عراق منصوب نمودند. دولت عراق از آغاز تحت حاکمیت طایفه اعراب سنی قرار گرفت و کردها و شیعیان در طول ۸۴ سال حکمرانی سنیان، همیشه در حاشیه یا خارج از گردونه قدرت بوده‌اند. بعد از سال ۲۰۰۳ وضعیت برعکس شد، این بار شیعیان به قدرت رسیدند و کم‌کم کردها و اهل سنت را به حاشیه قدرت راندند. تلاش‌های دولت عراق برای تحقق دولت - ملت عراق هرگز به نتیجه نرسید و به شکست انجامید. اکثر احزاب و جریان‌های سیاسی عراق حول محور خرده هویت‌های شیعی، سنی، کردی، ترکمنی، آشوری و غیره شکل گرفته‌اند و ردیای ملت‌سازی در عراق هرگز جامه

کردستان مستقل به ثبات منطقه کمک می‌کنند



گفت‌وگو با اسماعیل بشیکچی

اشاره
اسماعیل بشیکچی (۱۹۳۹) پژوهشگر، جامعه‌شناس، نویسنده و فیلسوف ترک و عضو افتخاری انجمن جهانی قلم است. بشیکچی به خاطر نوشته‌هایش (به ویژه اینکه کردستان را یک مستعمره بین‌المللی می‌داند که بین چهار کشور ایران، عراق، ترکیه و سوریه تقسیم شده است) در ترکیه به صد سال زندان محکوم شد که هفده سال را در زندان‌ها سپری نمود.

عمل نپوشید.

(۲) نحوه تشکیل دولت عراق: همان گونه که در مقدمه ذکر شد، ولایت موصل، ۴ سال بعد از تشکیل دولت عراق در سال ۱۹۲۵ به این کشور ملحق گشت. این نحوه شکل‌گیری و دولت‌سازی مقطعی در عراق، سبب شد که تفکر استقلال‌طلبی از بدو تأسیس عراق در میان کردها ریشه گیرد و هرگز به دست فراموشی سپرده نشود. روشنفکران و سیاسیون کرد هم همیشه به اشکال متفاوت، حس استقلال‌طلبی را در اذهان این ملت زنده نگه داشته و آن را ترویج نموده‌اند. این مسئله باعث شد که حفظ هویت کردی و استقلال، همیشه در سرلوحه کار و تلاش‌های سیاسی کردها باشد.

روند تشکیل دولت عراق از آغاز بر اساس حاکمیت مرکب شکل گرفته است. بدین معنا که از آغاز دو حاکمیت عراق و کردستان وجود داشته و علی‌رغم ۹۶ سال همزیستی اجباری، هرگز این دو حاکمیت آنچنان که باید بهم نپیوستند و همچنان منفصل و جدای از هم باقی ماندند. بر اساس ماده (۱) پیمان سایکس-پیکو در سال ۱۹۱۶ و مواد (۹۴ و ۱۳۲) پیمان سور در سال ۱۹۲۰ و ماده (۲۲/بند ۱) میثاق جامعه ملل، دولت عراق از دو ولایت بغداد و بصره تشکیل شد. بر اساس مواد (۶۲-۶۴) پیمان سور و توصیات گزارش ولایت موصل به جامعه ملل قرار بر این بود، که ولایت موصل (کردستان جنوبی) نیز به یک دولت مستقل تبدیل شود، حتی وزیر مستعمرات بریتانیا در ۱۹۲۲/۷/۱۱ طی نامه‌ای به سرپرستی کوکس پیشنهاد برقراری سیستم کنفدرالیسم در میان عراق و کردستان جنوبی را ارائه داد. سرانجام بر اساس توصیات جلسه شماره ۳۷ جامعه ملل در ۱۹۲۵/۱۲/۱۶، کردستان جنوبی به صورت مشروط و با تعهد دولت عراق مبنی بر حفظ حقوق کردها به این کشور ملحق شد. علی‌رغم تعهدات عراق به جامعه ملل و دولت بریتانیا مبنی بر حفظ حقوق کردها، اما این تعهدات هرگز عملی نشد.

(۳) ژنوساید و جنایات ضد انسانی علیه کردها از سوی دولت عراق: با ادامه مبارزات سیاسی- نظامی کردها و جنگ در کردستان عراق، رژیم‌های متعدد حاکم بر این کشور از انجام هرگونه ژنوساید و جنایات و فجایع ضد انسانی بر علیه کردها ابایی نداشته و اعمال وحشیانه بسیاری را مرتکب شدند. جنایات رژیم صدام حسین در دهه هشتاد میلادی همچون بمباران‌های شیمیایی، حملات انفال، تخریب و تعریب شهرها و روستاهای کردستان سبب شد که حس مرکزگریزی و استقلال‌طلبی در میان کردها بیش از پیش تقویت شود. این فجایع و جنایات چنان تأثیر منفی بر حافظه تاریخی کردها بر جای گذاشته است، که ادامه همزیستی مسالمت‌آمیز در عراق را برای کردها دشوار کرده است.

(۴) عدم پابندی دولت عراق به قانون اساسی: در اصل (۳) قانون اساسی ۲۰۰۵ عراق کشور، دولتی متکثر قومی و دینی و مذهبی تعریف شده است. همچنین در دیباچه قانون اساسی آمده است: که پابندی به این قانون اساسی، اتحاد داوطلبانه ملت و خاک و حاکمیت عراق را تضمین خواهد کرد. معنای عکس (مفهوم) این جمله می‌تواند این باشد که در صورت عدم پابندی دولت عراق به اصول قانون اساسی، اقوام تشکیل دهنده دولت عراق تعهدی به حفظ خاک و حاکمیت عراق نخواهند داشت و می‌توانند با اعمال حق تعیین سرنوشت، مسیر مطلوب خود را انتخاب نمایند.

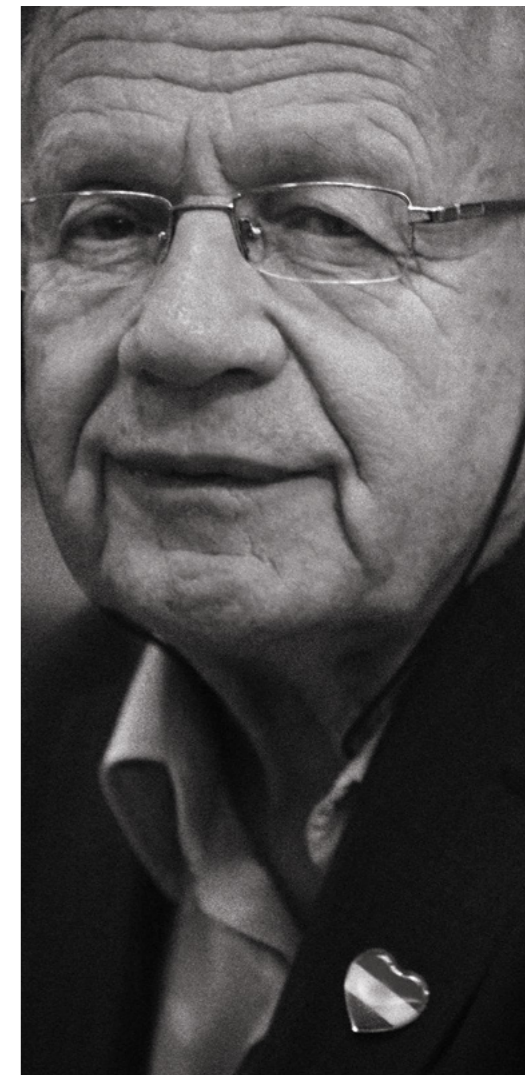
حکومت اقلیم کردستان، دولت عراق را به کارشکنی در اجرای قانون اساسی متهم و ادعا می‌کند دولت عراق ۵۵ اصل قانون اساسی را زیر پا گذاشته و متعهد به اجرای آن نیست. این امر سبب شده که کردها از آینده خود در عراق مأیوس و نومید شده، با استناد به مفاد مقدمه قانون اساسی عراق خواستار حق تعیین سرنوشت شوند.

(۵) استناد به حق تعیین سرنوشت ملل: کردهای عراق همچون یک ملت بر این باورند که می‌توانند از حق تعیین سرنوشت خود مندرج در ماده (۱/بند ۱) میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، همچنین میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی (که عراق در سال ۱۹۷۱ رسماً به هر دو ملحق شده) و ماده (۱/بند ۲) و ماده (۵۵) منشور سازمان ملل متحد (که عراق به عنوان عضو سازمان ملل متعهد به اجرای آن است) بهره گرفته و با استناد به این حق، آینده خود را رقم زنند. برگزاری همه‌پرسی استقلال در ۲۵ سپتامبر سال جاری با استناد به این حق صورت می‌گیرد.

(۶) رویکرد نسل‌های جدید در کردستان عراق: پس از خیزش مردمی سال ۱۹۹۱ و تشکیل حکومت اقلیم کردستان، تاکنون چندین نسل جدید در کردستان در زیر سایه حکومتی کردی و دور از سلطه عراق و فرهنگ عربی رشد کرده و زیسته‌اند. نسل‌های جدید کردستان عراق، که بیش از نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند، عمدتاً به زبان کردی تحصیل کرده، با زبان و فرهنگ عربی بیگانه و نامأنوسند. رویکرد این نسل، عمدتاً متمایل به عراق‌گریزی بوده و آنان خود را عراقی نمی‌پندارند و آماده نیستند به آسانی از هویت کردی خود دست بردارند. این امر باعث شده است، که استقلال‌طلبی در میان نسل‌های جدید از زمینه و پایگاه مردمی بسیار قوی برخوردار باشد.

نتیجه

در این مقاله به صورت مختصرعلل و زمینه‌های استقلال‌طلبی در کردستان عراق بررسی و ریشه‌یابی شد. با توجه به استدلال‌های ارائه شده به این نتیجه دست یافتیم که استقلال‌طلبی در کردستان عراق از علل و زمینه‌های گوناگون تاریخی، حقوقی و مردمی برخوردار است. از سوی دیگر، رفتار و عملکردهای خصمانه و بعضاً غیرانسانی قدرت‌سالاران عراقی در تاریخ ۹۰ ساله این کشور، حس مرکزگریزی و استقلال‌طلبی کردها را تشدید نموده و این امر سبب شده که کردها هیچ‌وقت خود را شهروندان عراقی ندانند و آن را هویتی تمحیلی بخوانند. با توجه به وضعیت پیش آمده، نظر می‌رسد در دوران پسا داعش، مسئله استقلال کردستان عراق به مشکلی جدی برای دولت عراق تبدیل شود.



بشیکچی در دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آنکارا تحصیل کرده و نخستین پژوهش انسان‌شناسی خود را در ۱۹۶۷ (تحقیقی درباره یکی از آخرین طوایف عشایری کرد، آلیکان) و در دانشکده علوم سیاسی آنکارا ارائه داد.

کتاب او *نظام آناتولی شرقی* در ۱۹۶۹ منتشر شد. با اینکه کتاب سبب مباحثات جدی، حتی در میان روشنفکران دانشگاهی یا چپ نشد، دانشگاه به اقدامات انضباطی علیه او دست زد که منجر به محاکمه وی بعد از کودتای ۱۹۷۱ شد. او بازداشت و به جرم تبلیغات کمونیستی و ضد ملی محاکمه شد و به خاطر رد یکپارچه بودن ملت ترک به ۱۳ سال زندان محکوم شد.

اسماعیل بشیکچی تنها شخص غیر کرد در ترکیه است که از حقوق کردها دفاع کرده و علی‌رغم اقداماتی که برای مسکوت نگه داشتن او صورت پذیرفته، به یکی از قدرتمندترین و مهم‌ترین نمادها برای کردها و جنبش حقوق بشر ترکیه مبدل شده است. بشیکچی به صد سال زندان محکوم شده بود اما در ۱۹۹۹ از زندان آزاد شد. در ۱۹۸۷ یکی از نامزدهای جایزه صلح نوبل بود. تمام کتاب‌های بشیکچی (۳۶ کتاب) در ترکیه ممنوع شده‌اند.

او که «پیشرو پژوهش‌های کردی در ترکیه مدرن» دانسته می‌شود، در سال ۲۰۱۰ دوباره تحت پیگرد قانونی قرار گرفت. این بار توسط دادستان استانبول و به خاطر مقاله «حق تعیین سرنوشت برای ملت‌ها و کردها» که برای انجمن وکلای معاصر نوشته بود. بشیکچی در مارس ۲۰۱۱ به دادگاه فراخوانده شد و به ۱۵ ماه حبس محکوم شد.

معروف‌ترین کتاب اسماعیل بشیکچی *کردستان مستعمره بین‌المللی International Colony Kurdistan* را انتشارات آمازون منتشر کرده است. در این گفتگوی کوتاه نظر او درباره همه‌پرسی ۲۵ سپتامبر در کردستان عراق و مسائل پیرامونی آن بیان شده است.

چرا در شرایط فعلی همه‌پرسی مهم است؟

استقلال‌خواهی کردها در یک صد سال گذشته، مسئله‌ای به تعویق افتاده است. بعد از جنگ جهانی اول، سرزمین‌های تحت حاکمیت امپراتوری عثمانی در بین‌النهرین، میان چند قدرت بزرگ تقسیم شد. بریتانیای کبیر از ایجاد عراق، اردن، فلسطین حمایت کرد و فرانسه از ایجاد سوریه و لبنان. در آن دوران، در بخش جنوبی کردستان، شیخ محمود بارزانی، به نمایندگان بریتانیای کبیر گفت «من پادشاه کردستان هستم، مرا به عنوان پادشاه به رسمیت بشناسید.» دولت‌های بزرگ آن دوران، بریتانیای بزرگ و فرانسه، به خاطر ملاحظات مستعمراتی، کردستان مستقل را قبول نکردند. در سیاست‌های خاورمیانه، کردها و مناطق کردستان با حمایت دو دولت بزرگ بریتانیای کبیر و فرانسه، در خاورمیانه میان دو دولت جمهوری ترکیه و پادشاهی نوت‌آسیس ایران که به جای دو امپراتوری باسابقه عثمانی و ایران، به وجود آمدند، تقسیم و از هم جدا شدند. این چهار قدرت، در همکاری و همگرایی مقتدرانه با هم، بر

سر کردها و کردستان برنامه‌های فلاکت‌باری آوردند. این وضعیت فاجعه بار کردها است. وضعیتی همانند تجزیه اسکلت انسانی که نتیجه ویرانی مغزش است. پر واضح است که در این مدت، کردها، تحت شدیدترین برنامه‌های قتل عام قرار گرفته‌اند. همان طور که اشاره کردم از نظرگاه استقلال‌خواهی، برگزاری همه‌پرسی از مسائل به تأخیر افتاده یک صد سال گذشته است. فشار و ظلمی که به همراه عراق، از طرف ترکیه، ایران، سوریه، اتحاد جماهیر سوسیالیستی روسیه، ایالات متحد آمریکا و غیره بر کردستان وارد می‌شود، هیچ زمانی مشروعیت ندارد.

همه‌پرسی چه اثراتی در منطقه دارد؟

این مسئله را باید مدنظر داشت، دولت‌هایی که نقشه‌های جداسازی، تقسیم و تجزیه کردها/ کردستان را در دست دارند، با این همه‌پرسی مخالفند. با این حال روشن است که خواسته قاطع کردها، برگزاری همه‌پرسی در ۲۵ سپتامبر است. پارلمان کردستان در ۱۵ سپتامبر

آغاز به کار کرد و بر برگزاری همه‌پرسی رأی داد. امروز ۱۶ سپتامبر هم قرار بود جلسه‌ای بدین منظور در آنکارا برگزار شود که با حکم استانداری آنکارا لغو شد. با این احوال، برگزاری همه‌پرسی در ۲۵ سپتامبر حائز اهمیت است.

چه اتفاقاتی ممکن است بعد از همه‌پرسی در منطقه رخ دهد؟ در این باره نظر شما چیست؟

با کسب هشتاد درصد آرا در همه‌پرسی، دولت‌هایی که با همه‌پرسی مخالفند، مجبور به قبول نتیجه و خاتمه مخالفت هستند. اگرچه در کوتاه مدت، واکنش‌هایی به همه‌پرسی نشان داده خواهد شد، اما این مسئله در دراز مدت، به ثبات و امنیت منطقه کمک خواهد کرد.

خود شما همه‌پرسی را چگونه می‌بینید؟

حکم برگزاری همه‌پرسی در ۷ ژوئن ۲۰۱۷ گرفته شده است. بعد از این، از طرف برخی دولت‌های منطقه،

اظهارنظری‌هایی شد مبنی بر این که انجام آن به وقتی دیگر موکول شود، یا از ابطال آن سخن به میان آمد. در این احوال اکنون به کردها می‌گویند شما صاحب حق تعیین آینده خود نیستید. شما مردمانی پست و عقب مانده هستید. نمی‌دانید چه چیزی درست است و چه چیزی نادرست، چه چیزی فایده دارد، چه چیزی بی‌فایده است و چه چیزی ضرر دارد. از این دیدگاه، آینده کردها/ کردستان را ما تعیین خواهیم کرد. ما می‌دانیم برای شما چه چیزی درست است، چه چیزی نادرست است، چه چیزی فایده دارد و چه چیزی ضرر دارد. در برابر مخالفت با این وضعیت، برگزاری همه‌پرسی در ۲۵ سپتامبر، پیروزی پراهمیتی است. کردها، باید از حق تعیین آینده خود استفاده کنند. کردها در ۲۵ سپتامبر با رفتن پای صندوق‌های رأی به نوادگان کودکانی فکر می‌کنند که در آینده متولد خواهند شد، نوادگانی که در کردستان مستقل شادمانه خواهند زیست. کردها در آینده، پاسخگوی نوادگان کودکانی هستند که خواهند پرسید چرا برای ما کردستان مستقلی تهیه نکردید؟ ما با این سؤالات نمی‌توانیم مخالفت کنیم.



Kurdistanê

درباره همه‌پرسی استقلال اقلیم کردستان ایر. همان آرمای جدید

پویا عزیزی



جمهوری ترکیه مخالفت شدید خود را با این موضوع اعلام کرده‌اند. ایران بیش از ده بار رسماً مخالفت خود را اعلام کرده‌است. هم‌زمان با این مخالفت‌ها که سنگ‌پایه آنها حفظ تمامیت ارضی کشور عراق است، مخالف‌خوانی‌های دیگر نیز از درون اقلیم کردستان و همین‌طور از سوی قدرت‌های جهانی به ویژه آمریکا صورت گرفته است. عمده سخن آنها این است که اینک زمان مناسبی برای این اقدام نیست. با این حال به گفته مسعود بارزانی- رئیس کنونی اقلیم کردستان، اگر دولت عراق و قدرت‌های جهانی جایگزین هم‌ارزشی برای همه‌پرسی نداشته باشند، این اقدام را در زمان تعیین شده انجام خواهد شد.

پس از آنکه آقای بارزانی برگزاری همه‌پرسی را اعلام کرد، سه شرکت پیمانکاری آمریکایی، انگلیسی و فرانسوی به حفر خندق‌هایی عمیق به عرض سه متر در حدفاصل شهر ربیعیه در مرز با سوریه و ترکیه تا شهر جلولو در شمال بغداد مشغول شده‌اند و از این خط ۴۰۰ کیلومتری به عنوان مرزهای کردستان نام برده شد. اما بررسی شرایط نشان می‌دهد که هم مخالفان همه‌پرسی و هم موافقان آن دلایل قابل توجهی برای موضع‌گیری خود دارند. اینکه برگزاری همه‌پرسی پس از عدم اجرای درست مفاد قانون اساسی در رابطه با منطقه فدرال و پرداخت نامرتب یا عدم پرداخت بودجه منطقه فدرال از سوی دولت عراق و سنگ‌اندازی در مسیر توسعه اقلیم کردستان صورت خواهد گرفت در یک دست طرفداران همه‌پرسی در اربیل قرار دارد و در دست دیگر آنها نتیجه از پیش معلوم همه‌پرسی.

بر روی دیگر سکه اما مخالفین نیز با اشاره به وضعیت بحرانی اقتصادی در اقلیم، اقتصاد مصرف‌گرای شدیداً وابسته به کشورهای همسایه، بحران سیاسی داخلی، بحران عدم مشروعیت پس از استقلال و محاصره اقتصادی و کاسته شدن از میزان درآمد اقتصادی با قطع بودجه ارسالی از عراق را نقش زده‌اند و وضعیت جنگی عراق، ناروشن بودن وضعیت مناطق مورد مناقشه‌ای همچون کرکوک و بالا گرفتن تنش‌های ملی فروکش کرده میان گروه‌های قومی و دینی را یادآور می‌شوند.

اما این نوشتار قصد دارد موضوع همه‌پرسی استقلال برای اقلیم کردستان را از منظری متفاوت بررسی کرده و به این سؤال پاسخ دهد که آیا زایش فرزندی به نام کردستان از بطن کشور عراق به معنای رشد مستقل آن منطبق بر مفهوم کلی استقلال است یا به فرزندخواندگی آن خواهد انجامید؟

یک ملت استثمار شده می‌تواند از راه داشتن یک دولت، آرزوی استقلال سرزمینی خود را تحقق بخشد. اما به دست آوردن یک دولت نمی‌تواند به معنای تحقق سعادت جامعه باشد. دیری نمی‌پاید که درمی‌یابد سعادت جمعی نه تنها در تحقق آرزوی استقلال، بلکه در تحقق آزادی و دموکراسی فراگیر است. استقلال هر ملتی در جهان، اگر با این دو دیگر همراه نباشد می‌تواند تنها یک تجربه تلخ دیگر در مقیاسی متفاوت باشد. تنها دستاورد آن هم این است که دیگر ستمگر نه از بیرون، که از درون خانه ستمگری را پیشه می‌کند.

اما مفهوم استقلال، با وجود پیچیدگی‌هایش در بسترهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در گذار تاریخ، تنها دربرگیرنده این وجه نیست که ساکنان سرزمینی با برپا داشتن یک دولت به جمع کشورهای پیشین پیوسته و در ترسیم مرزهای خود با آنها به یک واحد سیاسی دیگر تبدیل شوند؛ چرا که در جهان برآمده از دوران استعمار و جنگ‌های جهانی، استقلال اقتصادی همچنان یکی از مهم‌ترین عوامل برساننده مفهوم استقلال در شکل کلی آن است.

شماری از نظریه‌پردازان علوم اجتماعی و سیاسی نیز مفهوم کلی استقلال در دوران فعلی را به جز استقلال اقتصادی در برگیرنده استقلال سیاسی و آزادی و دموکراسی می‌دانند. استدلالی که پایه‌های آن بر میزان تأثیرگذاری استقلال فرد جامعه در حاکمیت کلی است. از این منظر مفهوم کلی استقلال، تجلی آزادی و رعایت حقوق فردی و جمعی جامعه است.

اشاره به مفهوم استقلال از آن رو است که با نزدیک شدن به زمان برگزاری همه‌پرسی استقلال اقلیم کردستان از کشور عراق، گفتگو در این رابطه نیز به شکل گسترده‌ای رسانه‌ها را در بر گرفته است. حتی با اینکه مقام‌های اقلیم کردستان از سه ماه قبل که این موضوع را اعلام کردند همواره بر غیر الزام‌آور بودن آن تأکید کرده‌اند، این رخداد در منطقه خاورمیانه می‌تواند تا آن حد مهم باشد که سرنوشت ملت‌ها، کشورها و منافع دولت‌های دیگر را تا حد قابل ملاحظه‌ای تحت تأثیر قرار دهد.

همین تأثیرگذاری است که باعث موضع‌گیری مداوم دولت عراق، کشورهای همسایه و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی در مخالفت با این موضوع شده است. افزون بر دولت مرکزی عراق، مقام‌ها و نهادهای گوناگون جمهوری اسلامی ایران و

استقلال اقتصادی اقلیم کردستان ناممکن است

اقتصاد اقلیم کردستان عراق، اقتصادی وابسته به نفت است و به جز بودجه ارسالی از سوی دولت عراق (۱۷٪ از بودجه سالانه عراق)، پول حاصل از فروش نفت بیش از ۹۰٪ درآمد این منطقه را تشکیل می‌دهد. اما نگاهی به اتفاقات رویدادها در ماه‌های گذشته نشان می‌دهد که این درآمد نمی‌تواند هزینه‌های برنامه توسعه اقتصادی اقلیم کردستان را تأمین کرده و به رشد اقتصادی این منطقه منجر شود.

عدم ارسال بودجه ماهیانه از سوی دولت عراق که در پی تنش‌ها میان اربیل و بغداد از میانه سال گذشته میلادی آغاز شد و تاکنون ادامه دارد این موضوع را به روشنی نشان داده است. این مسئله باعث تعویق و نامنظم شدن پرداخت حقوق کارمندان شد. امری که به اعتراض‌های گوناگون مردمی و کشته شدن دست‌کم سه نفر انجامید. در کنار آن بر اساس اطلاعیه وزارت کار و جامعه اقلیم کردستان که در ماه دسامبر منتشر شده است هزینه‌های دولتی از سال گذشته بیش از ۴۵٪ کاهش داده شد. قریب به ۵ هزار پروژه عمرانی در این منطقه به دلیل نبود بودجه کافی متوقف و شماری از شرکت‌های خارجی این منطقه را ترک کرده‌اند.

اینها در حالی است که اقلیم کردستان مجبور شده است برای تأمین بودجه لازم تولید و صادرات نفت را افزایش داده و به طور متوسط هر شش ماه ۱۲ میلیارد دلار نفت بفروشد. این میزان از درآمد توانسته است در فرصت فعلی هزینه‌های جاری را تأمین کند، اما مشکلات بیشتری نیز در این زمینه وجود دارد.

اقلیم کردستان عراق هیچ راهی به دریا ندارد و به همین خاطر از فروش مستقیم نفت محروم است. بحران با بغداد باعث شده از تحویل نفت به بغداد جلوگیری شود و به همین دلیل فروش نفت از این منطقه به طور کامل وابسته به کشورهای همسایه شده و ترکیه کشوری است که بیشترین سهم را از آن خود کرده است. امضای قراردادهای فروش نفت به ترکیه از سوی اقلیم کردستان و واریز این مبلغ در بانک‌های ترکیه باعث وابستگی کامل اقتصادی این منطقه به ترکیه شد. فروش یا سوآپ نفتی بدون همکاری ترکیه و ایران به هیچ وجه برای اقلیم کردستان ساده نیست.

در کنار وابستگی اقتصاد به نفت، کاهش قیمت جهانی این محصول در سال‌های گذشته و روند پایین نگه داشتن قیمت آن در بازارهای جهانی که برای سال‌های آینده نیز پیش‌بینی شده خود عامل مهمی در گسترش بحران و ایجاد وابستگی‌های بیشتر است. گستردگی بحران تاکنون منجر به بستن شماری از چاه‌های نفت به دلیل عدم تأمین بودجه و هزینه‌های استخراج شده است.

با این همه وابستگی اقتصادی این منطقه به کشورهای مختلف تنها در فروش نفت جلوه‌گر نیست. اقلیم کردستان در بیست سال گذشته نتوانسته است مواد مصرفی لازم خود را تولید کند و به همین دلیل بازار مصرفی آن نیز به طور کامل وابسته است. در حوزه خوراک و پوشاک، به جز اندک محصولات کشاورزی و باغی که درصد کمی از کل بازار مصرفی این منطقه را تشکیل می‌دهند، ۷۰٪ بازار از محصولات ترکیه و بیش از ۲۰٪ آن از محصولات ایران تأمین می‌شود. به جز نفت و بازار مصرف، یکی از عمده‌ترین بخش‌های اقتصادی اقلیم کردستان که از دوران جنگی طولانی خارج شده، ساخت‌وساز مسکن و شهرسازی است که عمده کالاهای مصرفی در این بازار نیز از خارج به ویژه ایران تأمین می‌شوند. سرمایه‌گذاری در طرح‌های عمرانی و شهرک‌سازی‌ها نیز معمولا از سوی شرکت‌ها و سرمایه‌داران غربی صورت گرفته است که بالا گرفتن تنش‌ها به افول آن منجر شده و امنیت سرمایه‌گذاری اگر بیش از این در خطر باشد، مشخص نیست که روند توسعه زیربنایی این منطقه را تا چه میزان متأثر خواهد کرد. تنها این نکته روشن است که در صورت بهه رسمیت شناخته نشدن کشوری به نام کردستان و محاصره اقتصادی آن توسط همسایگان، دست‌کم بر میزان این سرمایه‌گذاری‌ها افزوده نخواهد شد.

در کنار تمامی این وابستگی‌ها، دولت اقلیم فدرال کردستان به اعتراف مقامات اقتصادی خود بیش از ۲۸ میلیارد دلار بدهی خارجی با سود ۱۲٪ دارد که در بهترین حالت یعنی پذیرش رسمیت آن، از میزان آن نه تنها کاسته نخواهد شد بلکه برای جبران کسری بودجه خود به وام‌های خارجی بیشتری نیاز خواهد داشت.

بی‌برنامگی اقتصادی و بحران‌های سیاسی تسری داده شده به حوزه اقتصاد نیز از مهم‌ترین مسائل موجود در اقلیم کردستان هستند که در کنار فساد اقتصادی روشن و اعتراف شده، اجازه رشد توسعه اقتصادی و پیشرفت برنامه فعلی را هم نداده‌اند. صفین دزه‌ای- سخنگوی اقلیم فدرال کردستان خود در گفتگوی رسانه‌ای در این باره گفته است: «حکومت اقلیم فدرال کردستان عراق، در دوسال گذشته فعالیت‌های اقتصادی خود را بدون برنامه بودجه انجام داده و در سال جاری نیز بدون برنامه مصوب به کار خود ادامه خواهد داد.»

مروری بر گزارش‌های رسانه‌ای در حوزه همکاری‌های اقتصادی که در سال‌های گذشته منتشر شده‌اند نشان می‌دهند که نفوذ اقتصادی در اقلیم کردستان به ویژه نفوذ ترکیه به حدی گسترده است که وابستگی کامل این منطقه به آن



تا سال‌های متمادی ادامه خواهد داشت. نمونه آن قرارداد پنجاه ساله فروش نفت میان این دو است که هیچ‌گونه اطلاعاتی از مفاد و ماهیت آن نیز منتشر نشده است. یک نماینده حزب جماعت اسلامی در پارلمان اقلیم در همین باره اعلام کرده است در هفت قرارداد نفتی با دولت ترکیه طرف سومی وجود دارد که تاکنون هویت آن مشخص نشده است. مقامات اقلیم در برابر این اظهارات سکوت کرده‌اند.

گفته می‌شود استقلال اقتصادی به معنی خودبستگی در رفع نیازهای اساسی و جلوگیری از سلطهٔ کشورهای دیگر بر اقتصاد بومی است. از همین روست که استقلال اقتصادی کشوری به نام کردستان در شرایط فعلی کاملاً ناممکن به نظر می‌رسد. اما در کنار آن قدرت انحصاری حزب دموکرات کردستان عراق در اقتصاد و روابط به شدت نزدیک و وابسته آن با دولت ترکیه موقعیتی مناسب برای ترکیه است تا پذیرای این فرزند جداشده به فرزندخواندگی باشد.

استقلال سیاسی اقلیم کردستان تقریبا ممکن نیست

استقلال سیاسی نیز مفهومی یک‌بُعدی نیست که به صرف وجود کشور و داشتن یک دولت-ملت حاصل آید. بلکه مفهومی پیچیده و تا میزان بالایی پیوسته به استقلال اقتصادی و حتی نظامی یک واحد مدیریت کشور مانند دولت یا حکومت است. به این معنی که استقلال حقوقی از استقلال سیاسی جدا دیده می‌شود.

در خاورمیانه تجربه استبداد در سالیان منتهی به امروز نشان داده که استقلال حقوقی به تنهایی نمی‌تواند به استقلال سیاسی انجامد و دخالت‌های کشورهای از هرلحاظ بزرگ‌تر می‌تواند هر لحظه اراده سیاسی ملتی را زیر گرفته و با استفاده از روش‌های گوناگون سرکوب کند. نمونه افغانستان در این رابطه قابل ملاحظه است. نزدیک به صد سال از استقلال افغانستان می‌گذرد، اما استقلال حقوقی نتوانسته بحران را از این کشور دور کند. سال‌هاست که بدون نفوذ، پشتیبانی و دخالت سیاسی قدرت‌های گوناگون، هیچ حکومتی در افغانستان امکان پایداری ندارد.

اما اقلیم کردستان نمونه‌ای کاملاً متفاوت از نمونه‌های دوران پسااستعماری است. کردها در اقلیم کردستان از دوران صلح ناآرام تا زمان حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، بارها به عنوان نیروهای جنگ نیابتی به کار گرفته شده‌اند. از همکاری گروهی از آنها با آمریکا برای تضعیف حکومت صدام گرفته تا همکاری گروهی دیگر از آنها با ایران و ترکیه به همین منظور. این نبردهای نیابتی گاه به نبردهای درون جبهه‌ای کردها هم انجامیده است. با این همه اقلیم فدرال کردستان از دل جنگ علیه صدام با حمایت کامل آمریکا و غرب بیرون آمده است و این حمایت هم‌اکنون هم ادامه دارد.

اما همکاری سیاسی در سطح پایین‌تر منطقه‌ای به گونه‌ای است که دو حزب عمده اقلیم یعنی حزب دموکرات و اتحادیه میهنی با وجود نزدیکی‌هایی با غرب، هر یک به سویی تمایل دارند. به گونه‌ای که منطقه جنوب و شرق اقلیم به

مرکزیت سلیمانیه که در کنترل اتحادیه میهنی است، حیاط خلوت ایران دانسته می‌شود و منطقه شمال و غرب آن که در کنترل حزب دموکرات است حیاط خلوت ترکیه.

رقابت این دو حزب و احزاب کوچک‌تر که بر اساس منافع، گاه به این سو و گاه به آن سو می‌چرخند و قدرت‌طلبی آنها در بیست سال گذشته مهم‌ترین عامل بحران سیاسی بوده است. بزرگ‌ترین بحران سیاسی اقلیم کردستان اکنون ناتوانی در ایجاد دموکراسی و تن دادن به خواست مردم است. بحران به جایی رسیده است که مسعود بارزانی، ریاست اقلیم کردستان در روندی کاملاً استبدادی و غیرقانونی به کار خود ادامه می‌دهد و حاضر به کناره‌گیری نیست.

بر اساس قانون اساسی اقلیم کردستان، رئیس اقلیم تنها برای دو دوره چهارساله متوالی می‌تواند با تأیید پارلمان در این سمت قرار بگیرد. اما مسعود بارزانی از سال ۲۰۰۵، دو دوره ریاست خود را پشت سر گذاشته و علاوه بر آن با تفاهم‌نامه دو حزب اصلی دو سال دیگر در سمت خود ابقا شده بود، یک بار دیگر در سال گذشته با وجود مخالفت احزاب دیگر در این سمت ابقا شد. حزب دموکرات در جریان گفتگوها حتی بسته پیشنهادی چهار حزب مخالف مبنی بر محدود کردن اختیارات ریاست اقلیم و بازگشت به رأی مردم پس از این دوره را رد کرد.

آقای بارزانی حتی همه‌پرسی اقلیم کردستان را نیز در روندی مشابه اعلام کرده است. بسیاری از مخالفان داخلی با این اقدام معتقدند که او به تنهایی درباره چنین موضوع سرنوشت‌سازی تصمیم‌گیری کند؛ این وظیفه پارلمانی است که حزب او از سال قبل به زور اسلحه تعطیل کرده است.

با این حال استبداد خاورمیانه‌ای راهکارهای خودش را داشته است. پارلمانی که تعطیل شده بود با حضور نمایندگان حزب دموکرات و چند تن دیگر به یکباره پس از یک سال تشکیل جلسه داده و همه‌پرسی را تصویب کرد. این درحالی است که فضای ایجاد شده در اقلیم تا حدی حاد شده که مخالفت با همه‌پرسی از همه‌سو مورد هجوم قرار گرفته و حتی حزب حاکم دموکرات از پخش رسانه متعلق به اتحادیه میهنی یعنی تلویزیون آن آر تی جلوگیری می‌شود. اتحادیه میهنی خود نیز در این موضوع دچار انشقاق شده و بسیاری از کادرهای آن در حال تشکیل هسته‌ها و احزاب جدید هستند.

فراتر از نبود دموکراسی و پایمال شدن اراده مردمی در حکومت اقلیم کردستان، امنیت داخلی اقلیم کردستان به پشتیبانی کشورهای بزرگ‌تر وابسته است، کشورهایی که تاکنون بیشتر آنها یا خواهان تعویق همه‌پرسی و یا خواهان عدم اجرای آن هستند. مهم‌ترین آنها آمریکا معتقد است که اگر حکومت اقلیم کردستان همه‌پرسی را به تعویق نیاندازد باید مسئولیت تبعات آن را قبول کند.

اما حکومتی که کاملاً از لحاظ اقتصادی و امنیتی وابسته است، در حوزه نظامی به کمک‌های خارجی متکی است و نیروی هوایی کارآمد ندارد و از درون و بیرون با مخالفان خود محصور شده است توان حفظ استقلال سیاسی خود را خواهد داشت؟ حکومتی که نیروی پیشمرگه آن در مصاف با داعش در سنجار فرار را بر قرار ترجیح داده است.



در اقلیم کردستان امروز یک خطر مشخص وجود دارد: خطر توتالیتاریسم. تبلیغات ناسیونالیستی استقلال از طریق رسانه‌های کاملاً حزبی توانسته است عموم جامعه و روشنفکران آن را در یک آرمان تقلیل‌یافته متحد کند.

شواهد موجود از ناممکن بودن آن می‌گویند. نکته اینکه تنها موافق استقلال اقلیم کردستان کشور اسرائیل است که پس از ترکیه بیشترین نفوذ امنیتی را در منطقه کردستان دارد. دستاورد این استقلال از لحاظ سیاسی برای مردم کردستان تنها یک تجربه تلخ دیگر است. ستمگر را دیگر نمی‌شود در قالب دشمنی بیرون از ملت کرد دید. بلکه ستمگری در نوع جدید و وابسته خود از درون خانه آغاز شده است و این همان چیزی است که آرمان صدساله ملت کرد یعنی استقلال کردستان را به یک دولت- ملت کوچک، وابسته و به احتمال زیاد غیردموکراتیک تقلیل خواهد داد. پایداری چنین استقلالی خود در ابهام است.

این آرمان، همان آرمان نیست

جدا از اینکه اقلیم کردستان درصورت جدایی از کشور عراق می‌تواند به عنوان فرزندی مستقل رشد کند یا نه، یک مفهوم دیگر در این رابطه قابل بررسی است. جمعیت موافق با استقلال کردستان که تعداد آنها نیز در اقلیم فدرال کم نیست در اتحاد با روشنفکران خود عبارت کلیدی «حق تعیین سرنوشت» را به کار می‌گیرند و همه‌پرسی استقلال را در چارچوب آن معرفی می‌کنند.

این واقعیت که در سرتاسر کردستان از ایران و ترکیه و سوریه تا عراق خواست یک کشور مشخص و مستقل دست‌کم در میان شماری وجود دارد، غیرقابل انکار است. اما این خواسته در طول تاریخ هرگز برای یک بخش از این جمعیت در نظر گرفته نشده است. جنبش‌های سیاسی و روشنفکران ناسیونالیست همواره کردستان را یک سرزمین واحد معرفی کرده‌اند که پس از جنگ‌های مختلف میان کشورهای دیگر تقسیم شده است. استقلال‌خواهان در کردستان نیز به روشنی خواهان از بین رفتن مرزها و لغو قراردادهای مانند سایکس-پیکو و لوزان هستند.

اما اکنون در شرایطی که کردهای سوریه در حال تشکیل یک فدرالیسم دموکراتیک هستند، کردهای ترکیه در حال نبردی سنگین با ارتش این کشور هستند، این خواسته دیگر نمی‌تواند برای احزابی که اهداف و منافع متفاوتی دارند به اندازه کافی توجیه‌کننده و نجات‌بخش باشد. از همین رو تبلیغ برای جداشدن یک بخش از کل کردستان باید جایگزین خواست استقلال کلی آن می‌شد؛ زیرا برای احزاب اقلیم فدرال کردستان، ترکیه و ایران هم‌پیمانانی محسوب می‌شوند که بدون آنها اصولاً ادامه حیات ناممکن خواهد بود. هم‌پیمانانی که به سادگی می‌توانند مخالفانی توطئه‌گر در شرایط دیگر باشند. کردهای سوریه هم در اساس با آرمان احزاب اقلیم یعنی ایجاد یک دولت کردی موافق نیستند و ترکیه و ایران را در زمره دشمنان خود می‌دانند.

اما در اقلیم کردستان امروز یک خطر مشخص وجود دارد: خطر توتالیتاریسم. تبلیغات ناسیونالیستی استقلال از طریق رسانه‌های کاملاً حزبی توانسته است عموم جامعه و روشنفکران آن را در یک آرمان تقلیل‌یافته متحد کند. این اتحاد حتی این قدرت را دارد که به جای برخورد حکومت با مخالفان خود وارد عمل شده و وظیفه سرکوب را با استناد به مواردی حقوقی همچون حق تعیین سرنوشت و مسئله ملی و همکاری با بیگانگان انجام دهد. این تبلیغات در رفتار رهبران سیاسی نیز روشن است. مردم استقلال می‌خواهند، اما مرزهای کشور جدید پیش از اعلام نظر آنها در دل خندق‌ها کنده می‌شوند. پرچم کردستان در مناطق سرشماری نشده که بخش عمده‌ای از جمعیت آنها یا به دلیل جنگ مهاجرت کرده‌اند یا جمعیتی مهاجر فراتر از خود را دارند برافراشته می‌شود. رئیس اقلیم می‌گوید پیش از آنکه عمرش تمام شود باید آرزوی مردم را محقق کند.

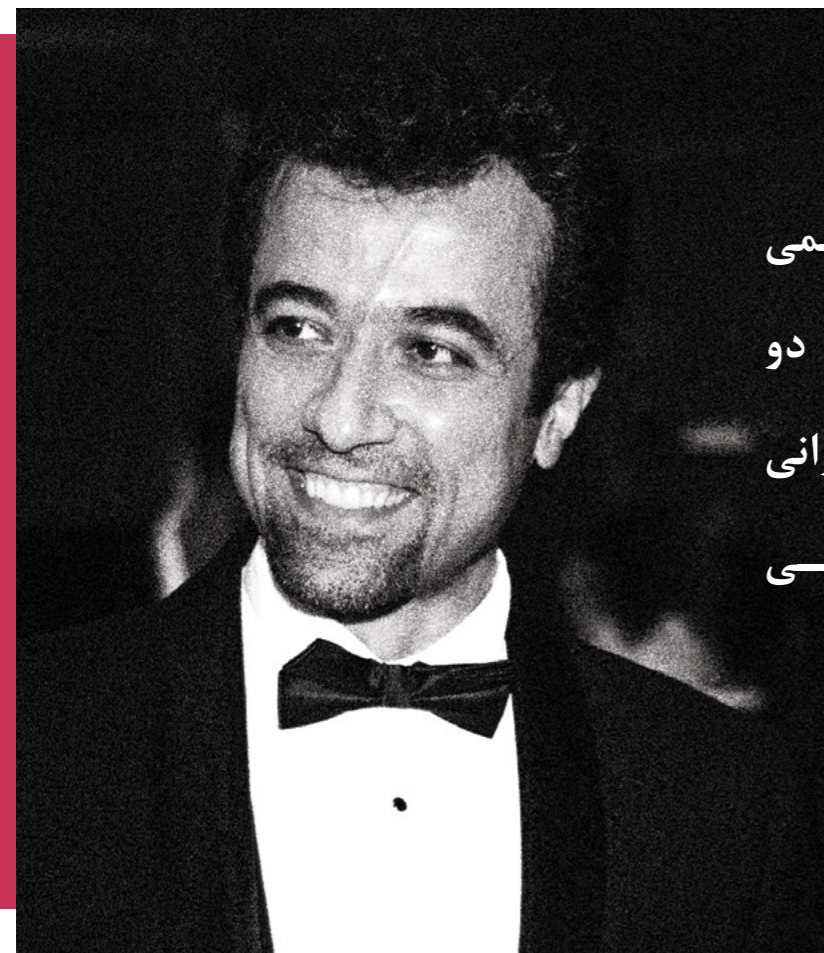
این اتحاد نامیمون به شکل بغرنجی ارباب را در جامعه گسترش داده و مخالفان را در یک وضعیت ترس به سکوت یا بی‌عملی کشانده است. هیجان برای یک آرمان جمعی که به داشتن کشوری کوچک با دولت کردی تقلیل یافته است جای پرسشگری را گرفته است و پاسیفیسم مقابل آن عملاً این فضا را نداشته است تا سؤال‌های اصلی از مفهوم استقلال را مطرح کند.

فرد فرد جامعه کردستان که تا یک روز پیش از اعلام برگزاری همه‌پرسی اعتراض‌هایی داشتند و می‌رفتند اعتراض خود به انحصار اقتصاد و دارایی منطقه در دستان اعضای دو حزب بزرگ را گسترده‌تر کنند اکنون همراه با اعضای این دو حزب و رهبران آنها «ما» شده‌اند. فارغ از اینکه این آرمان آیا همان آرمان است یا نه؟!

حتی اگر با تمام این پیش زمینه‌ها امروز این سؤال از موافقان همه‌پرسی پرسیده شود که اگر آرمان یک ملت در جریان یک سزارین ناهنگام فرزند معلولی به دنیا آورد که نیازمند مراقبت دیگری است آن وقت چه خواهد شد؟ پاسخ این است که آینده خلاف این را نشان خواهد داد. چیزی که به گفته هانا آرنت استدلال را از قید هرگونه زمان رهایی می‌بخشد.

اشاره- زبان و ادبیات کردی را می‌توان بخشی از ایران فرهنگی در معنای وسیع آن در نظر گرفت. اگرچه ادبیات کردی معاصر از ادبیات ترکی و عربی نیز تأثیر گرفته است، ادبیات کلاسیک کردی کاملاً تحت تأثیر ادبیات فارسی بوده است. ادبیات کردی معاصر به دلیل شرایط کردها در منطقه رفته‌رفته با سیاست گره خورد؛ از این رو می‌توانیم فراز و نشیب‌های سیاسی و هویتی را در ادبیات معاصر کردی ردیابی کنیم. برای بررسی ادبیات کردی کلاسیک و معاصر و رابطه آن با سیاست و هویت با امر طاهر احمد گفتگو کردیم. وی مدرس و محقق در زمینه ادبیات فارسی و کردی در دانشگاه هاروارد است. او همچنین با بهره‌گیری از شیوه‌های ادبیات تطبیقی، تحقیقی درباره تأثیر ادبیات فرانسه بر ادبیات معاصر فارسی انجام داده است.

بابک مینا



بیشتر قالب‌های رسمی
شعر کردی در هر دو
گویش کرمانجی و سورانی
برگرفته از شعر فارسی
است.

کاربران آن خود را از دیرزمان کرد دانسته‌اند. به تبع آن، ادبیات کردی نیز ادبیات گویش‌هاست و در مراحل مختلف در سه گویش کردی کرمانجی، کردی گورانی، و کردی سورانی تبلور کرده‌است. اگر ما نسخه‌های خطی موجود را مبنای تاریخ‌نگاری ادبیات کردی قرار دهیم، باید گفت که ادبیات کردی از قرن شانزدهم میلادی با کردی کرمانجی پا به عرصه وجود نهاد. این اتفاق - بنا به برخی یافته‌های تازه - در همان دوره در کردی گورانی و در قرن نوزدهم در کردی سورانی رخ داد. البته برخی از منتقدین بر این باورند که قدمت ادبیات کردی گورانی بیشتر است. این ادعا بیشتر در مورد سروده‌های دینی یارسان مطرح می‌شود که بخش قابل توجهی از ادبیات کردی گورانی را در بر

ممکن است برای شروع برای خوانندگانی که هیچ آشنایی با ادبیات کردی ندارند، ابتدا تصویر کلی از آن ارائه کنید؟ تاریخ ادبیات کردی به چه دوره‌هایی تقسیم می‌شود و چه مضامین و فرم‌های ادبی آن را شکل داده است؟

تاریخ ادبیات کردی به دوره‌های کلاسیک، نئوکلاسیک و معاصر تقسیم‌بندی می‌شود. قبل از پرداختن به این موضوع باید عرض کنم که کردها زبان واحدی ندارند که زبان همه مردمانی بوده باشد که خود را از دیرزمان کرد خوانده‌اند. شاید چنین زبانی روزگاری وجود داشته است. اما از چند قرن اخیر تا به حال با گویش‌های (و یا زبان‌های) مختلفی مواجهیم که



ادبیات کردی؛
ناشنایی در میان هم‌اینگان
گفتگو با امر طاهر احمد

می‌گیرد و متشکل از دفترهایی است که نگارش هر یک از آنها به یکی از شخصیت‌های دینی یارسان نسبت داده شده است. مثلاً کهن‌ترین دفتر را دفتر دوره‌بهلول مادی می‌نامند و چون معروف است که بهلول در قرن هشتم میلادی می‌زیسته است، قدمت این سروده‌ها را نیز به همان دوره بازمی‌گردانند. این سروده‌ها پیشتر به صورت شفاهی و سینه‌به‌سینه از نسلی به نسلی دیگر منتقل شده است. به نظر می‌رسد تغییر نوع آن از ادبیات شفاهی به ادبیات نوشتاری پدیده‌ای متأخر و مربوط به حدود قرن هجدهم میلادی باشد. آنچه اکنون مورد نظر من است ادبیات نوشتاری است و همان طور که عرض کردم اگر نسخه‌های خطی موجود را معیار و ملاک تاریخ‌نگاری ادبیات کردی قرار دهیم ما در هیچ گویشی نسخه‌ای که قدمت آن از قرن شانزدهم میلادی فراتر رود در دست نداریم.

شعر در همه این گویش‌ها نخستین و مهم‌ترین نوع ادبی است و بیشتر مضامین عاشقانه، فلسفی، عرفانی، حماسی و دینی را در بر می‌گیرد. گفتنی است بخش حماسی یا همان شاهنامه‌کردی مختص ادبیات گورانی است. البته مضامینی چون وصف، ستایش و مدح، نکوهش و مذمت، ماتم، هزل، پند و نصیحت، روایت، تعلیم و تربیت، اخلاق و حتی شعر اروتیسم را نیز می‌توان به درجات و اشکال مختلف در شعر کردی یافت.

تعداد شعرا در همه‌گویش‌های شعر دیوانی کردی فراوان است. منظوم از شعر دیوانی شعری است که بتوان نگارش آن را به طور حتم به یک فرد مشخص نسبت داد. اگر بخواهیم تنها به ذکر چند نام بسنده کنیم می‌توان از علی حریری، فقیه طبران، ملای جزیری و احمد خانی به عنوان پیش‌کسوتان شعر کردی کرمانجی نام برد. در ادبیات دیوانی گورانی نیز می‌توان از ملا پریشان، بیسارانی، خانای قبادی و عبدالرحیم تاوه‌گوزی که معروف به مولوی کرد است یاد کرد. نالی، سالم و کردی پایه‌گذاران ادبیات کردی سورانی تلقی می‌شوند.

از حیث شکل غزل، قصیده، قطعه، مثنوی، رباعی، دو بیتی، مستزاد، مسمط، ترکیب‌بند و ترجیع‌بند را می‌توان در شعر کردی یافت. شعر کردی کرمانجی و سورانی هر دو بیشتر بر پایه وزن کمی عروض استوار است. اما در این دو گویش گهگاه شعر رسمی بر مبنای وزن هجایی کردی هم سروده شده است. یکی از خصوصیات شعر کلاسیک گورانی این است که منحصر بر مبنای وزن هجایی پایه‌گذاری شده است. یعنی هر مصراع آن از ده هجا با یک مکث بعد از هجای پنجم تشکیل می‌شود. تنها در دوره معاصر شاید یکی دو شاعر بتوان یافت که شعر عروضی به گورانی سروده‌اند. قالب اشعار گورانی نیز چندان با معیارهای قالب‌های رایج در عربی و فارسی قابل‌سنجش نیست. مثلاً در بیشتر این اشعار مصراع نخست شعر فقط

از پنج هجا (به جای ده هجا) تشکیل می‌شود که چنین پدیده‌ای در شعر رسمی فارسی و حتی دیگر گویش‌های کردی مشاهده نمی‌شود. نثر کردی دیرتر پا به عرصه وجود نهاد. از قرن هفدهم میلادی کتابچه‌های آموزش ارکان دین برای کودکان به کردی کرمانجی به نثر مسجع نگاشته شدند. نخستین متون نثر روایی به کردی کرمانجی حکایات ملا محمود بازیدی هستند که مجموعه‌ای است از چهل داستان رایج در میان کردها.

دوره اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم میلادی را دوره نئوکلاسیک ادبیات کردی می‌نامند. در این دوره شعر کردی در نتیجه تحولات جامعه مضامین سیاسی و اجتماعی به خود گرفت که بیشتر در همان قالب‌های کهن ارائه می‌شد. از دهه‌های نخست قرن بیستم رفته‌رفته کردها به تجدید شعر روی آوردند. شعر کردی برخی از خصوصیات گذشته خود را از دست داد. مثلاً اوزان هجایی کردی کم‌کم جایگزین اوزان کمی شد. قالب‌های تازه‌ای چون سانب یا چهارپاره از ادبیات غربی اقتباس شد. شعراً قالب‌های قاعده‌مند ابتکاری نیز خلق کردند که در آن ترتیب قوافی با هیچ‌یک از تعاریف سنتی قافیه‌بندی یکسان نبود. شعر آزاد که در آن طول مصراع‌ها متغیر و قافیه آن نامنتظم بود جایگزین شعر عمودی و قاعده‌مند دوره‌های پیشین شد. در این دوره نثر روایی نیز به مفهوم جدید در قالب داستان و رمان در هر دو گویش کرمانجی و سورانی پا به عرصه وجود نهاد. نمایشنامه کردی نیز رفته‌رفته به عرصه آمد. بدین ترتیب شعر رفته‌رفته جایگاه خود به مثابه مهم‌ترین نوع ادبی را از دست داد.

رابطه ادبیات فارسی، عربی، و ترکی با ادبیات کردی چگونه است؟

ادبیات کردی از ابتدای پیدایش آن تا دوره تجدید با ادبیات فارسی در رابطه تنگاتنگ است. در واقع بیشتر قالب‌های رسمی شعر کردی در هر دو گویش کرمانجی و سورانی برگرفته از شعر فارسی است. کردها از طریق شعر فارسی با اوزان کمی آشنا شدند و از همان ابتدا شعر عروض کمی را به شیوه فارسی در شعر کردی پیاده کردند. مثلاً اوزانی به کار بردند که در شعر فارسی بسیار معمول بود، اما عملاً در شعر عربی به کار برده نشده یا بسیار کمیاب بود. یکی از این اوزان وزن رباعی است. و نیز همچون شعر فارسی، اوزان مثنی‌م بیشترین درصد استفاده در شعر کردی را به خود اختصاص می‌دهند، حال آنکه در شعر عربی بیشتر از اوزان مربع و مسدس استفاده شده است. البته می‌توان اوزانی چون طویل یا متدارک را نیز در شعر کردی یافت که در شعر کلاسیک فارسی کاربرد چندانی ندارند. اما در مجموع تعداد اشعار کردی که به این اوزان عربی سروده شده است بسیار کم است.

این امر در مورد استفاده از فنون بلاغی شعر کردی نیز صدق می‌کند.

نشانه‌دیگر این ارتباط تنگاتنگ معدود ترجمه‌هایی است که در دوره کلاسیک از ادبیات بیگانه به زبان کردی انجام شده است. اکثریت قریب به اتفاق آن ترجمه‌ها از فارسی بوده است. مثلاً در قرن هجدهم میلادی خانای قبادی لیلی و مجنون و خسرو و شیرین نظامی و یوسف و زلیخا از جامی را به کردی گورانی ترجمه کرده است. در همان دوره حارث بدلیسی لیلی و مجنون نظامی و سلیم هیزانی یوسف و زلیخا جامی را به کردی کرمانجی برگردانده‌اند.

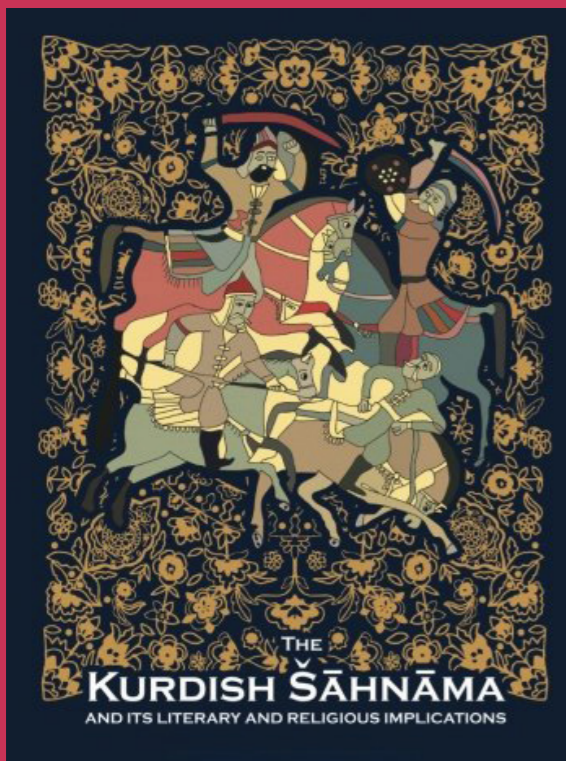
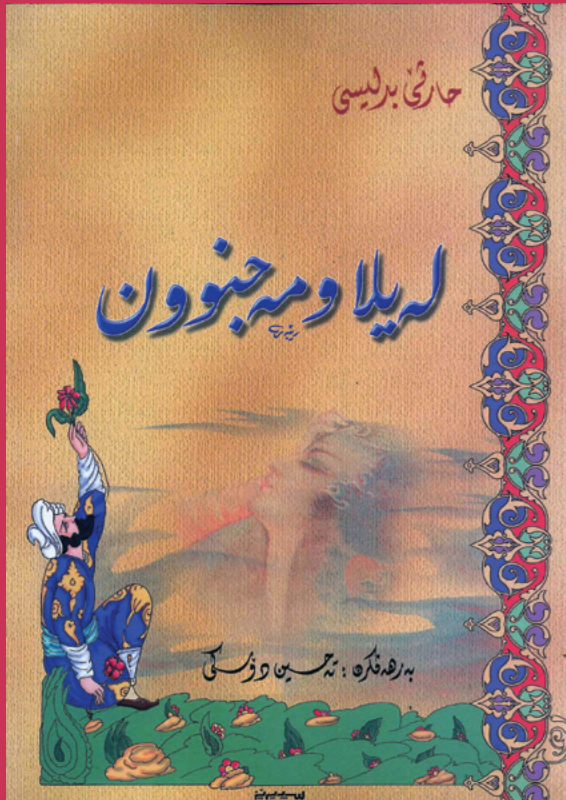
همچنین تعداد اشعار فارسی که کردها در کنار اشعار کردی خود نگاشته‌اند بسی بیشتر از اشعار عربی و ترکی است. شاید بتوان ارتباط ادبیات کلاسیک کردی با فرهنگ ترکی را بیشتر در حد استفاده از واژه‌ها و لغات ترکی دانست.

در میان خود اشعار نیز گهگاه می‌توان نشانه‌هایی از آشنایی شعرای کرد با آثار شعر فارسی پیدا کرد. مثلاً نخستین شعر دیوان ملای جزیری ملامعی است بر غزلی از حافظ شیرازی که با مصراع الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها آغاز می‌شود. وجود این ارتباط تنگاتنگ را شاید بتوان به دو عامل اساسی ارجاع داد. یکی نزدیکی زبان کردی به زبان فارسی که هر دو جزو خانواده زبان‌های ایرانی‌اند و این خصوصیت به طبیعت حال فراگیری زبان فارسی و آشنایی با آثار فارسی را برای کردها در مقایسه با عربی و ترکی آسان‌تر می‌نمود. دیگری جایگاه ممتاز زبان و ادبیات فارسی در جوامع کرد زبان در حیطة آموزش و مناسبات سیاسی بود.

در دوره تجدید به علت تمایلات ملی‌گرایانه شعر کردی از شعر فارسی فاصله گرفت و بیشتر به شعر ترکی گرایش پیدا کرد. در واقع کردها انگیزه‌اساسی تجدید شعر را از ترک‌ها گرفتند. در این زمینه شعر کردی سورانی در عراق نقشی اساسی ایفا کرد و بر شعر سورانی ایران نیز اثر گذاشت. البته در ایران شعر کردی سورانی به سبک نیمایی نیز نوشته شد. اما از حیث تکنیک و سبک نگارش روند غالب همانی شد که عبدالله گوران در عراق پایه‌گذاری کرد.

از دهه هفتاد میلادی شعر کردی در عراق تحت تأثیر نهضت نوگرایی (حداثه) عربی و سپس اروپایی قرار گرفت. به عنوان مثال فرهاد پیربال که در دهه‌هشتاد قرن گذشته به اروپا مهاجرت کرده‌بود در فرانسه با شعر گیوم اپولینر آشنا شد و همانجا تحت تأثیر این شاعر فرانسوی نخستین کالیگرام‌های شعر کردی را نوشت.

لازم به ذکر است که ارتباط بین ادبیات ملل مختلف و شعرای زبان‌های متفاوت پیچیده‌تر از آن است که بتوان در یک تصویرسازی کلی از ادبیات یک زبان بدان پرداخت. مثلاً عبدالله گوران انگلیسی، عربی، ترکی، و فارسی می‌دانست و از بیشتر این زبان‌ها اشعاری





ترجمه کرده است و طبیعتاً از همه آنها به نوعی سود برده است.

چرا ادبیات کردی در ایران چندان شناخته شده نیست؟

ناشناخته بودن ادبیات کردی مختص ایران نیست و کمابیش در همه کشورهای منطقه که کردها در آن زندگی می‌کنند همین طور است. شاید بتوان دلایل متعددی را برای این وضعیت ارائه داد. نخست اینکه خود کردها در کشورهای محل زندگی‌شان به ندرت فرصت و اجازه شناختن ادبیات خود را داشته‌اند. زمانی هم که اندک فرصتی برای آشنایی با ادبیات خویش پیدا کرده‌اند آن قدر غرق در خودشناسی بوده‌اند، که اهمیت چندانی به خود شناساندن نداده‌اند. مثلاً از سال ۱۹۹۱ کردستان عراق به نوعی خودمختاری نسبی دست یافت و این زمینه را برای شکوفایی ادبیات کردی فراهم نمود. تعداد فراوانی از دواوین شعرای کلاسیک برای نخستین بار چاپ شد. همچنین نگارش و نشر شعر نو، داستان، رمان و نمایشنامه نیز روزبه‌روز افزایش یافت. اما از سال ۱۹۹۱ تا به امروز کمتر کسی را می‌توان یافت که مثلاً یکی از دواوین کلاسیک کردی، مجموعه‌ای از اشعار نو کردی و یا رمانی کردی را به فارسی، عربی و یا ترکی برگردانده باشد.

عامل دیگر را می‌توان عدم پشتوانه‌سیاسی و نبود سیاست فرهنگی در کشورهای منطقه برای شناساندن ادبیات اقوام دانست. می‌پرسید چرا ادبیات کردی در ایران شناخته شده نیست. می‌پرسم آیا ادبیات ترکی آذری در ایران شناخته شده است؟ فکر نمی‌کنم جواب این سؤال مثبت باشد. اجازه‌بدهید مثالی از ترکیه بزنم. در طول قرن بیستم ادبیات کردی در ترکیه با ممنوعیت مواجه بود و بسیاری از آثار ادبی کردی که هنوز چاپ نشده بودند، به صورت نسخه‌های در گوشه‌ای از کتابخانه‌های شخصی افتاده بودند و در طی دهه‌ها در معرض نابودی قرار داشتند. اما با آغاز فرآیند گشایش سیاسی که دولت ترکیه در دهه ۲۰۰۰ در قبال کردها در پیش گرفت، وضع تغییر کرد و به کردها اجازه داده شد کتاب به زبان کردی چاپ کنند. خود دولت نیز گهگاهی از چاپ برخی دواوین کلاسیک کردی پشتیبانی کرد و وزارت فرهنگ ترکیه دیوان ملای جزیری و مثنوی عاشقانه مم و زین احمد خانی با ترجمه ترکی آن را چاپ کرد. کار به جایی رسید که نخست وزیر وقت ترکیه برای جلب توجه کردها و کسب آرای آنها در سخنرانی‌های تبلیغاتی خود به نقل ابیاتی چند از اشعار عرفانی جزیری یا خانی متوسل می‌شد. چنین بود که مردم ترکیه دریافتند که کردها نیز ملتی با فرهنگ و دارای ادبیاتی غنی هستند. در این سال‌های گشایش سیاسی دواوین زیادی از شعرای کلاسیک ما که شناخته نشده‌بودند برای نخستین بار چاپ شدند. بخش اندکی از ادبیات و تاریخ کردها نیز رفته‌رفته به زبان ترکی ترجمه شده و چاپ شد. به

جرات می‌توان این دوره را، علی‌رغم کمبودهای بسیار، دوران طلایی زبان و ادبیات کردی در ترکیه دانست چون برای نخستین بار فرهنگ کردها به رسمیت شناخته شد و از پشتوانه رسمی دولت و دستگاه سیاسی برخوردار شد. حال آنکه همان مم و زین احمد خانی را ادیب کرد ترکیه محمدمامین بوزارسلان با اندکی سانسور در اواخر دهه‌شصت به ترکی برگرداند و همراه متن کردی آن به حروف لاتینی در ترکیه چاپ کرد. اما دیری نپایید که کتاب در سراسر ترکیه ممنوع شد و دولت همه‌نسخه‌های موجود در کتاب‌فروشی‌ها را نابود کرد. بعد از کودتای ۱۹۷۱ برخی از کردها نیز نسخه‌های خود را از ترس پیگرد ماموران دولتی نابود کردند.

اگر ممکن است کمی درباره شعر نوگرا کردی توضیح دهید. مواجهه با سیاست در جریان شعر نوگرا کردی چگونه بوده است؟ مثلاً در شعر جدید فارسی تأثیر سیاست بر شعر نقش بزرگی در تحول شعر مدرن فارسی دارد. در شعر جدید کردی نیز چنین است؟

نوگرایی در شعر کردی رابطه تنگاتنگی با تحولات جامعه مخصوصاً در عرصه‌سیاست داشت. می‌توان گفت نوگرایی در شعر کردی فرایندی سیاسی بود که تقریباً هم‌زمان در دو گویش کردی کرمانجی و سورانی اتفاق افتاد. این فرایند مشخصاً با رخدادهای قبل و بعد از جنگ جهانی اول و تجزیه‌امپراتوری عثمانی به کشورهای کوچک‌تر و تبعات سیاسی آن مرتبط بود. جمعیت اتحاد و ترقی که اصلاحات سیاسی در امپراتوری را برنامه‌کار خود قرار داده بود به غیر از ترک‌ها اعضای از دیگر اقوام عثمانی چون کردها و ارمنی‌ها را در بر می‌گرفت. این جمعیت در ابتدا از برادری و برابری میان همه اقوام امپراتوری دم می‌زد؛ اما دیری نپایید که با ترک‌های جوان که ملی‌گرا بودند متحد شد و با به قدرت رسیدن ترک‌های جوان بعد از انقلاب مشروطه، شعار یکسانی و برابری اقوام عثمانی به فراموشی سپرده شد. در نتیجه رخدادهای جنگ جهانی اول حس ناسیونالیستی ترکی در میان سیاستمداران و نخبگان امپراتوری عثمانی به اوج خود رسید که از نتایج آن کشتار ارمنیان و سپس کردها بود. جنگ جهانی اول در نهایت به شکست امپراتوری عثمانی و متحدینش انجامید و به تبع آن امپراتوری از طرف قدرت‌های پیروز به کشورهای کوچک تقسیم شد. ابتدا بر اساس معاهده سور قرار شد کشوری به نام کردستان که حدود سیاسی آن منطقه کوچکی از کردستان ترکیه امروز را شامل می‌شد تشکیل شود. اما دیری نپایید که معاهده لوزان جایگزین آن شد که نتیجه آن تقسیم مناطق کردنشین عثمانی به سه بخش ترکیه، سوریه و عراق بود. البته این تقسیم‌بندی به شرطی انجام شد که در ترکیه و عراق به کردها

نوعی خودمختاری داده شود. اما به این شرط هرگز عمل نشد. در نتیجه این تحولات سیاسی بود که حس ملی‌گرایی کردها نیز روزبه‌روز قوی‌تر شد و در ادبیات نیز جلوه کرد. مثلاً حاجی قادر کویی که به استانبول رفته و با جامعه متحوّل آن در ارتباط بود می‌دید که چگونه حس ملی‌گرایی و هویت‌پرستی ترک‌ها رفته‌رفته عرصه را بر دیگر اقوام تنگ می‌کرد. پس او نیز در اشعار خود به کردی سورانی، کردها را به اتحاد و همبستگی با یکدیگر و توجه به هویت قومی و احقاق حقوق سیاسی خود تشویق کرد. عبدالله گوران یکی از مهم‌ترین پیش‌کسوتان تجدد شعر کردی سورانی در عراق بود. او چون ترکی می‌دانست با اقدامات شعرای قلم‌های جوان آشنا شد که جزو شعرای ترک ملی‌گرای عثمانی بودند و در دهه‌دوم قرن بیستم میلادی با نشر مجله‌ای به همان نام تلاش نمودند همه عناصر خارجی (غیر ترک) را از شعر ترکی حذف کنند و مؤلفه‌های دیگری را که به زعم آنها برآمده از فرهنگ خودی بود، جایگزین آن کنند. پس استفاده از اوزان کمی را به بهانه‌عربی و ناسازگار بودن آن با زبان ترکی کنار گذاشتند و به جای آن از اوزان هجایی ترکی استفاده کردند. از به کار بردن واژه‌های عربی و فارسی خودداری کردند و به جای آن واژه‌های ترکی به کار بردند. در مضامین شعری خود با افتخار به ترک بودن خود بالیدند و به تمجید هر آنچه برآمده از فرهنگ ترکی بود پرداختند. به تبعیت از این اقدام گوران نیز به استفاده از اوزان هجایی روی آورد و رفته‌رفته اوزان کمی را کنار گذاشت و تا آنجا که امکان داشت از استفاده از واژگان بیگانه در شعر خود خودداری کرد و در اشعار خود از حقوق سیاسی کردها دفاع کرد. در شعر کرمانجی هم قدریجان به اقدامات مشابهی دست زد. البته گوران در مقطعی دیگر به شعر آزاد نیز روی آورد و تساوی طول مصرع‌ها و استفاده از قافیه منتظم را نیز کنار گذاشت. به همین دلیل او پایه‌گذار شعر نوی کردی خواننده می‌شود. چند سالی بعد از این اقدام گوران، در ایران نیز سواره ایلخانی‌زاده شعر سورانی آزاد نوشت. او بیش از پنج شش شعر به وزن کمی آزاد (نیمایی) ندارد و سایر اشعار او به تبعیت از عبدالله گوران به وزن کردی هجایی است.

از آن زمان تاکنون توجه به هویت کردی و آزادی‌خواهی و مبارزه برای احقاق حقوق ملی کردها و مقاومت در برابر ظلم و ستم از شاخص‌های مهم شعر معاصر کردی شده‌است. یکی دیگر از خصوصیت‌های شعر سیاسی کردی گرایش برخی از شعرا در دهه ۱۹۶۰ به رئالیسم سوسیالیستی است. جگرخون در حوزه شعر کرمانجی و عبدالله گوران در حوزه شعر سورانی بهترین نمونه‌های این فرایند هستند. آنان مبارزه کردها برای احقاق حقوق خود را بخشی از مبارزه ملت‌های جهان علیه استعمار جهانی قلمداد می‌کردند. پس طبیعی بود که در اشعارشان به موازات دفاع از حقوق سیاسی کردها، مثلاً از مبارزه مردم ویتنام و یا کره ضد آمریکا

مسئله‌هویت‌سازی از طریق ادبیات چه در دوره کلاسیک و چه در دوره معاصر در همه‌زبان‌ها فرایندی آگاهانه بوده‌است.

پشتیبانی کنند. البته این روند در اواخر دهه هشتاد میلادی با فروپاشی بلوک شرق افول کرد.

در دهه هشتاد میلادی دو فاجعه بزرگ در کردستان عراق رخ داد. یکی بمباران شهر حلبچه بود که به مرگ فوری بیش از ۵۰۰۰ تن از اهالی شهر، از زن و مرد و کودک و جوان و پیر، و زخمی و آواره شدن هزاران تن دیگر منجر شد. رخداد دیگر درست بعد از پایان جنگ با ایران پیش آمد. رژیم صدام طرح نابودی کلی مناطق روستایی کردستان عراق را کشید و در عملیاتی هشت مرحله‌ای به اسم انفال به اجرا گذارد. اسم عملیات برگرفته از سوره انفال قرآن بود. رژیم عراق با انتخاب این نام قصد داشت کردها را ضد خدا و پیغمبر جلوه دهد و به عملیات نسل‌کشی آنان حقانیت و مشروعیت بخشد. در نتیجه این عملیات که به عملیات نسل‌کشی کردها معروف است بیش از ۴۰۰۰ روستای کردنشین با خاک یکسان شد و بیش از ۱۵۰ هزار روستایی کرد که بیشترشان از جنس مذکر بودند به مناطق صحرایی عراق منتقل و به دست ارتش عراق زنده به گور شدند. در نتیجه این عملیات هزاران تن از روستاییان فراری آواره ترکیه و ایران شدند. این دو فاجعه بزرگ و تبعات آن تاکنون ادامه دارد و بخش قابل توجهی از ادبیات کردستان عراق را از دهه هشتاد تا به امروز به خود اختصاص داده است.

شعر کردی با مضامین وطن دوستی، آزادی و عدالتخواهی، ستم ستیزی و مقاومت در برابر ظلم همچنان نوشته می‌شود. تازه‌ترین نمونه‌های این اشعار همان‌هایی است که شعرا به سبک ملی (به زبانی ساده) در کردستان عراق در روزهای سخت نبرد با داعش می‌سرودند و در کوچه و بازار و رسانه‌ها می‌خواندند و در آن مقاومت مردمی و مبارزهٔ پیشمرگه‌های کردستان علیه داعش را می‌ستودند. این روزها که جنگ با داعش رو به پایان است، مضمون تازه‌تری که استقلال کردستان است رفته‌رفته جایگزین موضوع جنگ با داعش شده است.

ادبیات داستانی کرد در دوران مدرن چه جایگاهی دارد؟ رابطه ادبیات داستانی معاصر کرد را با سیاست چگونه می‌بینید؟

ادبیات داستانی در هر دو نوع داستان کوتاه و رمان جایگاه مهمی در ادبیات کردی معاصر دارد و سیاست، ناسیونالیسیم و هویت از شاخص‌های اساسی این انواع روایی کردی است. طی قرون متمادی مردمان هر بخشی از کردستان مقاومت، مبارزه مسالمت‌آمیز و مسلحانه، جنگ، سرکوب، زندان، کشتار و نسل‌کشی، نفی، آوارگی، دوری از وطن، استعمار و حتی حکومت محلی کردها را شاهد بوده، این موضوع‌ها در دورهٔ معاصر به گونه‌های مختلف محتوایِ رمان‌ها و داستان‌های فراوان بوده داده است. مثلاً نخستین

داستان به کردی سورانی با عنوان در رویایم به قلم جمال صائب نقدی از هرج و مرج و فساد اداری در حکومت دوران سلطنت شیخ محمود حفید در سلیمانیه است. احمد مختار جاف نیز در داستان مسئله وجدان که در اواخر دهه ۱۹۲۰ نوشت، حکومت دست‌نشانده انگلستان را که بعد از فروپاشی حکومت شیخ محمود در سلیمانیه به قدرت رسید و با همکاری با خوانین بر فقرا و کشاورزان ظلم و ستم می‌کرد به باد انتقاد گرفت. رمان ژانی گهل (رنج ملت) که ابراهیم احمد آن را در دهه ۱۹۵۰ نوشت داستان مرد کردی را روایت می‌کند که زن جوانش در آستانه‌وضع حمل است و او به منزل قابله می‌شتابد تا وی را به یاری طلبد؛ اما در مسیر خود به تظاهراتی مردمی بر می‌خورد که از طرف مأموران دولتی محاصره و قلع‌وقمع می‌شود و او که به گونه‌ای کاملاً اتفاقی آنجا بود دستگیر و به زندان افکنده می‌شود و پس از شکنجه‌ها، به تحمل ده سال زندان محکوم می‌شود. او پس از گذراندن دوره‌زندان و آزاد شدن به دنبال زن و بچه‌گمشده‌اش می‌گردد. اما جستجویش نتیجه‌بخش نیست و در نهایت چنین می‌پندارد که زن و فرزندش درنتیجه یکی از بمباران‌های شهر کشته شده‌اند. پس به جنبش آزادی‌خواه کرد می‌پیوندد. ولی بعدها واقعیت را در می‌یابد که زنش بر سر زایمان از دنیا رفته است.

آیا می‌توانیم از هویت کردی در ادبیات کرد صحبت کنیم؟ مثلاً فکر می‌کنید در «شاهنامه کردی» می‌توانیم سراغی از هویت کردی بگیریم که مستقل از شاهنامه فارسی باشد، یا هویت کردی برساخته نویسندگان و شاعران معاصر کرد است؟ و اصولاً هویت کردی را در ادبیات معاصر کرد چگونه تحلیل می‌کنید؟

اجازه بدهید قبل از پاسخ به سؤال شما اندکی درباره نمونه‌ای که شما ارائه دادید بگویم. این نمونه از چند حیث جالب توجه است. چند سالی است که شاهنامهٔ کردی در ایران و حتی در میان پژوهشگران ایرانی خارج از کشور زبانزد شده است و به جرأت می‌توانم بگویم این تنها نمونه ادبیات کردی است که ایرانیان کمابیش از وجود آن مطلع هستند. چرا؟ این به نظر من دو دلیل دارد. یکی اینکه نسخه‌های متعددی از این شاهنامه با همان عنوان (شاهنامه کردی) در ایران چاپ شد و این سؤال را در ذهن خواننده ایرانی که شاهنامه را همواره شاهنامهٔ فارسی و متعلق به فردوسی می‌دانست برانگیخت که ارتباط این شاهنامهٔ کردی با شاهنامهٔ فردوسی چیست. اما حتم دارم شاهنامه‌خوانی شهرام ناظری نیز در شناساندن شاهنامهٔ کردی سهیم بوده‌است. چون او در ایران خواننده‌سرشناسی است و بسیاری از هواداران ایرانی او از طریق آلبوم آواز اساطیر وی از وجود شاهنامهٔ کردی مطلع شدند.

مسئله‌هویت‌سازی از طریق ادبیات چه در دوره‌کلاسیک و چه در دوره معاصر در همه‌زبان‌ها فرایندی آگاهانه بوده‌است. یعنی شاعر یا نویسنده از متفاوت بودن زبان خود از زبان مرسوم و غالب آگاه بوده و نیاز به ایجاد ادبیات مختص به زبان خود را احساس کرده و به صورت عمدی و آگاهانه تصمیم بر انجام این کار گرفته است تا از طریق آن، هویت متمایز خود را بروز دهد و بشناساند. پس زبان یکی از پایه‌های محوری هویت‌سازی در ادبیات است. خب، ما می‌دانیم که شاهنامه‌کردی خصوصیت‌های خود را داراست، مثلاً به کردی گورانی است و به وزن هجایی سروده‌شده است. برخلاف شاهنامهٔ فردوسی بخش تاریخی ندارد و به سلطنت پادشاهان نمی‌پردازد و بیشتر روایات قهرمانی پهلوانان ایران‌زمین را در بر می‌گیرد. همچنین نشانه‌هایی از باورهای دینی کردهای یارسان را نیز در خود دارد. اما علی‌رغم همه این خصوصیت‌ها به نظر من نمونه‌ای که شما ارائه دادید برای نشان دادن هویت‌سازی در ادبیات کردی نمونه‌مناسبی نیست و این به علت طبیعت شاهنامهٔ کردی است. چرا؟ می‌دانیم که‌این شاهنامه قبل از اینکه به صورت نوشتاری درآید به صورت شفاهی از نسلی به نسلی دیگر منتقل شده است. لذا شاهنامهٔ کردی واحدی مانند شاهنامه فردوسی وجود ندارد. یکی از دوستان، به اسم دکتر بهروز چمن‌آرا تاکنون بیش از شصت نسخهٔ متفاوت آن جمع‌آوری کرده است که هیچ‌کدام نگارندهٔ مشخصی ندارد. نتیجه می‌گیریم که شاهنامه‌کردی برگرفته‌از شاهنامهٔ فردوسی نیست. چون اگر چنین می‌بود می‌بایست حداقل برخی از آنها اندکی از بخش تاریخی شاهنامه فردوسی را نیز در بر می‌داشتند، که ندارند. و نیز تا به امروز برخی از کردهایی که شاهنامهٔ کردی را از حفظ هستند سواد خواندن و نوشتن ندارند. این شاهنامه‌ها از دوره‌های بسیار کهن از طرف کردهای سلسله‌جبال زاگرس در اذهان حفظ شده‌و از حدود چهارصد سال پیش رفته‌رفته‌کاتبانی آن را با کمالِ امانت مکتوب کرده‌اند. در چنین شرایطی اصلاً مسئله‌هویت‌سازی نمی‌توانسته با تعریفی که از آن می‌شناسیم مطرح بوده باشد.

به کسانی که به آشنایی بیشتر با شاهنامه‌کردی و خصوصیت‌های آن علاقه دارند توصیه می‌کنم کتاب دکتر چمن‌آرا که با عنوان *شاهنامه‌کردی و مفاهیم ادبی و دینی آن* به زبان انگلیسی از طرف انتشارات آمازوت منتشر شده است، بخوانند.

اما در پاسخ سؤال شما باید بگویم صد البته که می‌توان از هویت کردی در ادبیات کرد صحبت کرد و این هویت نه ساخته‌ادبای نوگرا بلکه برآمده از ادبیات کلاسیک کردی است و نمونه‌های آن فراوان است. همان طور که عرض کردم ملای جزیری اشعار خود را که بیشتر در قالب غزل و قصیده‌اند در قرن شانزدهم میلادی به کردی کرمانجی سروده است. او فارسی می‌دانست و غزل زیبایی به فارسی دارد. اما سایر اشعار خود را به کردی نوشته‌است و در دو مقطع

از اشعار او مشخص می‌شود که او با این کار در پی هویت‌سازی بوده است. او که اهل شهر جزیره‌امارت بوتان در امپراتوری عثمانی بود در یکی از اشعار خود می‌گوید: «گل باغ ارم بوتانم/ شب‌چراغ شب کردستانم». یعنی در دوره‌ای که مردم روستا، شهر و یا حداکثر منطقه‌زندگی خود را وطن خود می‌خوانده‌اند، او خود را اهل امارت بوتان ولی روشنگر کیانی فراتر از آن امارت، که کردستان باشد، می‌خواند. در شعر دیگری می‌گوید «گر لولوء منثور به نظم می‌طلبی/ بی‌با شعر ملا را بخوان، تو را چه حاجت به شیراز است؟» بدین ترتیب شعر کردی خود را عمداً در مقابل و هم‌تراز شعر غزل‌سرایان فارسی‌زبان شیراز یعنی حافظ و سعدی قرار می‌دهد.

خانای قبادی در مقدمه خسرو و شیرین خود که برگردان گورانی خسرو و شیرین نظامی است در بارهٔ سبب انجام این برگردان می نویسد: «در نزد عاقلان صاحب عقل و دین/ دانا بزرگان کردستان زمین/ درست است که می‌گویند فارسی شکر است/ اما کردی از فارسی بسی شیرین‌تر است.» در اینجا نیز تعلق به سرزمینی به نام کردستان و اینکه این سرزمین باید ادبیات به زبان خود را دارا باشد مشخص است.

اما به نظر من بهترین نمونهٔ هویت‌سازی در ادبیات کلاسیک کردی همان است که احمد خانی در مقدمهٔ مثنوی عاشقانهٔ مم و زین ارائه‌می‌دهد. او در بخشی که به شرح اسباب نگارش این داستان اختصاص داده می‌نویسد که انواع ملل کتاب دارند و تنها ملتی که دارای کتاب نیست کردها هستند. او می‌داند که نخستین کسی نیست که شعر به زبان کردی می‌سراید، اما آثار آنان را «کتاب» نمی‌خواند. کتاب در نظر او مثنوی عاشقانه است که با خصوصیات شکلی و محتوایی خود کامل‌ترین نوع شعری است و می‌تواند نشان‌دهنده هویت یک ملت باشد. در نظر او این فقدان این نوع کتاب به زبان کردی سبب می‌شود که دیگران کردها را نادان و بی اصل و بنیاد (بی‌هویت) خطاب کنند و چنان پندارند که کردها در زندگی هرگز عشق (در نوع الهی آن که والاترین مرتبه کمال انسانی‌اش می‌خواند) را هدفی برای خود قرار نداده‌اند. لذا داستان عاشقانهٔ مم و زین را که پیشتر به صورت شفاهی در میان کردها رایج بود با استفاده از خصوصیت‌های فنی مثنوی‌های عاشقانه فارسی بر همان وزن لیلی و مجنون نظامی به صورت نوشتاری در می‌آورد. هدف او این بود که داستانش را هم‌تراز داستان‌های عاشقانه جامی و نظامی بنویسد تا کردها بتوانند برای همیشه‌آن را به عنوان نشانی از هویت، دانایی، کمال و فرهنگ خود به رخ دیگر ملت‌ها بکشند. خصوصیت منحصربه‌فرد این مثنوی آن است که داستان آن برآمده از فرهنگ کردی است و به زبان کردی نوشته شده و شاعر عمداً و به هدف هویت‌سازی در ادبیات به نوشتن آن اقدام کرده است.

گفت‌و‌افزود:

آدمی که به سبب داشتن طبع ناساز وجودش، تهی از معرفتِ نغمه و موسیقی باشد و بر اثر شنیدن نوای موزون، دلش از جای نشود، غیر از خیانت و غارت و تباهی از او نیاید؛ روانش از لَجه شب تیره‌تر و دلش از اِربوس تاریک‌تر است و چنین آدمی هرگز لایق اعتماد نباشد. به آوای موسیقی گوش بسپار!

ویلیام شکسپیر، تاجر ونیزی، ترجمه مهران صفوی، تهران، کتاب پارسه، ۱۳۹۵، ص۱۷۲(برده پنجم، صحنه یکم)

انسان به عنوان جانوری که با قامتی راست راه می‌رود، قوه بینایی نسبتاً خوبی دارد، اما به همین دلیل، ملاحظه این امر به‌جاست که «توانایی دیدن، در عین حال، توانایی دیده‌شدن هم هست.»… اگر راه رفتن با قامت راست به معنای به دست آوردن بختیارانه افق دیدی فراتر است، در عین حال، به معنای از دست دادن تأسف‌بار استتار نیز هست. اوج بی‌پناهی انسان، پشتِ سر و قفای او به منزله عرصه ناشناخته‌های مرئی است. پشت سر و قفا به منزله مابه‌ازایی برای امکان دیده شدن از جانب دیگران، بی‌آنکه خود آنها دیده شوند و به منزله امکانی برای مشاهده‌ای مخفیانه برای دیدن از سوراخ کلیدِ در یا امکانی برای به دام افتادنی غافلگیرانه است. مطابق تلقی سنتی، مشخصه بارز خدا، بودن او در بالاترین حد از دیدن و دیده نشدن است، زیرا خدای مستور همه چیز را می‌بیند: رئیس کل در حال نظاره توست! اما ما انسان‌ها «کاستی‌مان به واسطه به چشم آمدن» را تنها تا حدودی می‌توانیم برطرف سازیم. کلاه جادویی در افسانه که فرد را نامرئی می‌سازد، نمادی برای این رؤیای بشر است که بتواند ببیند، بی‌آنکه دیده شود. این کلاه جادویی مابه‌ازائی است برای کنجکاوی و نیاز ما به پناه…

هراندازه که انسان از دیدنی‌بودن خود هراس دارد، دوست دارد که بتواند خود را در معرض دید قرار دهد. البته نشان دادن خود، مشکل‌زاست. «انسان چاق… چندان دیدنی‌تر از انسان لاغر نیست، اما کیفیّت آگاهی متفاوتی از دیدنی بودن دارد. به محض آنکه از در معرض دیدن قرار گرفتنش آگاه شود، دیدنی بودن برای او آزردهنده خواهد بود. زشتی… حتی بچران آگاهی نسبت به قیافه خویش است.» البته زشت بودن یَگه خوردن از این نیست که اساساً دیده می‌شود، بلکه یکه خوردن از این است که به چنین نحوی دیده می‌شود.

از دیدگاه بلومنبرگ، آگاهی از اینکه مورد ادراک قرار می‌گیریم، موجب شد که انسان بتواند نخست بیندیشد، زیرا این به معنای فاصله گرفتن یا پردازش فارغ از اندیشه محرک بیرونی است که پیشتر داشته است. گفته می‌شود این فرمان معبد دلفی که «خودت را بشناس» صورت نخستین تمامی تأملات فلسفی است. در نگاهِ دقیق‌تر، صورت متأخری از اندیشه‌ای است که فرمان اولیه‌اش می‌توانست این باشد: «هنگامی که می‌خواهی ببینی، متوجه باش که دیده می‌شوی.»

فرانتس یوزف وِتس، درآمدی بر اندیشه هانس بلومنبرگ، ترجمه فریده فرتودفر– امیر نصری، تهران، نشر چشمه، ۱۳۹۳، صص ۲۰۸–۲۰۷

سوء ظنّ بی‌معنایی

کلمه بی‌معنایی (Sinnlosigkeit) شرّ است. دلالتِ بر سرخوردگی‌ای می‌کند که ظاهراً توجیه‌گر افراط‌هاست. در نتیجه، کلمه‌ای مخاطره‌آمیز نیز هست. بی‌معنایی نه تنها به فقدان که همچنین به منع و محروم‌شدگی اشاره دارد، محروم‌شدگی از آنچه بنیادی است، چنانکه کاملاً حقّ شخص است که به جستجوی مقصّر برخیزد، اگر مقصّری در میان باشد.

بی‌معنا خواندنِ وضعیتی، ایجاب می‌کند فقدان معنا به منزله تبیینی برای روند امور قلمداد شود، تبیین این امر که چگونه این وضع پدید آمده است. فرض چنین توصیفی آن است که هرچه نیست‌شده، پیشتر وجود داشته و در نتیجه، فاقد هر گونه ادّعای آرمان‌شهرانه (utopian) است. با این همه، یافتن نامی برای جریان مخالف فقدان معنا همواره دشوار است. اصطلاحِ اخیرِ «تولید معنا» بیشتر آبرونیک است و نوعی پررویی را برملا می‌کند. حتی برای توهم‌زدایی از اینکه آنچه روزی بنابه فرض از دست رفته، شاید یک روز دوباره یافت شود، هم نامی نمی‌یابیم.

در عین حال، جلوه‌نمایی جهانی و مبهم چنین انتظاری، جنبه‌ای تهدیدگرانه دارد. همان‌گونه که کسی به کزّات برای زدن ضربه‌ای، نخست در پی یافتن نمایندگان دنیایی برمی‌آید که شایسته نابودی است، کس دیگری هم به جستجوی نمایندگانی است که آنها را مقصّر این بی‌معنایی بشناسد، و آنها هم از اقبال بدِ خود به تور وی می‌افتند. شیوه‌های بنیادگرای اندیشیدن بدین سان به وجود می‌آیند. آنها با تمرکز نیروی ویرانگرِ خود بر تقصیرِ مُسبّبِ این فقدان، چیزی را پیش رو می‌گذارند که از میان رفته بود. از آنجا که این روّیه‌ای معمول در تاریخ است، نمی‌توان از این پرسش روی گرداند که آیا این بی‌معنایی، توصیفِ نیاز به چیزی نیست که اصلاً هرگز وجود نداشته، و اکنون چیزی نابودشده انگاشته می‌شود یا نه؟

آنچه می‌توان توصیف کرد چگونگی پدید آمدن سوء ظنّ بی‌معنایی است. در دوران پس از تولّد مسیح، فرهنگ عدم ضرورت (contingency) چیرگی یافت. این دوران از بُن با این فکر شکل گرفت که هر آنچه هست، لزوماً وجودی واجب نداشته و می‌توانسته نباشد. این فکر فاقد بدهتی بود که در آن قرن به نظر می‌رسید، قرنی که اندیشه تحولی (evolutionary thought) به پیروزی رسید. مسیحیت نیز دیانتِ آفرینشِ اُخلاق از عدم بود و از این رو، قوی‌ترین توجیهِ ممکن را برای آنچه هست، پیش می‌نهاد: منشأ هستی آن چه هست، اراده خداوند است. بدون اراده الهی هیچ چیز در میان نخواهد بود. با این همه، چیزی راه خود را به صف مقدّم خاطره کتاب پیدایش انجیل گشود؛ امری که مقوّم قدرتِ سنگین و اثرگذار پیام عهد جدید بود: اینکه بازگشت جهان شدنی است، عزم جزم آخرالزمانی برای ویران‌گری، اجل مقّرّ برای «داوری واپسین» ایوم الدّین. کسانی بودند که در عین داشتنِ شناختی کُلی، نمی‌توانستند باور کنند همان خدایی که جهان را آفریده، اکنون مُهر ویرانی بر پیشانی آن کوبیده است، پنداری، جهان با سعی باطل و بی‌بهای کسی جز خود او برپا شده است. در عین حال، داشتن و نگه داشتن امید به رجعت عیسی مسیح و حلول ملکوتِ آسمان – که مؤمن را برای ایثارهایی حقیقتاً عظیم آماده می‌دارد– بدون اعتراف به فساد همین جهان جاری ممکن نیست. وقتی باطنِ بی‌معنایی جهان معلوم می‌شود– یعنی شایستگی جهان برای نابودشدن – ناسازگاری درونیِ این مفهوم، پاسخ بدین پرسش را لکنّت‌زده می‌کند: پیش از موقعیّت کنونی جهان، چه وضع معناداری می‌توانست وجود داشته باشد، و نیز آنکه انحطاط جهان چه فرجامی خواهد یافت؟

هانس بلومنبرگ	Hans Blumenberg, <i>Care Crosses the River</i>, Stanford University Press, pp. 40-39
----------------------------	---

سوء ظنّ بی‌معنایی

	
---------------	---------------

فلسفه مَدَرسِی اکنون باید یاد بگیرد که در خصوص تمام موضوعاتی که به کل بشر مربوط است، ادعای داشتن بصیرتی برتر و وسیع‌تر از بصیرتی را نداشته باشد که توده‌های گسترده (که همواره بسیار قابل احترام ما هستند) نیز می‌توانند بدان دست یابند، و [بنابراین] خود را فقط به پرورش مبانی براهینی محدود سازد که معمولاً قابل فهم هستند و از دیدگاهی اخلاقی بسنده هستند. بنابراین، این تغییر فقط شامل ادعاهای متکبرانه فیلسوفان مَدَرسِی می‌شود که با کمال میل در اینجا (و همان‌طور که به خود حق می‌دهند در بسیاری از بخش‌های دیگر دانش نیز) خود را به عنوان تنها حافظ و متخصص چنین حقایقی معرفی می‌کنند که فقط کاربردشان را با مردم در میان می‌گذارند، اما کلید آنها را نزد خود نگه می‌دارند….

فقط از طریق نقد می‌توان ریشه ماده‌گرایی، جبرباوری، الحاد، بی‌ایمانی آزاداندیشانه، تعصب و خرافه را که می‌توانند به همه ضرر بزنند، و سرانجام حتی [ریشه] ایدئالیسم و شکاکیت را که بیشتر برای فلسفه مَدَرسِی خطرناک هستند و به زحمت می‌توانند به مردم عادی راه پیدا کنند، کاملاً قطع کرد. اگر حکومت‌ها صلاح بدانند که به امور فرهیختگان توجه کنند، با توجه به فرزاندگی ایشان، هم برای علوم و هم برای انسان‌ها بسیار شایسته‌تر خواهد بود که از آزادی چنین نقدی حمایت کنند که فقط از طریق آن، تلاش‌های عقل می‌تواند به جایگاهی مستحکم دست یابد؛ نه اینکه از استبداد رِقَت‌انگیز فلسفه‌های مَدَرسِی حمایت کنند، که بر سر پاره‌شدن تارهای عنکبوتی خود که مردم هرگز به آنها توجه نکرده و هرگز نمی‌توانند فقدان آنها را نیز حس کنند، فریاد وامصیبتا سردهند که گویی خطری عمومی همگان را تهدید می‌کند.

ایمانوئل کانت، *نقد عقل محض*، ترجمه بهروز نظری، تهران، ققنوس، ۱۳۹۴، صص ۵۹–۵۸



با توجه به گنجینه عظیم زبان‌های ما، ذهن متفکر، اغلب درباره اصطلاحی که دقیقاً با مفهومش متناسب باشد، خود را در مانده می‌یابد؛ و در صورت فقدان آن، او نه می‌تواند منظور خود را به طور صحیح برای دیگران قابل فهم کند، و نه حتی برای خود. ساختن لغات تازه، ادعایی است در حوزه قانون‌گذاری در زبان که به ندرت موفق می‌شود؛ و بنابراین، قبل از اقدام مایوسانه، بهتر است که در زبانی کهنه، اما فرهیخته جستجو کنیم و ببینیم آیا اصطلاحی در آن زبان پیدا می‌شود که مناسب این مفهوم باشد یا نه؛ و حتی اگر کاربرد قدیم آن در اثر بی‌احتیاطی آفرینندگانش تا اندازه‌ای ضعیف نیز شده باشد، همچنان بهتر است معنایی را که متناسب با آن بوده است، تأکید و بیان کنیم (حتی اگر این تردید وجود داشته باشد که آیا در آن زمان، دقیقاً همین معنا را داشته است یا نه)، تا اینکه کارمان را فقط بر اثر نامفهوم ساختن خودمان تباه کنیم.

به همین دلیل، اگر برای یک مفهوم معین، فقط یک کلمه واحد پیدا شود که برای معنایی خاص از آن مفهوم دقیقاً مناسب است، و اگر متمایزساختن این مفهوم از مفاهیم مرتبط اهمیت زیادی دارد، پس بهتر است در استفاده از کلمات اسراف و دست‌ودل‌بازی نکنیم، یا صرفاً برای تنوع، آن را مترادف با کلمات دیگر به کار نبریم، بلکه معنای مخصوص آن کلمه را با دقت و حوصله حفظ کنیم؛ زیرا در غیراین‌صورت به راحتی ممکن است که آن اصطلاح توجه ما را به طور مشخص و ویژه جلب نکند، بلکه در انبوه اصطلاحات دیگر که معانی‌ای به کلی متفاوت دارند، گم شود و در نتیجه، حتی فکری که فقط توسط آن اصطلاح می‌توانست حفظ شود از بین برود.

ایمانوئل کانت، *نقد عقل محض*، ترجمه بهروز نظری، تهران، ققنوس، ۱۳۹۴، صص ۳۶۸–۳۸۷



تا جایی که من می‌فهمم، یک فرد نمی‌تواند کلّیت جهان را فراچنگ اندیشه درآورد، در حدّی که قادر شود رهنمونی عملی بدهد – به ویژه با نظر به آنکه نخستین یافته اندیشه‌ا، بنا به وظیفه‌اش، دوباره مبنای خود اندیشه می‌گردد. مادامی که اندیشه خود را در ارتباط با سنت بزرگ جدّی می‌گیرد، در صورت درخواست دیگران برای رهنمون دادن، درمی‌ماند. با تکیه بر کدام مرجعیّتی چنین کاری شدنی است؟ در قلمرو اندیشیدن، هیچ حکم قاطع مشروعی در میان نیست. یگانه معیار اندیشیدن از موضوعی مایه می‌گیرد که اندیشیده‌شده است. با این همه، موضوع، آن چیزی است که پیش از هر چیز پرسش‌انگیز است. برای روشن کردن این وضعیت، نیاز به بحث درباره نسبت میان فلسفه و علومی است که موفقیت تکنیکی– کاربردی‌شان موجب می‌شود اندیشیدن به معنای فلسفی آن، امروزه به طرز فزاینده‌ای زائد به نظر آید. بنابراین، موقعیت دشواری که اندیشه در ارتباط با وظیفه‌اش در آن قرار دارد، منطبق با از خودبیگانگی اندیشه است؛ [خودبیگانگی‌ای که] از وضعیتِ موفقیت‌آمیز علوم برمی‌آید و هنگام رویارویی روزانه با درخواست پاسخ به پرسش‌های کاربردیِ مربوط به جهان–بینی‌ها، اندیشه، لاجرم ناکام می‌ماند.

Martin Heidegger, “*Der Spiegel Interview with Martin Heidegger*” in *The Heidegger Reader*, Edited with an introduction by Günter Figal, Indiana University Press, 2009, p. 332

مارتین هایدرگر، مصاحبه با مجله اشپیگل



چه بسا این تن، همان‌طور که تن می‌یابد و می‌زید، «مسلم‌ترین» چیز است در میان ما، مسلم‌تر از «نفس» و «روح» و چه بسا این تن و نه نفس است که درباره‌اش می‌گوییم که روح یافته یا به وجد آمده است.

زیستن می‌زید، آنگاه که تن می‌یابد. ما چه بسا تاکنون چیزهای بسیاری و کمابیش چیزهایی احاطه‌ناپذیر درباره آنچه تن می‌خوانیم می‌دانیم، بدون اینکه به جدّ بر این امر وقوف داشته باشیم که تن‌یافتن چیست. آن چیزی بیش از و غیر از صرفِ «بدنی را با خود به این سو و آن سو بردن» است، آن چیزی است که در آن هر چیزی، که ما در فرایندها و پدپدارها در بدن موجوداتِ زنده مشخص می‌کنیم، نخستین ویژگیِ فرایندِ خاص خود را اخذ می‌کنند. شاید تن‌یافتن بدواً لفظی مبهم باشد، اما چیزی را می‌نامد که قبل از هر چیز و یکسره در شناخت موجودات زنده تجربه می‌شود و باید به خاطر سپرده شود.

چه ساده و چه مبهم است آنچه که ما به عنوان جاذبه، گرانش و سقوط اجسام می‌شناسیم، چه ساده و چه مبهم، اما یکسره چیزی دیگر و به همان نسبت اساسی‌تر است تن‌یافتن موجود زنده. تن‌یافتنِ زندگی، چیزی خود به خود جداشده و گنجیده در «جسمی» نیست که در آن بدن می‌تواند بر ما ظاهر شود، بلکه بدن هم‌زمان گذر و گذرگاه است. در این بدن رود زندگی جاری است که ما تنها احساس اندک و سطحی‌ای از آن داریم و این احساس نیز باز صرفاً مطابق نحوه قبول حالت گذرای بدن است. بدن ما خود در رود زندگی به نحوی نامعین جاری است و با این رود برده می‌شود و کشانده می‌شود یا آنکه به حاشیه رانده می‌شود. آن آشوبِ قلمرو احساس ما که ما آن را به عنوان قلمرو بدن می‌شناسیم، تنها بخشی از آن آشوب بزرگی است که خودِ «جهان» است.

مارتین هایدرگر، *نیچه*، ترجمه ایرج قانونی، تهران، نشر آگه، ۱۳۹۱، جلد دوم، صص ۳۸۵–۳۸۶

ا در عهد یونان باستان تراژدی با زبان جسور و خیال‌انگیزش آرامش زندگی روزانه را آشفته می‌ساخت... اثر مستقیم نمایش در حواس و درون تماشاگر در عین حال مظهر نیرویی عمیق بود که هر جزئی از کل تراژدی را جان می‌بخشید. فشردن تمامی سرنوشت یک آدمی در رویدادی کوتاه و مؤثر...

نخستین شکل تراژدی، نمایش عمل نبود، بلکه تنها تجسم هنرمندانه زجرکشی آدمی بود. این شکل تراژدی سبب می‌شد که تماشاگران از طریق همدلی و همدردی با گروه هم‌نوایان مبتلای به زجر و درد، به سرنوشتی توجه یابند که از طرف خدایان معین شده بود. بدون مسئله سرنوشت... هرگز از سرودهای غنایی که محتوایشان داستان‌های حماسی بود، تراژدی به معنی حقیقی به وجود نمی‌آمد...

یونانیان قرن‌های ششم و پنجم پیش از میلاد مسیح، مدت‌ها درباره این مسئله دینی می‌اندیشیدند که چرا خدا آدمی را مبتلای زجر و ناکامی می‌کند؟... تماشاگران وقتی در رنج و عذاب گروه هم‌نوایان و شخصیت‌های تراژیک در زیر ضربه‌های سرنوشت شریک می‌شدند، احساس می‌کردند که قوی‌ترین نیروهای روحی‌شان به مقاومت در برابر طوفان فراخوانده می‌شوند و حس وحشت و ترحم که اثر روان‌شناختی مستقیم این تجربه بود، وادارشان می‌کرد که به آخرین وسیله دفاع یعنی اعتقاد به معنی نهائی خود زندگی توسل جویند...

برای سوفولکس نیز، همچنان که برای آیسخولوس، تراژدی وسیله دستیابی به شناسایی والایی است، ولی این شناسایی آن معرفتی نیست که آیسخولوس در پرتو آن آرامش روحی خود را بازمی‌یابد، بلکه خویشتن‌شناسی تراژیک است؛ خویشتن‌شناسی‌ای که فرمان «خود را بشناس» پرستشگاه دلفی عمیق‌تر و گسترده‌ترش ساخته و به صورت شناخت کوچکی و ناچیزی قدرت و سعادت آدمی درآورده است. خویشتن‌شناسی برای سوفولکس شناخت ناتوانی آدمی است و در عین حال شامل شناخت بزرگی پیروزمندانه انسان دردکش.

ورنر یگر، پایدیا، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۶، جلد یکم، صص ۳۳۶-۳۸۲

تا اینجا، پژوهش در زبان سیاسی چینی، تفاوت میان جامعه باز و جامعه بسته را به ما آموخت. ولی می‌دانیم که وجه تمایز نظریه سیاسی کلاسیک غربی و یونانی با نظریه سیاسی چینی در داشتن بسیارگونگی شکل‌های سیاسی (plurality of political forms) است، بسیارگونگی ارزش‌های اجتماعی و جز آن؛ فلسفه‌ای اخلاقی که مُصَرَّانه از خاستگاه پیدایش این بسیارگونگی‌ها می‌پرسد، تبیینی عمیق میان نظریه فیزیکی و نظریه سیاسی، و سبک زندگی‌ای که نقش شهروند در تصمیم‌گیری را به شاخصی اصلی در موقعیت اجتماعی، و نیز به عامل اثرگذار و شکل‌دهنده شخصیت او بدل می‌سازد. از این است که واژگان سیاسی یونانی عمدتاً از آن ما هستند؛ در حالی که اگر واژه‌های چینی‌ای وجود داشته باشند که بتوان آنها را به «آزادی»، «شهروند»، «دموکراسی»، «یکه‌سالاری»، «پادشاهی» یا «سیاست» برگرداند، ضرورتاً این کار به انگیزه تحقیق برای آشنایی با آنها صورت نمی‌گیرد. با این همه، این واحد درسی کوتاه‌مدت درباره فلسفه چین باستان، برای پیگیری مطالعات سیاسی سودمند است. درک کامل ایده هنجارین بودن فعالیت سیاست، باید حاصل در نظر گرفتن شماری از شیوه‌های متفاوت آیین، زبان، سنت، بحث، اقتدار و اعمال زور باشد که محمل انتقال هنجارهایند. خصلت زبان به مثابه ابزار ارتباط، باید در مقایسه‌اش با ابزارهای غیر-زبانی حکومت مانند آیین‌ها نمایان شود. در زمان افول و افسردگی سنت، حکومت و تصمیم، حساسیت می‌یابند. در غیاب تبعیت غیرارادی از هنجارها، واژه‌ها باید به طور فزاینده‌ای به کار روند؛ و از آنجا که واژه‌ها بنا به سرشت خود مبهم و جدل‌برانگیزند، ناگزیر کار به انتخاب میان اقناع و اجبار می‌کشد. هنگامی که واژه‌ها به تنها ابزار ارتباط میان حاکم و محکوم بدل شده‌اند، منطق، دستور زبان و دیالکتیک به کاررفته، نوع قدرت اعمال‌شده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بدعتی سرکش [ظهور می‌کند] هم معنای واژه‌ها را انکار می‌کند و هم ضرورت قدرت را، و بر این اساس، تأکید می‌ورزد که قدرت، نتیجه عدم قطعیت واژه‌هاست؛ بدین روال، کس دیگری رشته پیوند قدرت را از هنجارها و ارتباط‌پذیری فهم‌شدنی‌شان می‌گسلد، تا نشان دهد که قدرت می‌تواند هم غیر-اخلاقی باشد هم توتالیتر (تمامیت‌خواه)؛ یعنی قدرت را با هر گونه حرمت‌گذاری به روابط انسانی به مثابه امری ارزشمند، بیگانه می‌گرداند.

J. G. A. Pocock, *Politics, Language & Time, Essays on Political Thought and History*, University of Chicago Press, 79-78, 1989

جی. جی. پاکک



Kurdistan

زندگی

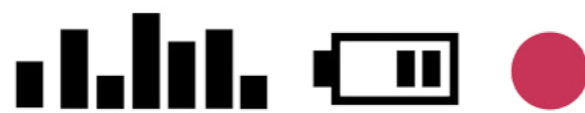
و کارنامه

بینمای

شوکت

امین

کورگی



شوکت امین کورکی متولد ۱۹۷۳ است، در کردستان عراق. در پی سرکوب نظامی سال ۱۹۷۵ خانواده‌اش از عراق گریختند و ۲۴ سال در ایران در تبعید زندگی کردند.

شوکت در سال‌های اقامت در ایران و پس از بازگشت به کردستان فعالیت‌های تئاتری، تلویزیونی و سینمایی داشت. فیلم‌های کوتاه او که از ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵ ساخته شدند، در جشنواره‌های متعدد بین‌المللی نمایش داده شده و جایزه برده‌اند.

او فیلم‌نامه اولین فیلم بلند خود «عبور از غبار» را در ۲۰۰۶ در کردستان عراق نوشت و آن را کارگردانی و تولید کرد. این فیلم سال ۲۰۰۷ در جشنواره بین‌المللی فیلم روتردام نمایش داده شد و چندین جایزه بین‌المللی گرفت، از جمله جایزه بهترین کارگردانی و جایزه نپتیک NETPAK در جشنواره بین المللی فیلم سنگاپور.

دومین فیلم بلند «جایی برای بازی» (۲۰۰۹) دوازده جایزه بین‌المللی را از آن خود کرد، مثلا جایزه «امواج نو» جشنواره بین‌المللی فیلم پوسان و جایزه FIPRESCI.

«خاطرات روی سنگ» (۲۰۱۴) سومین فیلم بلند شوکت تاکنون ۱۵ جایزه بین‌المللی را برده از جمله جایزه بهترین فیلم جهان عرب در جشنواره بین‌المللی فیلم ابوظبی در سال ۲۰۱۴ و جایزه APSA یونسکو که آرزوی هر فیلم‌سازی است.

شوکت امین ساکن شهر اربیل درکردستان عراق است.

آثار:

فیلم های کوتاه:

تهدید ۲۰۰۳

پاساژ ۲۰۰۲

وقتی باران می‌بارد ۲۰۰۰

دریچه ۱۹۹۸

بادکنک‌ها به پرواز در می‌آیند ۱۹۹۷

فیلم‌های بلند:

عبور از غبار ۲۰۰۶ - داستان - ۲۵ میلی‌متری- ۷۵ دقیقه

جوایز:

- جایزه بهترین کارگردان بیستمین فستیوال بین‌المللی فیلم سنگاپور ۲۰۰۷

- جایزه منتقدان بیستمین فستیوال بین‌المللی فیلم سنگاپور ۲۰۰۷

- الحمرای طلایی اولین جشنواره بین‌المللی فیلم گرانا‌دا- اسپانیا ۲۰۰۷

- الحمرای برنز اولین جشنواره بین‌المللی فیلم گرانا‌دا- اسپانیا ۲۰۰۷

- جایزه ویژه یادکرد هیأت داوران نهمین جشنواره بین‌المللی فیلم اوساینز، دهلی نو- هند ۲۰۰۷

- هنومان طلایی بهترین فیلم دومین جشنواره بین‌المللی فیلم جوگجای آسیا نتپاک- اندونزی ۲۰۰۷

- یادکرد ویژه یازدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم شب‌های سیاه تالین ۲۰۰۷

- نامزد جایزه دستاورد کارگردانی جوایز سینمایی آسیا پاسیفیک ۲۰۰۷

- جایزه برنز پنجمین جشنواره بین المللی فیلم مسقط - عمان ۲۰۰۸

- جایزه بهترین فیلم فستیوال فیلم پرسپکتیو، انتورپن- بلژیک ۲۰۰۸

- گران پری فستیوال فیلم آرته ماره- فرانسه ۲۰۰۸

جایی برای بازی

۲۰۰۹ - داستان - ۳۵ میلی‌متری- ۸۰ دقیقه

محصول مشترک کردستان عراق و ژاپن

جوایز:

- جایزه امواج نو- چهاردهمین جشنواره بین‌المللی فیلم پوسان ۲۰۰۹

- جایزه FIPRESCI در چهاردهمین جشنواره بین‌المللی فیلم پوسان ۲۰۰۹

- یادکرد ویژه چهارمین جشنواره بین‌المللی فیلم دویی ۲۰۰۹

- جایزه نقره ای سومین جشنواره بین‌المللی فیلم مسقط ۲۰۰۹

- جایزه بزرگ دومین جشنواره بین‌المللی فیلم خلیج ۲۰۰۹

- جایزه منتقدین جشنواره بین‌المللی فیلم رباط ۲۰۱۰

- جایزه بزرگ بیستمین جشنواره بین‌المللی فیلم تاپیه ۲۰۱۰

- بهترین فیلم جشنواره بین‌المللی فیلم بیروت ۲۰۱۰

- بهترین فیلم‌نامه جشنواره بین‌المللی فیلم بیروت ۲۰۱۰

- بهترین فیلم اولین جشنواره فیلم بغداد- ۲۰۱۰

- بهترین کارگردانی اولین جشنواره فیلم بغداد ۲۰۱۰

- بهترین فیلم جشنواره فیلم عرب- سانفرانسیسکو ۲۰۱۱

خاطرات روی سنگ - ۲۰۱۴ - ۹۷ دقیقه

محصول مشترک کردستان عراق و آلمان

جوایز:

- بهترین فیلم (جهان عرب) هشتمین جشنواره بین المللی فیلم ابوظبی ۲۰۱۴

- جایزه یونسکو هشتمین دوره جوایز سینمایی آسیا پاسیفیک ۲۰۱۴

- نامزد بهترین فیلم هشتمین دوره جوایز سینمایی آسیا پاسیفیک ۲۰۱۴

- نامزد بهترین فیلم‌نامه هشتمین جوایز سینمایی آسیا پاسیفیک ۲۰۱۴

- بهترین کارگردان سیزدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم سایندیز اسکوپیه ۲۰۱۴

- بهترین فیلم سی و پنجمین جشنواره بین‌المللی فیلم فانتاسپورتو- پرتغال ۲۰۱۴

- بهترین فیلم‌نامه سی و پنجمین جشنواره بین‌المللی فیلم فانتاسپورتو- پرتغال ۲۰۱۵

- جایزه منتقدین سی و پنجمین جشنواره بین‌المللی فیلم فانتاسپورتو- پرتغال ۲۰۱۵

- بهترین فیلم ششمین جشنواره بین‌المللی فیلم صلح بر روی زمین- آمریکا ۲۰۱۵

- بهترین فیلم هفدهمین جشنواره بین‌المللی ریور ران- آمریکا ۲۰۱۵

- بهترین بازیگر هفدهمین جشنواره بین‌المللی ریور ران- آمریکا ۲۰۱۵

- بهترین تدوین هفدهمین جشنواره بین‌المللی ریور ران- آمریکا ۲۰۱۵

- بهترین کارگردان جشنواره بین‌المللی فیلم دوهوک- کردستان عراق ۲۰۱۵

- جایزه شهر دوهوک بهترین کارگردان- جشنواره بین‌المللی فیلم دوهوک- کردستان عراق ۲۰۱۵

- جشنواره فیلم آسیا در لس‌آنجلس ۲۰۱۵

- بهترین فیلم پنجاه و دومین جشنواره بین‌المللی فیلم آنتالیا ۲۰۱۵

ثبیت خاطر در قومی با عصاویر شکسته

گفتگو با
شوکت امین کورکی
— دیدنماگر کرد

نام شوکت امین کورکی با فیلم «خاطرات روی سنگ» که سال ۲۰۱۴ نماینده سینمای عراق در اسکار بود بر سر زبان‌ها افتاد. این فیلم او در کشورهای مختلف نمایش داده شد، توجه محافل سینمایی را جلب کرد و مانند دو فیلم قبلی او جوایز زیادی برد.

شوکت امین متولد کردستان عراق است و همه نیاکانش کرد عراقی هستند. اما در سال ۱۳۵۴ زمانی که تنها دو سال داشت، به دلایل سیاسی همراه خانواده‌اش ناگزیر به ایران رفت. شوکت امین در ایران قد کشید و کودکی‌اش با مهاجرت، تبعید و جنگ گره خورد. همه این تجربه‌ها لحن و شیوه قصه گفتن او را متفاوت‌تر کرد.

«خاطرات روی سنگ» سرشار است از خلاقیت‌های ساختاری؛ از شیوه روایت گرفته تا کارگردانی. فیلم، ماجرای تلاش فیلم‌سازی کرد را روایت می‌کند که می‌خواهد فیلمی درباره فاجعه انفال، یکی از هول‌انگیزترین حوادث تاریخ معاصر عراق بسازد. در فاجعه انفال، در طول هفت ماه در سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۸۹، نیروهای بعثی عراق با دستور مستقیم صدام حسین ۱۸۳ هزار کرد عراقی را قتل عام کردند. در جریان این کشتار، بیش از ۴۲۰۰ روستا به کلی نابود شد و به شهر حلبچه با سلاح شیمیایی حمله شد.

با این همه، شوکت امین، تنها به روایت ساده این فاجعه نپرداخته است و با به تصویر کشیدن دشواری‌های ساخت فیلمی در کردستان پس از جنگ و پس از صدام، دشواری و تنگناهای فرهنگی را نیز با طنزی گیرا به تصویر کشیده است. شوکت امین کورکی، نه تنها در کردستان عراق، که برای جشنواره‌ها و محافل سینمایی جهان نامی شناخته شده است. فیلم‌های دیگر او، «عبور از غبار» و «آغاز» نیز جوایز بسیاری را از جشنواره‌های معتبر جهانی برایش آورده‌اند. با این همه و با آنکه شوکت امین بزرگ شده ایران است، در ایران سینما خوانده و بسیاری از عوامل فیلم‌هایش ایرانی‌اند، نه تنها برای تماشاگران ایرانی، بلکه برای سینماگران و منتقدان هم چندان شناخته شده نیست. این مجموعه که شامل گفتگویی با خود او و چند نقد و یادداشت در باره فیلم‌های وی است، شاید نخستین پرونده در باره شوکت امین کورکی و سینمای او به زبان فارسی باشد.

کیانوش فرید

از دوران کودکی و نوجوانی خود به ما بگویید. چرا به ایران رفتید و کی به کردستان عراق برگشتید؟

من سال ۱۹۷۳ در کردستان عراق به دنیا آمدم؛ در روستایی اطراف زاخو در نقاط کوهستانی نزدیک مرز ترکیه. پدرم آن موقع پیشمرگ بود و با رژیم عراق و صدام می‌جنگید و به همین دلیل یکی دو سال بعد (یعنی زمانی که من کمتر از دو سال سن داشتم) مجبور شدیم همراه هزاران کرد دیگر آواره ایران شویم.

من که یادم نیست، ولی گویا سال ۱۹۷۵ اول ما را به جنوب ایران بردند. در واقع زمان شاه بود. به شهر جهرم. به یک اردوگاهی در آنجا. فکر کنم کمتر از یک سال بعدش، چند ماهی بعدش این کردها را در ایران به شهرهای مختلف فرستادند. خانواده ما را با چند خانواده دیگر به شمال ایران بردند یعنی به چالوس. شش سالی آنجا ماندیم و پدرم آنجا در سازمان محیط زیست مشغول به کار شد به عنوان شکاربان در اطراف دماوند.

بعد از انقلاب ایران و در سال ۱۹۸۲ به کردستان ایران آمدم و تا سال ۱۹۹۹ آنجا ماندیم. در واقع دوران تحصیلم را آنجا (در شهرستان نقده) گذراندم. پدرم دوباره درگیر جنگ با صدام و رژیم عراق شد تا سال ۱۹۹۹ که کردستان عراق تقریباً آزاد شده و نیمچه استقلالی به دست آورده بود. بعد هم به کردستان عراق آمدم و تا امروز در اربیل زندگی می‌کنم.

چه شد که به سینما کشیده شدید؟ در ایران سینما خواندید؟ آیا در ایران هم فیلم ساختید؟

خب... راستش این این حرف کمی کلیشه است، شاید. من از همان دوران که در مدرسه کار تئاتر می‌کردیم به تئاتر علاقه‌مند شدم. در همان دوره دبیرستان شاید بتوانم بگویم خیلی پیگیر سینمای جدی بودم. شاید بتوانم بگویم که در شهر کوچکی مثل نقده و با خواندن مجله فیلم و دیدن تلویزیون، سینما را دنبال می‌کردم. آن موقع تلویزیون ایران برنامه‌ای سینمایی داشت به اسم هنر هفتم. فیلم‌های خوب دنیا را معرفی و نقد و بررسی می‌کرد. شاید بگویم جرقه و علاقه‌ام به سینما از آن دوره شروع شد. آخر دوره راهنمایی و کل دوره دبیرستان من کار تئاتر می‌کردم. بعد از دبیرستان هم چند تجربه تئاتری داشتم. بعد رفتم به انجمن سینمای جوان و شاید بتوانم بگویم که آنجا دیگر سینما و کار فیلم برایم جدی‌تر شد؛ هر چند قبلش شاید همان اواخر دوره دبیرستان، چند تا کار هشت میلی‌متری کردم

که خیلی تجربی و فقط لمس دوربین و کار و فیلم بود. بعد از انجمن سینمای جوان برای تلویزیون مهاباد چند فیلم مستند و فیلم کوتاه کار کردم. بعدش کارهای جدی‌ترم را (به اصطلاح فیلم‌های کوتاه و بلندم را) بیشتر در کردستان عراق انجام دادم که امکان ساخته شدنشان برایم مهیا شد.

اولین فیلم بلند شما «عبور از غبار» سرشار از نگاهی انسانی در وضعیت جنگی و به تعبیری غیر انسانی است. جایی که نام‌ها معنای خود را از دست می‌دهند و انسان‌ها، به اعتبار انسان بودنشان معنا می‌گیرند. در باره این فیلم و شرایط ساخته شدنش برایمان بگویید.

بله... من البته قبل از «عبور از غبار» تجربه‌های کوتاه زیادی در زمین فیلم‌های داستانی داشتم و همیشه دوست داشتم موقعیتی پیش بیاید تا فیلم بلندم را شروع کنم. قصه‌های دیگری هم بود. شاید بهتر باشد بگویم طرح‌های دیگری بود. ولی سال ۲۰۰۳ که جنگ عراق و آمریکا اتفاق افتاد، خب من آنجا بودم، در اربیل، و به اصطلاح این جنگ را از نزدیک لمس کردم. در همان گیرودار جنگ بود که داستان این فیلم به ذهنم آمد. البته می‌توانم بگویم جرقه این داستان از دل اتفاقات و حرف‌هایی زده شد که روزانه با آن سروکار داشتیم. پس فکر کردم یک فیلم بلند بسازم که به نوعی در کنار جنگ به جنگ پردازد. و برای من مهم بود که بدانم آدم‌ها چطور می‌توانند در میان خون و بمب و آتش از صفات انسانی خود محافظت کنند و آنها را از دست ندهند. این در واقع اولین جرقه بود تو ذهنم. و داستان درواقع قصه دو پیشمرگ کرد بود با یک بچه عرب. خب من اوضاع عراق را می‌دیدم و تا حدی می‌شناختم، مسائل جنگ و مسائل قومی را. یک جوری می‌توانم بگویم یک پانوراما بود از اتفاقاتی که در عراق و در کردستان افتاده بود، ولی از زاویه‌ای انسانی و کوچک. ما در طول این فیلم جنگ را نمی‌بینیم و فقط آثار مخربش دیده می‌شود. قصه «عبور از غبار» این طوری شکل گرفت و نوشته شد. و خب... خوشبختانه یک سال و خرده‌ای بعد، یعنی در سال ۲۰۰۴ امکان ساختش مهیا شد و «عبور...» ساخته شد.

فیلم دوم شما «کیک آف» بود، از این فیلم برایمان بگویید.

بله... «کیک آف». البته این را بگویم که این فیلم در کردستان به اسم «جایی برای بازی» به نمایش

درآمد، ولی اسم بین‌المللی‌اش «کیک آف» بود. یکی دو سال بعد از فیلم اولم، وقتی «عبور از غبار» به جشنواره‌های مختلفی راه یافت. خب... در یکی از همین جشنواره‌ها (جشنواره توکیو) فیلم اولم را که دیدند پیشنهاد دادند برای گرفتن بودجه و فاندی از آنجا اقدام کنم و درخواست بدهم. فاند تلویزیون NHK بود و خانم شهره گل‌پریان کمک‌های زیادی کردند و ایشان در واقع یکی از تهیه‌کنندگان فیلم دومم، یعنی «کیک آف» بود.

من از قبل طرحی داشتم. آن موقع استادیومی در کرکوک بود که هنوز هم هست. یک استادیوم فوتبال که سال‌ها از آن به عنوان پناهگاه استفاده می‌شد. خیلی از آواره‌ها و بی‌خانمان‌ها، عموماً کردهایی که بعد از سقوط صدام به کرکوک برگشتند و خانه‌ای نداشتند آنجا زندگی می‌کردند. من از آنجا عکاسی کرده بودم و طرحی بسیار جزئی در ذهن داشتم. پیشنهاد ژاپن که آمد فیلم‌نامه را نوشتم. و باید بگویم بیشتر بر اساس واقعیت‌های موجود در آن فضا و در آن استادیوم می‌نوشتم. چیزی که در فیلم «کیک آف» برای من خیلی مهم بود این بود که این استادیوم هم مکانی است برای بازی و فوتبال هم جایی است برای زندگی. داستان فیلم از همان استادیوم آمد. فیلم در مورد جوان‌هایی است که می‌خواهند یک مسابقه فوتبال راه بیندازند و مشکلات مختلفی هم در کرکوک دارند. می‌دانید که قومیت‌های مختلفی در آنجا زندگی می‌کنند. کردها (که اکثریت با آنهاست) و عرب‌ها و ترک‌ها و مسیحی‌ها. این فیلم در میان این مسائل و مشکلات شکل گرفته و بازتاب مسائل سیاسی آن جامعه است. و ما بازتاب آن مسائل را در بازی‌های دوستانه فوتبال هم می‌بینیم.

شاید فیلم «خاطرات روی سنگ»، مهم‌ترین فیلم شما تاکنون باشد. زمان وقوع قصه‌ای که قرار است در فیلم ساخته بشود خیلی مهم است. چرا این دوره؟

من فکر می‌کنم (شاید مثل بیشتر فیلم‌سازها) دوست داشتم فیلمی درباره پشت صحنه و اتفاقاتی که در بک گراند فیلم‌ها اتفاق می‌افتد بسازم. بیشتر فیلم‌سازها دوست دارند فیلمی در مورد خودشان، یا کار خودشان و تنش‌ها و مشکلات هنگام کارشان بسازند. من هم این حس و وسوسه را همیشه داشتم. به خصوص اتفاقاتی که در واقع پشت صحنه فیلم‌های قبلی‌ام و در بک گراند ساختن فیلم‌های قبلی‌ام افتاده بودند. این وسوسه بود که تحریکم کرد فیلمی در مورد ساختن فیلم‌های خودم و یا فیلم‌های کردی بسازم.

البته این فیلم در فیلم یا فیلم در مورد فیلم

ساختن چیز تازه‌ای نیست. اما چیزی که من فکر می‌کردم کمی اورجینال‌تر و اصیل‌تر است این بود که اصلاً سینمای کردی یا فیلم کردی ویژگی‌ها و مشکلات خاص‌تری دارد. یعنی تنش‌ها و سختی‌های دیگری دارد. چون ما صنعت فیلم‌سازی به آن شکل نداشته و نداریم. حتی معرفی فیلم‌های کردی که از کجا و از چه کشوری بوده تنش‌های خاص خود را داشته و دارد. مهم‌تر از آن خود جامعه سنتی کردستان در برخورد با هنر سینما و فیلم‌سازی مشکلات خاصی دارد که مختص آن جامعه و فرهنگ است. این فکر در واقع گسترش پیدا کرد و داستان فیلم را شکل داد. اما وقتی تصمیم گرفتم «خاطرات روی سنگ» را بسازم، خود من تحت فشار و سختی‌های زیادی بودم. این بود که با پیشنهاد دوستم ممد اکتاش (که در آلمان زندگی می‌کند و تهیه‌کننده است و پیشتر قرار بود با هم کار کنیم) سراغ این موضوع رفتم و فیلم هم تقریباً با همان مشکلاتی که در فیلم هم می‌بینید ساخته شد.

چرا به مسئله فرهنگی کردستان تقریباً به اندازه فاجعه انفال بها داده‌اید؟

ببینید... آخر خود فیلم درمورد امروز کردستان است. یعنی داستان فیلم در همین سال‌های اخیر اتفاق می‌افتد. در کردستان از آسیب‌شناسی در حوزه فرهنگ و هنر زیاد حرف زده می‌شود. حالا نمی‌گویم به شکل دقیق و درستش، اما خب مشکلات زیادی در این خصوص هست. من هم فیلمی درباره مشکلات و معضلات سینما ساختم حداقل بگویم مبدا «انفال» دیگری در فرهنگ و سینمای این ملت شکل بگیرد. مختصر اینکه باید جدی‌تر و عمیق‌تر به فرهنگ و هنر پرداخته شود.

کردهای عراق خاطرات سیاهی از آن دوره، یعنی از دهه هشتاد میلادی دارند. این دهه، دهه سیاهی بوده برای کردها. کردها در همین دهه انفال شده‌اند، روستاهایشان ویران شده‌اند، شیمیایی شده‌اند و بیشترین تنش‌ها و درگیرها را با رژیم صدام داشته‌اند. هنرمندان زیادی دغدغه این را داشته‌اند که آن دوره را ثبت کنند و بسیاری از فیلم‌هایی هم که در این مملکت ساخته شده‌اند به نوعی بازتاب همین دوره تاریخی است. و خب اصلاً یک نوع امتداد در این میان هست. یعنی ما الان تأثیر یک دوره سیاه را در آدم‌های معاصرمان می‌بینیم.

مثلاً ما در همین فیلم «خاطرات...» فیلم‌سازی را می‌بینیم که پدرش در آن دوره سینما دار بوده و نتوانسته (به دلایل سیاسی) کارش را ادامه بدهد. دختری هم هست که پدرش در همان دوره در زندان کشته شده و زیر نظر عمویش (که در آن دوره پیشمرگه بوده) بزرگ شده است. اصلاً تمام

آدم‌های این فیلم از آن دوره می‌آیند. آن دوره، دوره دوری نیست. صد یا دویست سال پیش نیست که آدم‌ها فاصله گرفته باشند از رویدادهایش. برای همین تأثیر این آدم‌ها تا امروز ادامه دارد. و این چیزی بود که درواقع داستان را خاص یا به اصطلاح یونیک می‌کرد. قبل از شروع قرار نبود داستان فیلم مربوط به این دوره باشد. قرار بود ما یک فیلم تاریخی بسازیم در مورد مثلا پانصد سال پیش. ولی بعد فکر کردیم خب این فیلمی که اینها دارند می‌سازند چه ربطی به اصل فیلم پیدا می‌کند؟ یعنی بازتابش به آن دوره و الان این آدم‌ها چیست؟ چیزی که اینجا من فکر می‌کنم بیشتر به هم گره خورده. یعنی وقتی ما می‌رویم توی آن قلعه به عنوان یک لوکیشن فیلم‌سازی یا یک آفیسی که آنها برای فیلم‌شان ساخته‌اند، در واقع ما فقط به یک قلعه تاریخی نمی‌رویم، ما به قلعه‌ای می‌رویم که آدم‌های فیلم در آن گذشته‌ای دارند. خاطراتی دارند. تلخی‌هایی… و جالب است شاید اگر بگویم بارها اتفاق افتاد که از میان سیاهی لشکرها کسی می‌آمد و می‌گفت مثلا برادرم اینجا زندانی بوده، یا یکی می‌آمد می‌گفت پدرم را در همین قلعه کشتند. یعنی ارتباطی که بین امروز و آن دوره تاریخی هست، داستان فیلم را محکم‌تر و یونیک‌تر کرده.

دقیقا! حس من هم همین بود. یعنی یک دلیل کشش فیلم همین انعکاس آن دوره تاریخی در زندگی روزمره شخصیت‌های فیلم بود. چرا به مسئله فرهنگی کردستان به اندازه همین فاجعه بها داده‌اید؟

در واقع چیزی که برای خود من الان توی فیلم هست و می‌بینم در مورد انفال نیست که حرفش زده می‌شود. فیلم خیلی ساده در مورد این است که یک گروه فیلم‌ساز، یک گروه هنرمند که می‌خواهند یک کار هنری، یک کار فرهنگی بکنند با چه مشکلاتی روبرو هستند. مسئله فقط آن دوره تاریخی و فقط ماجرای انفال نیست. مثلا این آدم‌ها برای آوردن وسایل فیلم‌برداری به مشکل برمی‌خورند. برای پیدا کردن یک بازیگر به مشکل برمی‌خورند. برای این فیلم که قرار است ساخته و پخش شود و کجا پخش شود به مشکل برمی‌خورند. برای پیدا کردن پولی که برای ساختن این فیلم لازم است به مشکل برمی‌خورند. حتی چیزهای کوچکی که حالا هست، به نظر من در کردستان عراق با اهمیت است. مثلا کشوری که به داشتن نفت در جهان معروف است، برق ندارد. بنزین و گازوئیل خوب ندارد که بتوانند ژنراتور را روشن کنند. می‌بینید که در صحنه پایان در وسط نمایش

فیلم، برق قطع می‌شود. اینها مشکلاتی است که الان وجود دارد. از طرف دیگر برخورد و نگاه مردم به سینما… مثلا یک خانم بازیگر پیدا نمی‌شود و برخورد خانواده‌ها با فیلم و سینما مورد توجه قرار گرفته. اینها به نظرم موضوعات الان و امروز ما در کردستان هستند. یعنی چیزی که هست فیلم در فیلم است که برمی‌گردد به قبل. من خواستم فیلمی درباره انفال بسازم. خواستم فیلمی در باره مشکلات فرهنگی و هنری و فیلم‌سازی کردستان و کمبود کار فرهنگی بسازم، که خود این یک نوع انفال غیرمسلحانه است. خب چون فیلم در فیلم است، دوتا قصه به هم پیوند خورده‌اند. یعنی در واقع می‌خواهم بگویم وضعیت فرهنگی هنری اینجا خیلی خوب نیست. وضعیت سینمایی اصلا خوب نیست. چیزی که برای من مهم بود این بود که بگویم چقدر باید سختی کشید تا یک فیلم ساخته شود. چقدر باید هلاک شد تا یک کار فرهنگی و هنری به سرانجام رساند. آن هم در این جامعه…

فیلم به ویژه زمانی که به مسئله پیدا کردن بازیگر زن و ساخته شدن فیلم توسط حسین می‌پردازد، لحنی طنزآمیز پیدا می‌کند. حضور طنز در داستانی که قرار است روایتی از فاجعه‌ای بزرگ باشد، شما را نترساند؟ آیا ریسک بزرگی نکردید؟

خب من در کارهای قبلی هم این کار را کرده‌ام. یعنی هم در «عبور از غبار» و هم در «جایی برای بازی». حتی در کارهای کوتاه هم به این سمت رفته‌ام. یعنی تجربه درآوردن طنز در میان تلخی. شاید جالب باشد اگر بگویم که من فکر می‌کنم در تراژدی‌های کلاسیک هم، حتی در شکسپیر هم می‌توانیم ببینیم که طنز گاهی در قلب تراژدی می‌آید. من اگر این کار را نمی‌کردم فیلم تلخ می‌شد و کشش خود را برای بیننده از دست می‌داد. یعنی به اصطلاح یک قصه تلخ به شکلی تلخ روایت می‌شد. در اینجا ما دو فیلم داریم. فیلمی تراژیک و تلخ از دیروز و فیلمی کمیک و مفرّح از امروز.

اشاره شما درست است. چون مسئله پرداختن به انفال بود (که تراژدی تلخی در تاریخ کرده‌است) و نمی‌شود با آن شوخی کرد. ولی سعی شده است طنزی که در فیلم هست در تعارض با آن نباشد؛ و نیست. می‌خواهم بگویم طنزی که بیننده را در وضعیتی قرار دهد که نداند بخندد یا گریه کند. راجع در این باره خیلی سؤال شده و حرف‌های زیادی زده شده و هنوز هم می‌زنند. نمی‌دانم، شاید خیلی فکرشده این کار را نمی‌کنم. خیلی وقت‌ها

این کار را حسی انجام می‌دهم. چون همان طور که گفتم می‌توان در قلب هر کار تراژیک و تلخی، لحظات سبک‌تری ساخت که در تعارض با کار نباشد و اثر را کمی قابل فهم‌تر کند. یا لحظاتی ایجاد کند که تلخ بخندی و همان لحظه که دارید می‌خندید اذیت بشوی و بگویی چرا این جوریی است؟ ولی خب ممکن است به آن لحظه هم بخندی.

تکامل فیلم با تکامل سینور (نقش اول زن فیلم) همراهی می‌کند. سینور اواخر فیلم جرأت می‌کند برخلاف رویه و عرف رایج، در مقابل نامزد و عمویش بایستد.

انگار تنهایی و آزادی باهم به دست می‌آیند؟ با این تعبیر موافقید؟

بله درست می‌گویید. تعبیر شما متأسفانه خیلی درست است. حتی بهتر از خود من این مسئله را شرح دادید. راستش من این جوری به موضوع فکر نکرده بودم. ولی خب فکر می‌کنم که به هرحال شخصیت‌های فیلم در پایان کار به نوعی تغیر می‌کنند و متحول می‌شوند. به خصوص شخصیت دختر داستان که در اول خیلی ساده می‌خواهد برود در یک فیلم بازی کند و بعد با مشکلات متعددی از طرف خانواده‌اش مواجه می‌شود و در آخر فیلم (که صحنه تلخی هم هست) دارند فیلم را با همان امکانات کم نمایش می‌دهند، اما برق قطع می‌شود و باران می‌بارد و فقط خود دست اندرکاران فیلم در زیر باران و رو به فیلم خودشان مانده‌اند. یعنی آنجا به یک حسی اگر نگویم از لذت، به یک حسی از روشن بودن می‌رسند. یعنی فکر می‌کنم در این پروسه تحول پیدا کرده‌اند. خوشحالم از اینکه شما این را در این فیلم حس کرده‌اید که سینور بالاخره موفق شده به خواسته‌اش برسد. من در فیلم‌های قبلی‌ام هم دوست داشتم تلاش آدم‌ها را در موقعیت‌های سخت نشان بدهم. حالا این تلاش نتیجه‌اش چقدر بزرگ یا کوچک است، مهم نیست. مهم این است که اینها در فرایندی که شما به درستی به آن اشاره کردید پیش می‌روند و سعی می‌کنند تغییر کنند و تغییر دهند این موقعیت را. حالا چقدر موفق می‌شوند، چندان مهم نیست، ولی نفس آن تلاش است که برای من مهم و قابل ستایش است.

فیلم شما «خاطرات روی سنگ» نامزد سینمای عراق در اسکار شد. از اینکه فیلم شما نامزد سینمای عراق و نه کردستان عراق شد، چه حسی داشتید؟

در واقع این فیلم نامزد، نه نماینده کشور عراق در اسکار بود. چنانچه هر کشوری یک نماینده می‌فرستد آن سال هم این فیلم را فرستادند. اتفاقا برای فیلم اولم هم خودم به وزارت فرهنگ اینجا گفتم فیلم را بفرستیم. چون آن موقع سال ۲۰۰۵ اصلا اختلافی به آن شکل با بغداد نبود یعنی اختلاف فرهنگی و یا چه جوری بگویم تا آن موقع فیلمی نرفته بود و من پیشنهاد کردم که فیلم را به نام کردستان عراق بفرستند که گفتند نمی‌شود و قبول نکردند. یعنی با آکادمی اسکار تماس گرفتند و گفتند ولی قبول نکردند. گفتند فیلمی که از کردستان عراق می‌آید باید از طریق عراق بیاید. این مشکلی بوده که همیشه برای ما به خصوص برای من وجود داشته. مثلا شما گاهی وقت‌ها می‌بینید در فستیوال یا در جشنواره‌ای اصلا حاضر نیستند حتی کلمه کردستان را به عراق بچسبانند. مثلا می‌گویند این فیلم باید به اسم عراق بیاید. البته الان بیشتر فستیوال‌ها، غیر از اسکار که خیلی رسمی از طریق وزارت فرهنگ انجام می‌گیرد، برای بخش فیلم‌های خارجی خیلی رسمی‌تر است و هر کشور یک نماینده از طریق وزارت فرهنگ می‌فرستد. اما جشنواره‌های دیگر این مشکل را ندارند. الان بیشتر جشنواره‌ها فیلم را به اسم کردستان عراق یا حتی به اسم کردستان قبول می‌کنند. در خیلی از جشنواره‌ها فیلم به عنوان کردستان رفته. حتی در جشنواره ابوظبی که یک جشنواره عربی است، اصلا نوشته بودند این فیلم از کردستان است، نه حتی کردستان عراق.

ببینید این یک حسی است که همیشه ما داشتیم و اتفاقا خیلی دوست داشتیم که به اسم کردستان باشد یا حداقل کردستان عراق. درمورد اسکار این اتفاق نمی‌توانست بیفتد. برای همین فیلم به اسم عراق شرکت کرد، ولی در مورد بقیه کشورها واقعا الان به عنوان سینمای کردستان یا فیلم کردی راحت می‌توانند قبول کنند. این هم خب یک سابقه دارد. در واقع در عراق… این را بگویم که فکر نمی‌کنم هیچ وقت کرده‌ای عراق حس عراقی بودن داشته باشند. این موضوع حتما دلایل مختلفی داشته و بیشتر ناشی از تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و حتی جغرافیایی است. این حس عراقی بودن به هرحال در کرده‌ای عراق نبوده و نیست. ولی چیزی که به این مسئله بیشتر دامن زده و مشکلش کرده همین تاریخی بوده که عراق در برابر کردها و در دوره‌های مختلف داشته. انفال و بمباران شیمیایی و قتل‌های دسته‌جمعی. این است که این فاصله‌ها خیلی بیشتر شده. برای همین در کردستان عراق من فکر می‌کنم هیچ کس حس عراقی بودن ندارد. برای همین، وقتی چنین اتفاقی می‌افتد، وقتی فیلمی فقط به عنوان عراق به جایی می‌رود، برای سینمای کرد چندان خوشایند نیست.

از فیلم‌های خودتان که بگذریم، از سینمای کردستان عراق بگویید. وضعیت سینمای اقلیم کردستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

الان که هیچ خوب نیست. منتهی یک دوران خوب بود. یک دوره ۱۰ ساله تقریبا از سال ۲۰۰۳ تا شاید ۲۰۱۳ یعنی قبل از داعش و این مسائل و مشکلات. در آن دوره اینجا هم برای سینما وزارت فرهنگ بودجه‌ای گذاشته بود و امکانات نسبتا خوبی به فیلم‌سازان می‌داد که کار کنند، در واقع فضای خوبی بود و فیلم‌سازی رونق گرفته بود. یعنی در همین کردستان عراق در سال پنج - شش فیلم بلند و تعداد زیادی فیلم کوتاه و مستند ساخته می‌شد. منتهی الان چند سالی است که اوضاع به شدت بد شده به خصوص از نظر مالی. تنها چیزی که شاید الان در کردستان هست، جشنواره‌ای است که سالانه برگزار می‌شود در شهر دهوک و الان هم در حال برگزاری است.

از اینها که بگذرم، در کل باید بگویم سینمای کردستان عراق وضعیت نسبتا بهتری نسبت به کل عراق دارد و اصلا با آن قابل مقایسه نیست. منتهی باز مشکل این است که مردم ما، برخلاف ایرانی‌ها، خیلی اهل سینما رفتن نیستند. البته این وضعیت دلایلی دارد از جمله اینکه مردم در بیست سال گذشته به سینما نرفته‌اند، سینماهای قدیمی خراب شده و سینمای جدیدی درست نشده است. پس این صنعت نیست و سینما فقط به پشتوانه مثلا کمک‌های مالی وزارت فرهنگ داشت شکل می‌گرفت. مشکلات دیگری هم هست مثلا از گذشته هم در عراق و هم در کردستان عراق سینما پایه و اساس درستی نداشته. شرکت‌های فیلم‌سازی نبوده، وسایل فیلم‌سازی نبوده، لابراتورهای فیلم‌سازی نبوده، سینماهای خوب نبوده. این است که سینمای کردستان در کل وضعیت خوبی ندارد. اما می‌توانم بگویم که در سال‌های اخیر حرکت‌هایی شده و فیلم‌های خوبی ساخته شده که می‌تواند شروع خیلی خوبی باشد برای اینکه این سینما شناخته شود.

از اولین فیلم کردی که در قالب یک فیلم داستانی تصویری توسط هاموبیک نازاریان درسال ۱۹۲۶ ساخت، حدود نود سال می‌گذرد، آیا امروز می‌توانیم از مقوله‌ای به نام سینمای کرد سخن گفت، اگر پاسختان مثبت است این سینما چه ویژگی‌هایی دارد و اگر نه چرا با وجود فیلم‌سازان برجسته کرد در عراق، ایران و ترکیه هنوز نمی‌توان از ژانری به نام

سینه‌ای یاد کرد؟

من فکر می‌کنم جوابم مثبت باشد. چون شما الان ممکن نیست به جشنواره‌ای بروید و از سینمای کردی و فیلم کردی حرف بزنید و شناسند. پس فکر می‌کنم این اتفاق دلایل زیادی دارد. یک دلیلش این است که سینمای کردی در واقع حالا از آن سالی که شما می‌گویید ومن آن فیلم را ندیده‌ام و بعد از آن هم شاید فیلم‌های زیادی کار شده منتهی یکی از مهم‌ترین فیلم‌سازان کرد که راجع به فضای کردی و آدم‌های کرد و مشکلات فضای کردی حرف زده بیلماز گونی است که در ترکیه فیلم ساخت و چند تا فیلم خیلی خوب ساخت. فیلم‌هایش هم آن موقع سروصدای زیادی به پا کرد. در جشنواره کن نخل طلا گرفت و فیلم‌هایش مطرح شد. من فکر می‌کنم این حرکت گونی تاثیر زیادی در فیلم‌سازهای بعد از خودش گذاشته که در مورد کردها و فضای کردی فیلم کار کردند. نمی‌توانم بگویم این دقیقا یک ژانر است، ولی یک سیری و یک ویژگی‌هایی به سینمای کرد داد که این ویژگی‌های مشترک را در بسیاری از فیلم‌ها می‌بینید. این سینما مثلا با فضای عربی و فیلم‌های کشورهای عربی یا ترکیه یا حتی ایران فرق دارد، اما نمی‌توانیم این سینما را صنعت سینمای کردی یا ژانر خاصی بدانیم و خیلی بزرگ توصیفش کنیم.

من فقط فکر می‌کنم یک حرکتی است که سینماگران کرد شاید از سال‌ها پیش تا حالا کرده‌اند و فیلم‌هایی راجع به جامعه خودشان با ویژگی‌های کردی ساختند با آدم‌های کرد که خب این بازتاب‌های زیادی داشته و موفقیت‌های زیادی هم در جشنواره‌های مختلف دنیا داشته که بله می‌شود به آن گفت سینمای کردی یا در واقع فیلم‌سازی کرد.

دو ویژگی برجسته را می‌توانید مثال بزنید که به طور دقیق نشانه سینمای کردی است؟

مثلا یکی از نشانه‌هایی که هست که من خودم شاید موافق این باشم که همیشه فیلم‌سازهای کرد باید این جورى کار کنند این است که فیلم‌ها راجع به سنت یا مجموعه‌های سنتی کردی و روستاها و مشکلاتی که بین آدم‌های طبقات پایین کرد وجود دارد؛ و بیشتر فیلم‌سازهای کرد به جای شهر بیشتر پناه می‌برند به روستا و یا به جای آدم‌هایی از طبقه متوسط در شهرها، بیشتر به آدم‌های حاشیه‌نشین و روستایی می‌پردازند. نه اینکه من با اینها مخالف باشم، اما موافق این هم نیستم که

همه فیلم‌سازها و همه فیلم‌ها فقط اینها را مطرح کنند و به فیلمی که غیر از این باشد باشد نگوییم این یک فیلم کردی است. متوجه منظورم هستید؟ تصویر دیگری که در فیلم‌های کردی زیاد دیده می‌شود، تراژدی‌ها و فجایعی است که بر سر کردها آمده، مخصوصا انفال. مثلا راجع به انفال خیلی فیلم ساخته شده. راجع به موضوع جنگ زیاد فیلم ساخته شده. این است که من فکر می‌کنم دلیل اصلی، یا اصلی‌ترین دلیلی که این اتفاق افتاده این بوده که صنعت سینمایی وجود نداشته. وقتی سینما به عنوان یک صنعت وجود نداشته باشد، خب شما ژانر به آن مفهوم ندارید مثلا شما یک فیلم تاریخی کردی ندارید، شما یک فیلم اجتماعی کردی ندارید، شما یک فیلم نمی‌دانم کم‌دی کردی ندارید. ژانرهای مختلف و یا یک درام عاشقانه طبقه متوسط ندارید. این فیلم‌هایی که ساخته شده شاید بگویم در سال‌های اخیر بیشتر این ویژگی‌هایی را که گفتم داشته‌اند و چون در جشنواره‌های خارجی استقبال خوبی از این فیلم‌ها شده، این است که بیشتر کسانی که به فیلم‌سازی روی آوردند وسوسه شدند که مثلا برای لوکیشن حتما به روستا بروند یا شخصیت باید حتما آدمی باشد که مثلا در کوه زندگی می کند.

هم استقبال جشنواره‌ها از این فیلم‌ها و هم نبود صنعت سینما و فروش و هم ساخت ارزان این فیلم‌ها باعث این وضعیت شده. مثلا فیلمی که شما در فضای شهر کار می‌کنید شاید خیلی گران‌تر تمام شود تا اینکه شما بروید راجع به یک آدمی که در روستا زندگی می‌کند فیلم بسازید. به همین دلایل بیشتر فیلم‌های کردها، اگر نگوییم همه آنها با این محتوا و در این فضاها بوده.

آقای امین کورکی بین سینمای کرد ایران، ترکیه و عراق چه تفاوت‌ها و مشابهت‌هایی می‌بینید؟

من کلی حرف زدم و فکر می‌کنم اینجا هم دارد همین اتفاق می‌افتد. یعنی بیشتر این چیزها در همه این فیلم‌ها دیده می‌شود. جواب دادن به این سؤال شما یک دشواری دیگر هم دارد. همه یک جور فیلم نمی‌سازند، ولی من مثلا فیلم‌هایی که این مدت دیدم چه از کردستان ایران، چه از ترکیه و چه از اینجا و حتی از سوریه و حتی کردهایی که اینجا زندگی نمی‌کنند و گهگاهی به اینجا می‌آیند. در فیلم‌هایی که در خود ترکیه ساختند بیشتر این را دیدم که شبیه بودند یا بیشتر به جنگ و مشکلات زندگی کردها یا پس زمینه سیاسی شاید چیز مشترکی بوده که در همه این فیلم‌ها بوده،

ولی خب قطعا تفاوت‌های زیادی هم با هم دارند. ولی بیشتر فیلم‌های کردی به نظرم این جورى بوده.

به نظر می‌رسد مسائل سیاسی و اجتماعی بخش عمده‌ای از درون‌مایه اصلی فیلم‌های کرد را تشکیل می‌دهد. رابطه سینما و جوامع کرد را چگونه تعریف می‌کنید؟

راستش جواب دادن به این گونه سوالات سخت است. شاید یک تحلیلگر یا جامعه‌شناس بهتر بتواند به این سؤال شما جواب بدهد. اما اگر من بخواهم به شکل خیلی ساده نظر خودم را بگویم این است که من فکر می‌کنم به‌رحال فیلم‌سازهای کرد یا بیشتر فیلم‌سازهای کرد از فضای زندگی و از اطراف خود تاثیر گرفته‌اند. یعنی حالا هر کجا زندگی می‌کنند، مثلا حتی فیلم‌سازان کردی که در اروپا زندگی می‌کنند، شما به نوعی بازتاب مسئله مهاجرت را در فیلم‌هایشان می‌بینید.

و آخر سر اینکه نظر شما درباره همه‌پرسی کردستان چیست؟

فکر کنم همه‌پرسی در واقع حق طبیعی مردم کردستان است. این رو هم دوباره تکرار می‌کنم تا جایی که من یادم است و دیده‌ام یک کرد کردستان عراق هرگز خودش را یک عراقی حساب نکرده است، نتوانسته خود را یک عراقی انگارد.

باز هم می‌گویم یک دلیل عمده‌اش شاید تفاوت مثلا زبان کردی با زبان عربی باشد یا ویژگی‌ها و تفاوت‌های فرهنگی دیگر و یا حتی تفاوت‌های جغرافیایی. ولی دلیلی هم که شاید این حس را شدیدتر کرده این است که حکومت‌های عراق هیچ‌وقت کردهای عراق را شهروند محسوب نکرده‌اند. یک کرد عراق هیچ‌وقت خودش را شهروند عراق ندانسته، به خاطر اینکه همیشه در آوارگی، جنگ بوده، زیر بمباران شیمیایی قرار گرفته، در انفال بوده. بنابراین برای کردها خیلی سخت است که خود را عراقی بدانند. مثلا در انفال همان دوره‌ای که در فیلم «خاطرات روی سنگ» است، بیش از چهار- پنج هزار روستا ویران شده که یکی از آنها اتفاقا روستای ما بوده. می‌دانید همین حس خیلی مهم است. من فکر می‌کنم حس بی‌خانمانی در کردهای اینجا هست و تمام این چیزها. همین حس داشتن خانه خود شاید انگیزه بزرگی برای همه‌پرسی و داشتن کشوری مستقل است.

در پیچ و خم فیلم ساختن در کردستان عراق

«خاطراتی روی سنگ» سومین فیلم شوکت امین کورکی، ساختار فیلم در فیلم دارد. فیلمی است درباره چالش‌ها و دشواری‌های تولید فیلم در کشورهای جهان سوم، به نحو اخص کردستان عراق. در این کشورها فعالیت هنری از نظم و ترتیب دور است، تولید فیلم سازوکاری سنجیده و منطقی ندارد، بیشتر بر پایه روابط شخصی شکل می‌گیرد و چه بسا سنت‌ها و تعصبات بومی حرف نهایی را می‌زنند.

یک فیلم‌ساز کرد به نام حسین که در آلمان سینما تحصیل کرده، قصد دارد در اقلیم کردستان عراق فیلمی سینمایی بسازد درباره واقعه انفال. او و دوست نزدیکش آلان قصد دارند فیلم را با بودجه‌ای محدود، حمایت دوستان و همکاری هنرپیشه‌های غیرحرفه‌ای تولید کنند.

فیلم پیش از آمدن تیتراژ دارای یک مقدمه یا پرولوگ است که خمیرمایه فیلم و رگه‌های اصلی داستان را به شکل مؤثر و فشرده معرفی می‌کند: حسین نوجوانی عاشق سینماست که به تماشای فیلم «راه» به کارگردانی یولماز گونای، سینماگر نامدار کرد ترکیه، نشسته است. ناگهان مأموران رژیم بعث عراق به سالن سینما حمله می‌کنند، تماشاگران را وحشیانه لت‌وپار می‌کنند و پدر حسین را که آپارتچی سینماست، بی‌رحمانه به قتل می‌رسانند.

اولین صحنه فیلم حسین را در بزرگسالی نشان می‌دهد که پس از سقوط رژیم صدام حسین به میهن خود برگشته تا درباره واقعه انفال فیلم سینمایی تهیه کند. «انفال» عملیات وسیع نسل‌کشی رژیم بعثی عراق بود که در اواخر سال ۱۹۸۸ به اجرا شد. در برنامه‌ای گسترده و به شدت خشونت‌آمیز و با هدف شووینیستی عرب‌سازی منطقه کردنشین شمال عراق، هزاران نفر کشته شدند و صدها هزار نفر به مهاجرت اجباری تن دادند. تنها پس از سقوط رژیم صدام حسین در سال ۲۰۰۳ بود که ابعاد هولناک عملیات انفال افشا شد و به مثابه یکی از اوج‌های سرگذشت پر درد و رنج مردم کرد در تاریخ به ثبت رسید.

حسین بر آن است که همراه دوستانش درباره این واقعه فاجعه‌بار فیلمی سینمایی تهیه کند، سرنوشت او با تمام مصیبت‌ها و دردهایش، نمونه روشنی از دشواری‌های کار فیلم‌سازی در کردستان عراق است، اقلیمی که از فاشیسم صدامی رهایی یافته، اما هنوز گرفتار مشکلات بی‌شمار است. این دست‌مایه در اختیار شوکت امین قرار می‌گیرد تا از آن فیلمی مؤثر بسازد، با لحظات دیدنی و ظرافت‌های چشمگیر.

اولین مشکلی که در برابر حسین قرار می‌گیرد، در دسر پیدا کردن زنی جوان است برای ایفای نقش دختر اصلی فیلم: مادری با یک فرزند خردسال که شوهرش او را ترک می‌کند تا به جنبش مقاومت بپیوندد و رهبری گروهی از پیشمرگه‌ها را به عهده گیرد.

اولین هنرپیشه زنی که برای فیلم در نظر گرفته شده، به علت مخالفت پدرش از بازی در فیلم منصرف می‌شود. پدر معتقد است که با بازی دختر در فیلم، ناموس و آبروی خانوادگی به باد می‌رود.

کارگردان که به دنبال راه چاره است بر آن می‌شود که نقش را به خانم هنرپیشه‌ای از ایران واگذار کند، پس از مشکلات گوناگون و دردهایی در عبور از مرز سرانجام خانم بازیگری را به کردستان می‌برد، اما این بار مشکل حجاب پیش می‌آید، چون بازیگر ایرانی حاضر نیست بدون روسری در فیلم ظاهر شود، زیرا با کشف حجاب راه بازگشت او به ایران بسته می‌شود.

زمانی که کارگردان و دستیاران او به نهایت استیصال رسیده‌اند، دختری جوان و زیبا به نام سینور اعلام آمادگی می‌کند که نقش زن اصلی فیلم را ایفا کند. اما او هم دختری کرد است و از دردهای جامعه کرد در امان نیست:

سینور، که در جریان فیلم به قوی‌ترین و جذاب‌ترین شخصیت داستان بدل می‌شود، دختری خودآگاه و بااراده است، هرچند تمام عوامل برای درهم شکستن شخصیت او گرد آمده‌اند. او پدرش را در ماجرای انفال از دست داده و حالا عمویی متعصب و تندخو سرپرستی او را به عهده گرفته است.

این عمو قصد دارد سینور را به همسری پسر خود هیوا در آورد،

خاطراتی روی سنگ
یک گم‌گدی - تراژدی کردی
علی امیندی نجفی

جووانی روی هم سطحی و بی‌مایه که با سرسختی باورنکردنی مایل است همسر سینور باشد. (به این مشکل بعدتر خواهیم رسید) او با سماجت و زورگویی‌های خود کار تولید فیلم را با مشکلات فراوانی روبرو می‌سازد، از هیچ کارشکنی فروگذار نمی‌کند و دست آخر حسین، کارگردان فیلم، را به ضربه گلوله زخمی و راهی بیمارستان می‌کند.

تهیه‌کنندگان فیلم برای ایفای نقش شوهر سینور یا مرد جوان اول فیلم یک آوازخوان معروف و البته مبتذل را به کار می‌گیرند تا موفقیت و فروش فیلم تضمین شده باشد. این چهره هنری ظاهراً در صحنه موسیقی و آواز نام و محبوبیت زیادی دارد، اما با فیلم و بازیگری سخت بیگانه است و با ناشیگری و خودپسندی احمقانه‌اش برخی از صحنه‌های مضحک فیلم را خلق می‌کند.

او از هر نظر وجهه به اصطلاح مدرن و شیک هیوا، پسرعموی سینور را به نمایش می‌گذارد. سرانجام با تمام مشکلات ریز و درشت تولید فیلم به پایان می‌رسد و از آنجا که حتی سالنی موجود نیست، در میدان شهر به نمایش گذاشته می‌شود. فیلم‌ساز روی صندلی چرخدار در کنار دست‌اندرکاران اصلی فیلم و عده‌ای از اهالی سرشناس شهر به تماشای فیلم می‌نشیند.

اما اولین نمایش عمومی فیلم نیز ادامه همان دردها و بدبختی‌هاست که از آغاز تولید فیلم را همراهی کرده‌اند: نخست با قطع برق نمایش فیلم متوقف می‌شود که در نتیجه عده‌ای از تماشاگران محل را ترک می‌کنند. سپس بارانی سیل‌آسا شروع می‌شود که باقی تماشاگران را از میدان فراری می‌دهد. در آخرین پلان فیلم کارگردان با گروهی انگشت‌شمار از همکارانش به تماشای فیلم در زیر باران ادامه می‌دهند.

فیلمی با سیمای اجتماعی

فیلم «خاطراتی روی سنگ» مهم‌ترین فیلم کردی سال‌های گذشته بوده، در صحنه جهانی خوش درخشیده و جوایز بسیاری را نصیب خود کرده است. با وجود این موفقیت‌ها، فیلم از ایراد تپی نیست و می‌توانست، به ویژه با کار بیشتر و دقیق‌تر روی فیلم‌نامه، اثری بهتر و مؤثرتر باشد.

فیلم بیش از حد روی پرسوناژ کارگردان تمرکز کرده و در نتیجه از پرسوناژهای دیگر غافل مانده است. با وجود این باید گفت که در فیلم انگیزه‌ها و پیشینه فیلم‌ساز به ویژه رابطه نابسامان او با زن و فرزند آلمانی‌اش در ابهام باقی مانده است.

با زن اصلی فیلم (سینور) در یک ویدیوتک آشنا می‌شویم در حال شنیدن اخباری از رادیو درباره فیلمی که قرار است درباره «انفال» ساخته شود. این معرفی خوب و مناسب باید در صحنه‌های بعد و آشنایی بیشتر با زندگی دختر تکمیل شود، اما متأسفانه از سرگذشت پیشین و شرایط کنونی زندگی او اطلاع زیادی ارائه نمی‌شود و ده‌ها پرسش تماشاگر بی‌پاسخ می‌ماند. صحنه‌های زندگی دختر با مادرش در خانه یا محیط کار او در مدرسه نابینایان کوتاه‌تر و مبهم‌تر از آن است که به تماشاگر فرصت دهند با نگرانی‌ها و دلبستگی‌های این دختر جوان، که با کار در فیلم به سوی رهایی خیز برداشته، آشنا شود.

هیوا، پسرعمو و نامزد سینور هم شخصیت جالبی است که می‌توانست دقیق‌تر پرداخت شود. مهم‌ترین کاستی در کاراکتر او این است که علت سرسختی او در ازدواج با سینور روشن نیست. او به عنوان تپیی نمونه‌وار در کردستان امروز که بیش و پیش از هنر و فرهنگ و ارزش‌های معنوی، به رفاه و تنعم مادی می‌اندیشد، جای کاوش بیشتری دارد. صحنه‌هایی که او را در یک قهوه‌خانه یا محل کسب و کارش نشان می‌دهند کوتاه‌تر از آنند که به تماشاگر فرصت دهند با دنیای او آشنا و از علایق او آگاه شود.

اقلیم کردستان عراق، جامعه‌ای در حال گذار است و آبستن حوادث بی‌شمار. این خطه افزون بر آشوب و ناآرامی سیاسی، در انبوه مشکلات اجتماعی و اقتصادی فرو رفته است. از این نابسامانی‌ها در فیلم چیز زیادی دیده نمی‌شود. فرصت‌های از دست رفته در فیلم، می‌توانستند به ارائه تصویری جامع‌تر، روشن‌تر و دقیق‌تر از جامعه کردستان و شرایط امروزی آن کمک کنند.

فیلم

«عبور از غبار»

از کردستان

جی وایببرگ



تولید ای کی آر جی و نارین فیلم، تهیه کنندگان: شوکت امین کورکی، حسن علی. عوامل اجرایی: حسن علی، تورج اصلانی. کارگردان و فیلم‌نامه‌نویس: شوکت امین کورکی. بازیگران: عادل عبدالرحمان، حسین حسن، ابا راش، ایمن اکرا، اهلام نجات، رزگار صدیق.

داستان گویی ساده و بدون تعارف و بدون زرق و برق‌های هنری، از نقاط قوت «عبور از غبار» است هر چند تنها امتیاز آن نیست. این فیلم تازه‌ترین تصویر عاطفی و قوی از کردستان عراق است، تصاویری که به شکلی روزافزون در حال پدیدار شدن هستند. به نظر می‌رسد شوکت امین کورکی، کارگردان و فیلم‌نامه‌نویس، از منظری بی‌طرفانه و عینی برای درگیر کردن و جذب کامل بیننده استفاده می‌کند و پیوسته رابطه‌ای بین دو مرد و کودک گمشده‌ای برقرار می‌کند که او را در روز پایین کشیده شدن مجسمه صدام پیدا کرده‌اند. فیلمی است متوازن و پر کشش که در جشنواره قاهره خوش درخشید و باید آن را در یک فستیوال زندگی تماشا کرد نه فقط در سالن بسته سینما.

تصمیم جشنواره فیلم قاهره در گنجاندن «عبور از غبار» در گروه جدید «فیلم‌های بحث‌برانگیز» موجی از تعجب و ابهام برانگیخته است؛ زیرا فیلم دید بی‌طرفانه‌ای به موضوع دارد، یعنی اشغال عراق به دست آمریکا را نه بد

نیروهای آمریکایی با اینکه با پیشمرگه‌ها دشمنی ندارند، حاضر نمی‌شوند کودک را بگیرند و با خود ببرند. امام جماعت مسجد محل هم همین‌طور. جالب اینکه در تمام این مدت، پدر و مادر صدام دنبال او می‌گردند، اما کمی عقب‌ترند و به آنها نمی‌رسند.

کارگردان به عمد و به شکلی نمادین، دو مرد را بر سر سرنوشت کودک به جان هم می‌اندازد. فیلم در پس زمینه‌ای از خطر مدام، چیزی بیش از یک شباهت گذرا به فیلم‌های وسترن دارد. سه «پدرخوانده» یا چند نمونه از فیلم‌های جان فورد را در نظر بگیرید، با آن حس مبارزه حماسی به عنوان همراهی تسلیم‌وار و منفعلانه با چند نفر که به خاطر جنگ قدرت به لحاظ عاطفی زخم خورده‌اند.

منظورم این نیست که امین کورکی در مقیاسی بزرگ فعالیت می‌کند، اما مثل بهمن قبادی و هینر سلیم، کارگردانان کرد عراقی، زخم‌ها و جزئیات ریز و آزاردهنده جنگ، برای او پس‌زمینه بازی‌های صمیمی است. اشتباهات و کاستی‌هایی نیز هم در کار دیده می‌شود: فلش‌بک‌های بی‌روح و جان رشید می‌توانست در فیلمی باشد که داستانش را مستقیم‌تر بیان کند. اما این نکته و چند ایراد کوچک دیگر را می‌توان به حساب کم‌تجربه بودن کارگردان در زمینه فیلم بلند گذاشت.

دو بازیگر بزرگسال فیلم بسیار خوب مکمل همدیگرند و عوید که کودکی خیابانی است که تهیه‌کنندگان فیلم در



مرحله پیش‌تولید او را کشف کرده‌اند، بدون توسل به هیچ‌یک از راه‌ها و امکانات معمول بازیگری کودکان، حس همدردی را در بیننده ایجاد می‌کند. استفاده از موسیقی در فیلم، کم و بجا است. اما زیرنویس‌ها را باید بهتر کرد.

فیلم‌بردار: تورج اصلانی

تدوین: ابراهیم سعیدی

موسیقی: محمدرضا درویشی

تولید، صحنه و لباس، طراحی: فاخر شروانی

صدا: محمد شاهرودی، بهروز شهامت

دستیار تهیه: نچروان ارگوشی

در جشنواره فیلم قاهره (در بخش فیلم‌های بحث‌برانگیز) نقد و بررسی شد، ۲ دسامبر ۲۰۰۶

زمان فیلم: ۷۵ دقیقه

Crossing The Dust Variety

ورایتیو اینترنشنال

می‌داند نه خوب. تنها بعضی‌های سرسخت و نوکان‌ها ممکن است آشفته شده باشند. کارگردان زاده عراق است، اما پس از فرار خانواده‌اش به ایران در میانه دهه هفتاد میلادی، در این کشور بزرگ شد و بی‌تردید صحنه‌های آغازین فیلم که پیشمرگه‌ها را نشان می‌دهد سقوط صدام را جشن می‌گیرند، طنین خاصی دارد. رشید (عادل عبدالرحمان) و آزاد (حسین حسن) که هر دو از پیشمرگه‌ها هستند، جایی در شمال عراق برای هم‌زمانشان بار مواد غذایی می‌برند. آزاد و سرخوش از اشغال آمریکایی‌ها، با صدای بلند به کاروان سربازان آمریکایی خوشامد می‌گوید؛ اما یک مکانیک، محتاطانه کلمه‌ای به زبان می‌آورد، استقبال از سقوط صدام و یادآوری اینکه آمریکا به نفت بیشتر علاقه دارد تا به دموکراسی.

پسر بچه‌ای (عبدالله عوید) که در کنار جاده می‌گرید، توجه آزاد را به خود جلب می‌کند. اما کودک، کردی نمی‌فهمد و تنها رشید که آدمی است محتاط، عربی بلد است. دل آزاد برای کودک می‌سوزد و برادر مفقودش را به یاد می‌آورد. اما زمانی که می‌فهمند اسم کودک «صدام» است خصومت رشید بیشتر می‌شود و نمی‌تواند این حس خود را مهار کند. (دیکتاتور عراق به خانواده‌هایی که اسم پسرشان را صدام می‌گذاشتند، امتیازات مالی می‌داد)

با وجود اکراه و بی‌میلی فزاینده رشید، آزاد دور و اطراف را می‌گردد، اما هیچ‌کس آن کودک را نمی‌شناسد.



D.O.P

Aslani

32

«عبور از غبار» حمای از پوچی جنگ تری لیندر



روزی که ویدئوی سرنگونی مجسمه صدام حسین در تمام جهان دیده شد، دو سرباز کرد در «عبور از غبار» مشغول این سو و آن سو بردن پسر بچه‌ای گمشده بودند.

بی‌تردید و بدون آنکه مبالغه کرده باشیم، می‌توان گفت نخستین فیلم بلند شوکت امین کورکی، فیلم‌نامه‌نویس و کارگردان، با سادگی بی‌نظیر خود، بیهودگی و هرج و مرج جنگ را به بهترین شکل ممکن به نمایش می‌گذارد. این فیلم در جشنواره بین‌المللی فیلم پالم اسپرینگز - بخش سینمای جهانی، حالا - نمایش داده شد.

در روستای غبارآلود در کردستان عراق، دو پیشمرگه بعد از شادی و رقصی کوتاه پای تلویزیون با هم‌زمان خود راهی جاده می‌شوند تا بار مواد غذایی را به دسته‌ای دیگر از پیشمرگه‌ها برسانند. اما با دیدن پسر بچه پنج ساله‌ای گریان و پابرنه، خیلی زود مأموریت آنان دچار مشکل می‌شود. آزاد (حسین حسن) که راننده خودرو است و برادرش از کودکی مفقود شده، نسبت به این کودک احساس مسئولیت می‌کند. آزاد به روستایی در آن نزدیکی می‌رود، خانه به خانه، در می‌زند و متوجه می‌شود در این روستا، نه کسی زبان کردی می‌داند و نه این پسر بچه را می‌شناسد. آزاد با اعتراض رفیق بزرگ‌ترش رشید (عادل عبدالرحمان)، بچه را نزد نیروهای آمریکایی می‌برد. آنان مؤدبانانه از پذیرش او تن می‌زنند. به بچه غذا می‌دهد و سرگرمش می‌کند. رشید عربی بلد است و با اکراه، اطلاعات اولیه‌ای از پسر بچه به دست می‌آورد و اسم «سیاه» را بر او می‌گذارد. سیاه، به اسم واقعی بچه یعنی صدام، ترجیح داده می‌شود. دیکتاتور عراق در زمان حکومتش به خانواده‌هایی که اسم فرزندشان را صدام می‌گذاشتند، جایزه مالی می‌داد. حالا در گیرودار سقوط رژیم، این اسم نفرین و دشنام است. چنانچه پدر و مادر پسر بچه که خیلی هم از آنها عقب نیستند، وقتی در میان ویرانه‌ها اسمش را صدا می‌زنند، خیلی زود متوجه این نفرین می‌شوند.

در حالی که پسر بچه هم عملاً و هم به شکل تمثیلی در میان این دو مرد نشست، مرتب از مسیرشان خارج می‌شوند و در معرض راهزنان، دزدان ماشین و یک حمله نظامی قرار می‌گیرند. امین کورکی دل‌مشغول اختلافات و مباحثات سیاسی نیست، بلکه نگران واقعیات سیاسی در زندگی است. اما داستان او و روایت فیلم همه جا ساده و روان نیست. زیرنویس‌های انگلیسی نیز به ویراستاری جدی نیاز دارد. در عین حال بسیاری از صحنه‌های فیلم درخشان هستند. مثلاً زمانی که آزاد به گوری دسته‌جمعی می‌رسد، همچنین جایی که مردم ویرانه‌ها را می‌کاوند، به امید یافتن ردّ و نشانی از عزیزان از دست رفته، «عبور از غبار» قدرتی واقعی و توجه برانگیز پیدا می‌کند.

جشنواره بین‌المللی فیلم پالم اسپرینگز

۳۱ مارس ۲۰۰۸

Hollywood reporter

هالیوود ریپورتر

کتف یک فیلم‌ساز درختان

حسین صلح‌جو

شوکت امین فیلم‌ساز کمتر شناخته شده‌ای برای ایرانیان است. آقای امین کورکی، کُردی عراقی است که پس از تحصیلاتش در ایران به کردستان برگشته و در این سال‌ها چند فیلم ساخته است. «خاطرات روی سنگ» سومین و تاکنون موفق‌ترین فیلم امین شوکت است. فیلم درباره مهم‌ترین فاجعه کردستان عراق در دوران حکومت صدام حسین است. قتل عام کردها که با عنوان کشتار انفال معروف شده، تاکنون موضوع و دست‌مایه ساخت چند فیلم بوده است و چندین فیلم‌ساز کُرد کوشیده‌اند در قالب‌های مستند و داستانی به این موضوع بپردازند. اما به نظر می‌رسد «خاطرات روی سنگ» مثل هر آن چیز دیگری که روی سنگ نوشته شود، ماندنی‌تر است.

فیلم روایت تلاش فیلم‌سازی است که می‌خواهد فیلمی درباره کشتار انفال در کردستان بسازد و به دنبال بازیگر و امکانات برای ساخت فیلم است؛ اما در طول ساخت فیلم مشکلات بسیاری برای فیلم‌ساز و فیلم به وجود می‌آید، از گرفتاری‌های یافتن زنی برای بازی کردن در نقش دختر فیلم گرفته تا درامی عشقی که در لایه دیگر فیلم تا آخر پیش می‌رود و از مشکلات پیدا کردن سرمایه برای تهیه کننده و تلاش برای استفاده از هر فرصت.

فیلم در یک سطر ساده در واقع پشت صحنه ساخت یک فیلم در کردستان عراق است. اما این فیلم پشت صحنه به تصویری از جامعه کردستان در شرایط بعد از دوران صدام تبدیل می‌شود. آنچه بیش از هر چیز دیگری این فیلم را متمایز می‌کند تلاش فیلم‌ساز برای گریز از فضای شعاردهی و درگیر شدن با شکل ملودرام و تراژیک ماجرای کشتار انفال، از طریق قصه‌گویی و پیوسته درگیر کردن بیننده با درام و فرزاد و فرودهای قصه است. فیلم‌ساز که با موضوعی احساسی و تراژدی عمیقاً دردناکی به خصوص برای کردها روبروست، هیچ‌گاه به ورطه احساس و بازی احساسی با این ماجرا سقوط نمی‌کند و به محض درگیر شدن در ماجرا، به سرعت از آن فاصله می‌گیرد تا در عین اینکه مخاطب را به شکلی غیر مستقیم از آنچه در انفال اتفاق افتاد با خبر کند، او را سرگرم و همراه نگه دارد و هم‌زمان در لایه عمیق‌تر فیلم تصویری از جامعه امروز کردستان به دست دهد، جامعه‌ای درگیر با همه معضلات دوران بازسازی.

شخصیت‌پردازی

شخصیت‌های فیلم، از کارگردان گرفته تا تهیه کننده و بازیگر زن و نامزدش تا خواننده کُرد، به اندازه و به خوبی در فیلم ترسیم شده‌اند. شخصیت‌ها باور پذیرند، عصبانیت و خودخوری کارگردان که از زن و بچه‌اش دورمانده و برای

ساختن فیلم در تقلاست به همان اندازه قابل درک است که رفتار بزرگ شده و پراز خودنمایی شخصیت خواننده. فیلم‌ساز با ظرافت درخوری مراقب یکایک شخصیت‌هاست و به قاعده و اندازه در هر بخش از فیلم جلوه‌ای تازه از شخصیت‌پردازی خود را به رخ می‌کشد. از تهیه کننده‌ای که به امید فروش بیشتر فیلم، می‌خواهد خانه‌اش را بفروشد تا بازیگر زن کُردی که می‌خواهد برای بازی در فیلم از ایران بیاید ولی نگران برداشتن روسری خود در فیلم و عواقب آن در ایران است. روان‌شناسی این شخصیت‌ها جملگی باور پذیر و ملموس است. بازی بازیگران هم در این فیلم کاملاً قابل قبول به نظر می‌رسد. همه آدم‌ها انگار از جنس واقعی هستند. تنها شخصیت و بازی دختر است که کمتر باورپذیر می‌نماید. لحن و حس بازی او کاملاً در فاصله با بقیه فیلم قرار دارد، درست مثل کاراکترش. همین فاصله نیز در بخش‌هایی از فیلم کمک کرده است.

ساختار درام

فیلم‌نامه به خوبی از همان آغاز ما را درگیر مشکل اصلی شخصیت اول فیلم می‌کند؛ یعنی یافتن بازیگر زن و همه مشکلات جانبی آن در جامعه سنتی کردستان. ما همراه فیلم‌ساز درگیر گرفتاری‌ها می‌شویم و به تدریج لایه‌های دیگر فیلم هم اضافه می‌شود. گره‌ها و مشکلات در مسیر ساختن فیلم بسیار باورپذیرند و ملموس و بیننده هرگز تصور نمی‌کند که فیلم‌ساز به او دروغ می‌گوید. همه اینها یک دلیل ساده دارد: فیلم‌ساز غلو نمی‌کند و نمی‌کوشد خود را به رخ مخاطب بکشد. در عین حال هر جا لازم می‌بیند رگه‌های رقیق طنز را نیز به کار می‌گیرد؛ طنز تلخی که هرگز تماشاگر را نمی‌خنداند، اما عمق تراژدی را به شکلی قابل تحمل بیشتر آشکار می‌کند. طنز رقیق ویژگی است که در فیلم‌های کُردی زیاد دیده می‌شود. ترکیب فیلم در فیلم هم به خوبی در فیلم جا افتاده و بیننده بی‌آنکه گیج شود نیک می‌داند که کجا فیلم است و کجا پشت صحنه‌فیلم.

شاهد فیلم‌برداری خوب و خوش‌نواختی هستیم و فضا سازی کاملاً در خدمت فیلم است. سالم صلواتی عکاس و فیلم‌بردار ایرانی، عهده‌دار فیلم‌برداری بوده و مثل دیگر فیلم‌برداران ماهر سینمای ایران کارش را به خوبی انجام داده است.

فیلم از تدوینی روان و یک‌دست برخوردار است و به مدد همین تدوین سطح تراژیک قتل عام انفال و مسائل پیرامونی آن در فیلم مورد استفاده ابزاری قرار نمی‌گیرد و این حادثه کاملاً در خدمت فیلم قرار می‌ماند.

شوکت امین با این فیلم نشان داد فیلم و سینما را خوب می‌شناسد و فیلم‌هایی می‌سازد ژرف و دیدنی. دیدن فیلم او را از دست ندهید.



دادخواستی انسانی و رسا شهروندان حاشیه‌نشین عراق برای مدگی لی



مرور فیلم «جایی برای بازی»

دادخواستی انسانی و رسا برای شهروندان حاشیه‌نشین عراق

در فیلم «جایی برای بازی» ضمن تصویر وضعیت اسفبار اقلیت‌ها و پناهندگان عراق جنگ‌زده در جامعه‌ای چند قومی، موقعیت کسی نشان داده می‌شود که سعی دارد با وجود تمام موانع، یک بازی دوستانه راه بیندازد. دومین فیلم بلند شوکت امین کورکی، فیلم‌ساز متولد کردستان عراق، همان سیر متوازن و صادق و صریح درام‌های انسانی اولین اثر بلندش یعنی «عبور از غبار» را پیدا کرده است. اما این بار پا را فراتر گذاشته و در عین حال که به شکلی روشن‌تر جنگ و سیاست را محکوم می‌کند، با طنز و با تصاویر بسیار زیبای سیاه و سفید از استادیوم، در این موضوع جدی و مهم، تغییر فرم می‌دهد. استادیوم برای ساکنانش نماد قدرت است؛ ساکنانی که شخصیت آنان به لحاظ اجتماعی، اسیر و به لحاظ معنوی، ناتوان است.

این فیلم باید در صدر فهرست جشنواره‌ها و برنامه‌هایی باشد که درباره آرمان‌های بشر دوستانه‌اند. شایسته است از این فیلم در جشنواره‌های هنری اروپا تقدیر شود و جایزه بگیرد.

در کرکوک عراق، عده‌ای کرد، عرب، ترک و آسوری که در حکومت صدام بی‌خانمان شده‌اند، استادیومی متروکه را به سکونت‌گاه موقت خود تبدیل کرده‌اند.

تیم ملی فوتبال عراق در سال ۲۰۰۸ برنده جام ملت‌های آسیا شد. فرصت نادری که برای تشویق بازیکنان کرد پیش آمد، آسو (شوان عطوف) که پدری مجرد است و دوستش ساکو (گوار انور) را بر آن می‌دارد که مسابقه را در فضای باز برای ساکنان استادیوم به نمایش بگذارند.

حتی با آنکه تهدید بازسازی استادیوم از طرف بخش خصوصی و تخلیه آن در آینده نزدیک مطرح می‌شود، آسو در رؤیای برنامه‌ریزی یک بازی ملی برای کردها، عرب‌ها، ترک‌ها، و آسوری‌هاست. سرانجام تا آنجا پیش می‌رود که یک بازی آزمایشی و تمرینی میان این گروه‌ها برگزار می‌کند و فرصت اعتراف و اذعان به عشق به یک پناهنده عرب به نام هلین (روجان حاماجازه) را از دست می‌دهد.

پخش مسابقه در فضای باز و انجام بازی آزمایشی که هر دو با بدشانسی‌های مضحک و ابتکارهای خنده‌دار همراه است، با آهنگی نرم و آرام و حرکاتی موزون به تصویر کشیده شده که یادآور «جامی» است که همچنین بر تبعیدیان تمرکز دارد، راهبان کوچک بودایی ساکن بوتان



که به جام جهانی چشم دوخته‌اند. می‌شود نتیجه گرفت که شیدایی ساکنان استادیوم به فوتبال، ریشه در بی‌هدفی و ناامیدی آنها دارد. با این حال امین کورکی حتی زمانی که اثرات جنگ هیچ‌گاه دور نیست و با وقوع حملات تروریستی و قربانیان مین می‌شود آن را حس کرد، لذت زندگی را در آنها مشاهده می‌کند. به ویژه، تصاویر دیار (محمد حامد) پسر نوجوان آسو که پایش قطع شده و تی شرت زیدان به تن دارد و با حالتی خسته‌کننده، از روی چوب‌های زیر بغلش به دروازه چشم دوخته، خیلی تکان‌دهنده و تلخ است.

فیلم‌برداری «جایی برای بازی» حس فیلم مستند یا فیلم جدید را به بیننده می‌دهد، اما واقع‌گرایی آزاردهنده آن، با تصاویری دارای زیبایی تمام عیار و سوررئال جبران می‌شود. مثلاً مرد مرموزی که با بز خود در جایگاه تماشاگران تردد می‌کند، یا اسبی که در جریان بازی، وحشیانه در دشت در حرکت است. تنها ژست‌ها و حرکات متظاهرانه و پر جلوه فیلم، رنگ‌های غیرقابل توضیح قرمز و زرد آن و نیز هنرنمایی یک پایان سنگین و قوی است.

جشنواره بین‌المللی فیلم پوسان - امواج نو، پوسان، کره جنوبی
تولید: نارین فیلم، NHK، NIP (سرمایه‌گذاری‌های NHK) سینما کردستان
سازمان سلیمان، کردستان تی وی کورک
بازیگران: آتوک آسو، حامد دیار، حاماجاگار هیلین، انور ساکو
کارگردان، فیلم‌نامه‌نویس، تهیه‌کننده: شوکت امین کورکی
مدیر فیلم‌برداری: سالم صلواتی
مدیر تولید: حسن علی
موسیقی: محمدرضا درویشی
تدوین‌گر: مستانه مهاجر
زمان فیلم: ۸۱ دقیقه

نارین فیلم،(عراق) / تولید NHK، NIP (ژاپن)، با حمایت سینمای سلیمانیه، کردستان، تلویزیون کردستان، شرکت کورک، (فروش بین‌المللی: اسمال تاک، یوکوهاما، ژاپن) تهیه‌کننده، کارگردان، فیلم‌نامه‌نویس: شوکت امین کورکی، (دیالوگ‌ها به زبان‌های کردی، عربی، ترکی)

«جایی برای بازی» یکی از فیلم‌هایی است که اخیراً تولید شده‌اند و کارگردانان آنها از مسابقه فوتبال چونان استعاره و کنایه‌ای برای نشان دادن چیزی بیش از فوتبال استفاده کرده‌اند. دومین فیلم بلند شوکت امین کورکی، کارگردان کرد عراقی، داستانی برگرفته از زندگی واقعی است با اجراهای نامرتب افراد غیرحرفه‌ای و طراحی قوی تولید. این اثر تراژدی-کمدی به خسارات جانبی جنگ، چهره و وجهی انسانی می‌دهد و داستان آن در یک استادیوم فوتبال در کرکوک عراق که بخشی از آن، ویران شده، می‌گذرد. این فیلم برنده جوایز امواج نو و منتقدین پوسان است، فیلمی تکان‌دهنده که باید به فستیوال‌هایی که درباره زندگی است، رود و می‌توان آن را در خانه‌های هنر نمایش داد.

در چارادیواری مخروب استادیوم، حدود ۳۰۰ خانواده پناهنده با قومیت‌های مختلف کرد، عرب، ترک و آسوری زیر سرپناه‌های موقتی زندگی می‌کنند. این افراد سال‌ها قبل به دست سربازان صدام حسین آواره شده‌اند و بیشترشان از مدت‌ها قبل در این استادیوم به سر می‌برند. بین گروه‌های مختلف تنش‌هایی در جریان است، اما همگی عاشق تماشای مسابقه فوتبال و نیز بازی کردن هستند.

آسو (خواننده کرد، شوان عطوف) آدمی است ایده‌آلیست و وقتی برادر کوچک‌ترش دیار (محمد حامد) یک پایش را به خاطر دویدن دنبال یک توپ در زمین‌های مین گذاری شده از دست می‌دهد، به ذهنش می‌زند که جوانان محل را مشغول نگه دارد و کاری کند که در معرض خطر نباشند. به کمک دوست پرگو و سنگین‌وزن خود ساکو (گوار انور) یک بازی دوستانه میان گروه‌های قومی ساکن استادیوم برنامه‌ریزی می‌کند. آسو همچنین امید دارد که با این کار بر هلین (روجان حماجازه)، دختر زیبایی همسایه که دوستش دارد، تأثیر مثبت بگذارد.

اما اینجا هیچ کاری آسان نیست. آب و برق را به سختی می‌توان به استادیوم کشید و در کارها باید ابتکارات زیرکانه و مکارانه به خرج داد. حتی همچنان که این دو مرد به طرز مضحک موفق به بسیج ساکنان می‌شوند، حامی مالی برای بازی پیدا می‌کنند و برای اعضای تیم‌ها لباس تهیه می‌کنند، کورکی خطر و ناآرامی حاکم بر محیط را با سر و صدای هلی کوپترها در آسمان و نیز دود ناشی از انفجارهایی که از فاصله نه‌چندان دور افق را رنگی می‌کند به بیننده گوشزد می‌کند.

شوکت امین کورکی که در بخش‌های مختلف سینما تبحر دارد و در ایران درس خوانده، پس از داستان‌گویی و روایت ساده اولین کار بلندش، «عبور از غبار» حالا با اعتماد به نفس از تصاویر دارای حرکات زیبا و موزون و گاه سوررئال استفاده می‌کند طوری که کارهای کارگردانان کرد مثل هینر سلیم و بهمن قبادی را به یاد ما می‌آورد، درعین حال این تصاویر منحصر به خود اوست. به نظر می‌رسد استادیوم مخروبه، قوه تخیل او را تقویت کرده. کورکی راه‌های هوشمندانه متعددی را که ساکنان با توسل به آنها از فضا استفاده می‌کنند به ما نشان می‌دهد؛ از جایگاه تماشای بازی گرفته که به عنوان مدرسه موقتی مورد استفاده است، تا بقایای وسائل سوخته‌ای که بچه‌ها از آنها به عنوان سالن ورزش جنگلی استفاده می‌کنند.

لنز به طرز چشمگیر به تناوب بین سفید و سیاه غلیظ و سایه‌های کم‌رنگ خاکستری در حرکت است که در آنها رنگ نقطه‌ای قرمز و زرد در چیزهایی مثل تی‌شرت و دود به کار رفته.

مثل فیلم «عبور از غبار»، تدارکات این فیلم نیز بر عهده یک تیم با تجربه و عمدتاً ایرانی است. بعد از موفقیت «عبور از غبار» در فستیوال فیلم توکیو در سال ۲۰۰۶، تهیه‌کننده ژاپنی یعنی NHK تصمیم گرفت در ساخت «جایی برای بازی» مشارکت کند.

دوربین: (رنگی / B&W، HDTA - ۳۵ میلی‌متری)، سالم صلواتی

تدوین‌گر: مستانه مهاجر

موسیقی: محمدرضا درویشی

طراح تولید: کورکی

صدابردار: حسین قورچیان، علی‌رضا علویان

نقد و بررسی شده در جشنواره فیلم دوی (بخش رقابتی) ۱۲ دسامبر ۲۰۰۹ و جشنواره فیلم پوسان

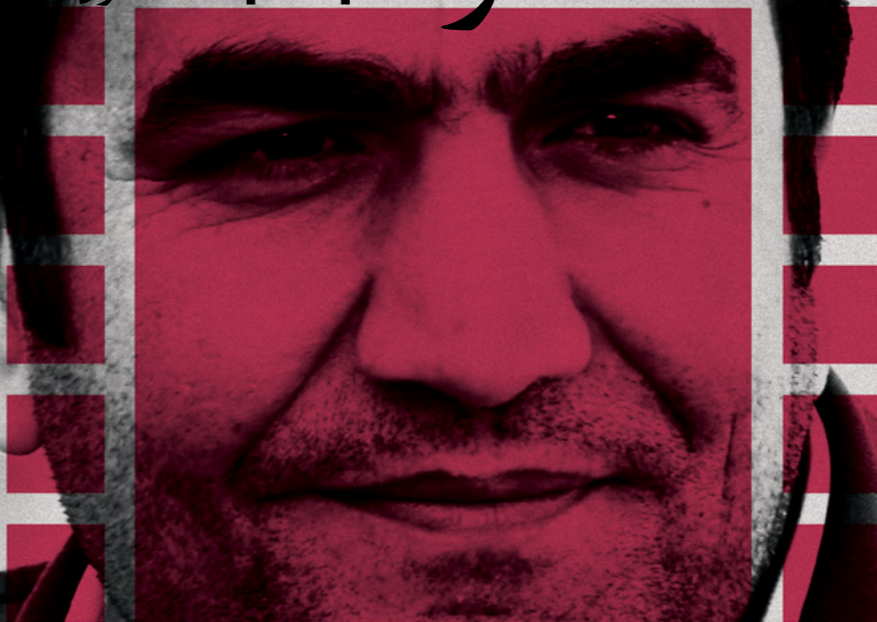
زمان فیلم: ۸۱ دقیقه

Veracity

یکشنبه ۲۷ دسامبر ۲۰۰۹

بازی در خرابه‌های خاطر

آلبینا بیچور





فوتبال،
جنگ
با
زخم‌های
جنگ

یواحدیم
کورتس



فوتبال، محمل امید

دم، مجبورند با آن دست و پنجه نرم کنند. بیان مستقیم رویدادها در فیلم که مطمئناً از مزیت‌های بزرگ این فیلم «کوچک» است، هم‌زمان ضعف‌های آن را هم آشکار می‌کند: فیگورها و جزئیات، روی هم‌رفته از ژرفای کمی برخوردارند، و بارها در مناسبات زندگی شخصیت‌ها، مثلاً کمابیش در حضور نیروهای آمریکایی در آنجا به گونه‌ای شرم‌آور شاهدش هستیم، چنانکه باید در هر ثانیه جهنمی فیلم کاملاً مراقب باشی که مبدا هیچ نکته جزیی یا اشاره‌ای را از قلم نیندازی. افزون بر آن بسیاری از صحنه‌ها بداهه‌اند (آنچه احتمالاً به حد کافی وجود دارد) و در جاهایی به وضوح متوجه می‌شوی که بازیگر در جلد خودش (با به سخن دیگر در نقش خود) چنانکه باید احساس راحتی نمی‌کند. همچنین در مجموع فیلم عاری از ساخت پر کشش و ظرافت‌های کارگردانی است، و با آنکه تماشاگر سینما از پتانسیل هویت‌یابی و شناسایی شایسته‌ای برخوردار می‌شود، هرگز نمی‌تواند تمام و کمال به دل ماجرا پرتاب شود- و همیشه کمی فاصله بین او و قصه فیلم وجود دارد.

اما اگر بدانیم این فیلم در چه شرایط مشقت باری شکل گرفته و چه خطراتی در کمین فیلم‌برداران و سازندگان آن بوده (مثلاً یکی از دستیاران تولید در اثر انفجاری در بازار شهر مجروح شد، یکی از افراد اصلی تعیین شده برای فیلم‌برداری از سفر به کرکوک امتناع کرد، افزون بر این تهدیدات تروریست‌ها همیشه بالای سرشان وجود داشت) به کاستی‌ها و ضعف‌های فیلم از زاویه‌ای دیگر می‌نگریم و دوران دیگری از تاریخ فیلم در خاطرمان زنده می‌شود که با امکانات ناچیز و محدود بعد از یک جنگ فاجعه‌بار فیلم‌های شایان توجهی خلق شد.

نابازیگران، فیلم‌برداری در خیابان و تصاویر کمابیش بی‌رنگ و رو، به علاوه وسواس و جزیی‌نگری بلامنازع و کاملاً اصیلی که با آنها فیلم واقعیت اجتماعی و فقر را در قالب تصاویر ثبت کرده و می‌کوشد شخصیت‌ها و قمار (و در اینجا و آنجا شوخ طبعی) خود را حفظ کنند، همگی جنبش نئورئالیسم (نئورئالیسمو) ایتالیا را در خاطر بیننده زنده می‌کنند. اگر کار شگفت‌انگیز بر فیلم در اتاق تدوین را هم در نظر بگیریم، حاصلش فیلمی می‌شود که گرچه مخاطب پرشماری دست و پا نخواهد کرد و با وجود پایان غم‌انگیزش، چه بسا بتواند بارقه‌امیدی در دل مخاطب ایجاد کند. «کیک آف کرکوک» این موضوع را به یادمان می‌آورد که بازی فوتبال می‌تواند وسیله‌ای باشد برای بررسی و چیره آمدن بر تجارب تروماتیک جنگ. فیلم‌سازی دقیقاً همین هدف را محقق می‌کند. چنین است که از دل ویرانه‌ها، زندگی نو شکل می‌گیرد...

کارگردان فیلم «کیک آف کرکوک» (کرکوک، شوت آغاز!) شوکت امین کورکی، فیلم سینمایی خود را با تصاویری از اندوه و ماتم و درد شروع می‌کند، تصاویری که به نظر می‌رسد کمابیش هرگونه رنگ و قدرت جلا و روشنی آن از میان رفته. فیلم قصه زندگی در کرکوک، شهری در شمال عراق را روایت می‌کند، شهری که سال‌های پیش کردهای زیادی در آن می‌زیستند، ولی صدام حسین به طرز خشونت‌باری آنان را از موطن راند و آواره کرد. حالا دیگر سال‌هاست که دیکتاتور عراق سقوط کرده، و اکنون حال و روز آوارگانی که آهسته آهسته باز می‌گردند بسی بهتر از گذشته است، اما این وضعیت هم دیری نمی‌پاید. سیصد نفر در مکان بزرگی که پیشتر باشگاه ورزشی شهر بوده، در شرایط فلاکت‌باری در هراس همیشگی از عملیات تروریستی زندگی می‌کنند، عملیاتی که گویی مدت‌هاست بخشی از تقدیر گریزناپذیر و محتوم بیشتر آنان شده است.

جنگ و جدال و نزاع‌های مداوم میان قوم‌های مختلف ساکن در آنجا، بر سر ثروت‌های منطقه به ویژه درآمدهای نفت نیز بر آن افزوده می‌شود. البته جنگ‌های پیشین در اینجا رسماً تمام شده، ولی صلح هم چهره کاملاً متفاوتی دارد و پس‌زمینه‌ها، عواقب و رد پای کشمکش‌های خشونت‌بار را هنوز می‌شود اینجا و آنجا دید. اما آسو(شوان آتوف) این فیلم، که گویی هرگز باور به آینده را از دست نداده، نمی‌خواهد به شرایط موجود تن بدهد. این است که به خودش می‌گوید وقتی ما داریم توی یک استادیوم فوتبال زندگی می‌کنیم، چرا یک بازی فوتبال ترتیب ندهیم؟ در این گیرودار طبعاً نفس بازی مطرح نیست، بلکه پیش از هر چیز، ایجاد پلی میان کردها و عرب‌ها اهمیت دارد. البته هلین (روژان همزاوا) زیبا نیز در آنجا هست که در دل آسو جا باز می‌کند. مرد جوان با همکاری دوستش ساکو (گوار انوار) آستین بالا می‌زند تا به کاری ناممکن و متهورانه دست یازد. همه چیز هم خوب پیش می‌رود، تا اینکه یک روز توپ گم و گور می‌شود...

چفت و بست وقایع فیلم طوری فشرده و ناب کنار هم آمده‌اند، که اگر پس‌زمینه ماجرا را ندانیم، چه بسا فیلم را کمابیش فیلمی مستند تلقی کنیم، این پس‌زمینه شامل مشکلات و موانعی است که آسو و سایر افراد فیلم از

فیلم‌دوستان در روزگار حکومت صدام حسین زندگی خطرناکی داشتند. ولی شوکت امین کورکی در «خاطراتی بر سنگ» به طرز ترازوی-کمیک به ما نشان می‌دهد در دورانی که هیچ سانسوری وجود ندارد هم می‌توان از سینما سرخورده و مأیوس شد. هنگامی که حسین کوچولو در دل شب به در بسته یک سینما مشقت می‌کوبد، تندبازی شدید می‌بارد. وقتی او پس از کمی تقلا به اتاقک نمایش فیلم می‌رسد و با چشمانی گشاده از تعجب میان انبوهی نوار فیلم و پلاکات‌های رنگ و رو رفته قرار می‌گیرد، ناگهان آپاراتور (اتاق فیلم) در یک آن به سینما پارادیزو تبدیل می‌شود. فیلم کردی که در آن شب، پنهانی، بر پرده نمایش می‌دهند، در زمان صدام حسین در عراق ممنوع بوده است، و حسین کوچولو شاهدهی می‌شود بر اینکه چگونه عمال حسین قدرتمند و جبار، به سالن نمایش یورش می‌آورند و تماشاچیان را دستگیر و تار و مار می‌کنند. ماشین رؤیا، ناگهان به کابوس بدل می‌شود و سالن سینما به مامن و ملجأ مقاومت، و فیلم به مثابه هنر شورشگر- و برای همین منظور است که این مدیوم در خاطرات بر سنگ خلق می‌شود.

سی سال بعد، ماجرای دیکتاتور روایت می‌شود، کشور دچار بی‌سامانی فروپاشی است. حسین (حسین حسن) به سینما وفادار مانده است. او قصد دارد با همکاری دوستش علان (نظمی کریک) فیلمی سینمایی در باره قتل عام کردها بسازد. آزادی تازه به دست آمده در هنر، با سنت‌های کهن به مواجهه برمی‌خیزد. جستجو برای یافتن بازیگر اصلی زن برای فیلم، با وتو و امتناع مردان به شکست کامل می‌انجامد. تا اینکه عاقبت سینور (شیما مولایی) که معلم جوانی است، برای این نقش پیدا می‌شود، آن‌هم با کلی تلاش و تقلا و به این در و آن در زدن.

اینکه اساساً چرا حسین بیشتر از آنکه فیلم بگیرد، نقش محاکمه‌گر و داور را ایفا می‌کند، به برنامه و تمهیدات پشت فیلم‌نامه برمی‌گردد.

«خاطرات بر سنگ» در سطح یک متافیلیم (فرافیلم) است، فیلمی در باب فیلم ساختن. شوکت امین کورکی کارگردان، خود را در ردیف بزرگانی مثل گودار و تروفو، فلینی و آلن، و ندرس و فاسبیندر جای می‌دهد، تا نامش در شمار کسانی بیاید که در جریان کار هنریشان در



سنگ سینما بر استبداد گنبد لمنید په البدید ا

برهه‌ای از زمان، فرایند فیلم‌سازی را به موضوع فیلمشان ارتقاء داده بودند. قهرمان فیلم دیگر در حوزه یک کنشگر (اوتور) ساده و یک چفت‌ویست دهنده صرف نیست، که از راه خلاقه کناره جسته است.

حسین با التزامات و جبرهای اجتماعی و اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کند و با آنکه آرام گام بر می‌دارد، بی‌خطا پیش می‌رود. البته در این میان میان‌برهایی نیز می‌زند: گاهی سازه‌های فنی به کشور قاچاق می‌کند، برخی دیوانگی‌های یکی از ستاره‌های مردش را تحمل می‌کند، و کارهای فیلم‌برداری را بعد از یک حمله خرابکارانه از بستر بیماری نظم و نسق می‌دهد.

گاهی این وضعیت کمیک است، همیشه در مرز ایزورد و پوچی حرکت می‌کند، و با آنکه در سرشت و هسته‌اش سخت اندوهناک است، در پایان عمیقاً سرخوشانه می‌شود. «خاطرات بر سنگ» مانند همه فیلم‌هایی که در باره فیلم‌سازی هستند، در برخی سطوح ناگفته و لاینحل می‌ماند. شوکت امین کورکی هم درست مانند کارگردان فیلمش، آرام اما بی‌اشتباه پا به پای قهرمانان فیلم و قابلیت فداکاری آنان پیش می‌رود. مواضع آرام و روند فیلم، فضای زیادی برای شکوفایی در اختیار بازیگران قرار می‌دهد. فقدان‌های دردناک، فیگورهای فیلم را با هم متحد می‌کند، و شوکت امین کورکی هم با ظرافت و نرمی با آنها برخورد می‌کند. فیلم‌سازی آنها، علی‌رغم تمام موانع، بازتاب دهنده وضعیت جامعه‌ای است در جستجوی خویشتن خود.

در نهایت، داستان حسین و ماجراهای بسیاری از دست اندرکاران فیلم «خاطرات بر سنگ» ختم به خیر می‌شود. حسین حسن، که نقش کارگردان را بازی می‌کند، خودش فیلم‌ساز است. حسین حسن هم مثل شوکت امین کورکی و سایر همکارانش، در مسیر پیشبرد کار حرفه‌ای خود با مقاومت‌های بسیاری روبرو می‌شود. زمانی که شخصیت وی همانند بازیگر «خاطرات بر سنگ» در پایان، در معنای استعاری و واقعی کلمه، دوباره در باران می‌ایستد و همچنان بر کارش پا می‌فشارد، آنگاه است که سینما هم‌زمان هم ماشین رؤیا می‌شود، هم مرکب مقاومت!

(فالک اشتراوب)

شهادت زنی که پنهانی عشق می‌ورزد

برگردان: محمد رفوف مرادی



در انتهای شب...
به انتظار زاده شدن می‌نشینم
و در پگاه صبح
روز را کشیک می‌کشم...
زیرسیگارم پر از واژه سوخته و...
گروه موزیک دستانم آواز سکوت سر می‌دهند...

این ظلمات است... یا سنگی سیاه...
که تن مرده‌ام سیل‌وار
برمدارش
عبادت می‌کند؟
این دود، دود شب‌نیم است... یا آه سرد باران
که جهانم را از اندوه اندوده است؟
از این کوزه زمان، شب دیوانه شُره می‌کند
و تاریکی، تن پوش روح را از تنم برمی‌کشد.
از صدای خنده زخم است که منگم... یا بغضی که می‌ترکد؟
زاده شدن گناه است... یا لحظه‌های دیوانگی و حیرانی؟

با کدام آفتاب
این سایه را عبور کنم؟
با کدام تولد این گهواره آباد می‌شود؟
سرم را در دریا پنهان کنید
تا این تن خسته
سرگردانش نشود
در سراپی سرم فرو برید
تا روحم تشنه دیدارش نشود
و روحم را در درزهای سنگی بنهانید
تا مرگ در احتضارش بماند
این پیراهن است یا دود... که دریا به تن کرده است؟
این جاجیم است یا پرچم که بر جنازه پل می‌رقصد؟
ساعت صفر
پیش... یا پس از تاریخ
این دود، غلیظ می‌شود و... به موج بدل می‌گردد
این موج، بدل به سنگی می‌شود برای گهواره‌ای!

با کدام تولد یافتن
آباد می‌شود این گهواره؟
این ظلمت است
یا
سنگی سیاه؟

مهاباد قره‌داغی
زاده ۱۳۴۵ در کفری عراق؛
آثار: نقشه آخرین روز کارگر؛ پانوراما؛ خوشه عشق.

«یک»
تو و من
همیشه در جنگیم
زان سبب
که مرا بیشتر دوست می‌داری تو
یا تو را بیشتر دوست می‌دارم من.

آنگاه
چشم در چشم خیره به هم شدیم
چشمان تو
خسته آرمیدند و
چشمان من شاد خندیدند
و عیان شد که من بیشتر دوستت می‌دارم...

«دو»
شعر را
و تو را دوست می‌دارم
به من بگو:
عشق تو
شعر به من آموخت
یا شعر
عشق تو را به من نمود؟

«سه»
در پی تو بودم و نبودى
گفتند:
که توده برفى شده‌ای
بر قله کوهی!
ناباورانه
به کوه خیره شدم
آنگاه
آمدی
آب شدی
و قطره قطره
بر جنازه من
چکیدى.

کژال ابراهیم خدر
زاده ۱۳۴۷
در قلادزی کردستان عراق؛
آثار:
جنگ و صلح/نگه‌شان

سرپوش کهنه مادر
دست از سرم بر نمی‌دارد:
«من هدیه‌ی مادر بزرگ توام»
از مادر بزرگش به او رسیده.
سرم پنجره‌ای رو به آسمان است
که دوست دارد
روزها
مهمان آفتاب
و شب‌ها
مهمان ماه و ستارگان
باشد.

عینک سیاه مادر به من رسیده
می‌گوید: «دنیا همین است که می‌بینی؟»
با رعد و برق هر ابری
صدها پرسش بی‌پاسخ
بسان قارچ
سر بر می‌کشند
از چشمان بی‌قرار من!

ژیلا حسینی
زاده ۱۳۴۳ در سقز؛
آثار: شکوفه عشق؛ قلعه راز

با نام تو آغاز می‌کنم
همان گونه که سال
با بهار آغاز می‌شود
با چشمان تو آغاز می‌کنم
همان گونه که روز
با آفتاب آغاز می‌شود
با غم آغاز می‌کنم
که همسایه من است
و پنجره آوازهایم را می‌گشاید
با شعر آغاز می‌کنم
که آغازش افسانه‌ای است
همراه با دیدن خوابی ممنوع
که خوش است.
از ابتدای کوچه آغاز می‌کنم
که آغازگر شعرم بوده است
از تو....

نه، نه، اگر....
آه اگر....؟
آه از دست این «اگر» لعنتی
هر بار
سد راهم می‌شود
از حرص مادرم و اگر....
آه گندم گونم را
این بار نیز باید قصابی کنم:
کلثوم عثمان پور
زاده ۱۳۴۷؛ آثار: گره

با ذکر و یاهوی بخت می‌گفتی:
(وای از این دل که چه بی‌رحمانه شکست)
الیزا تاخیرم را ببخش
مرا ببخش
نتوانستم حتی شبی به کوی تو بیایم
تا آن هنگام که راه به در نمی‌بردی
با شمردن ستاره‌های تاریک عمرت
آن هنگام پری‌وار
کفش‌های لنگه‌به‌لنگه خاطرات را جا می‌گذاشتی
آهنگام بر آری:
پا برهنه، گیسو پریشان کنی و فریاد بر آری:
آه... آراگون... گیان... نا...
در آن همه تنهایی گمم نکن
التماست می‌کنم
و در تاریکی قلبت مرا روشن کن.

صدای می‌آید... صدای می‌آید...
صدای می‌آید
آراگون همیشه دیر می‌کند
فرستی نیست به رویش پنجره بگشایم
می‌توان با بوسه‌ای در آن سوی تنهایی‌ام
عریانش کنم...
تا چون شاهزاده‌ای خسته
به آسمان پر از تله مین انفجار تنم بیارمش
فرستی نیست
آن زمان که او می‌آید
من پیراهن پاره یوسف را پینه می‌کنم
به آن می‌اندیشم
یا مرگ!...

که تنهایی بیهوده است یا مرگ!...
من پیراهن پاره یوسف را پینه می‌کنم و
از بوی گم شدن تنهایی خودم تسکین می‌یابم.
فرستی نیست پنجره را به رویش بگشایم
غروبی را خواب می‌بینم،
که مردی در میان صفحات کتابی است
و باغچه‌ای مملو از پرستوهای سفید
و قلعه‌ای پوشیده از برفی سیاه...

آراگون ببخش دیر رسیدی
ببخش آراگون عزیز چیزی نمانده است
نه شعر
نه جوانی
نه الیزا
بیا

این حلقه نامزدی تنهایی
و این نیز سربلند تنهایی‌ام...
صدای می‌آید
صدای می‌آید... صدای می‌آید...
دریغا آراگون
چه دیر رسیدی
بوی تنهایی شهیدم کرد
به انتظار حکمت مرگ خود
آخرین قطره اشکم را ریختم
ریختم و صدایی نبود
ریختم
انگار که گم شدیم را باج پردازم
فریاد برکشیدم:
آراگون

چه حکمتی از تنهایی من گرد می‌آوری
در آن همه تنهایی من چشم‌انتظاری تو
میراث چه مرگی را در چشم‌انتظاری تو
برای خود می‌چینم.
چه زیباست
که رنج تو برای تو باشد
و عذاب من برای خودم.

آنگاه که بسان ابری سیاه بر خود می‌بارم
چون جلادی بی‌رحم
آنچه را که به رگبار می‌بندم جوانی خودم است.
چون زنی بی‌وفا
از خودم خجالت می‌کشیدم
سرم را به سوی دیر رسیدن تو
در آغوش اخگر آتش خود نهادم
نه... آراگون عزیز... نه
سر جوانی من
با تراشه سنگ نامهربانی تو شکست
و حوصله شعرم در گلدان سفرهای بی‌پایان تو ریخت...
در انتظار هیچ ساحلی یافت نشدم
صدای می‌آید... صدای می‌آید
صدای می‌آید

آراگون من همیشه دیر می‌رسد
آن هنگام که من چون خفاشی شبگرد
آواز شب‌های دور را می‌نویسم
و چون راوی پی
خاطرات تلخم را برای دوستی
که بودن و نبودنش را مأیوسم
و آگویه می‌کنم.

و چون پرستویی پیر
تاریخ تمام لایه‌هایم را آرشیو می‌کنم
که در بیهودگی دستی
باد آنها را با خود برد
و چون زنی زندگی باخته
سرگردانِ فقلی هستم
تا با کلیدهای زنگار زده‌اش
سکوتم را بگشایم
به بیاضی رجوع کردم تا یادم دهد:
زندگی با همه سیاهی‌اش زیباست،
خوشبخت زنی است که در خواب خاکستری
بر باغچه‌ای از پنبه حکم براند.
خوشبخت زنی است
بر جانماز آفتاب
دعای روشنایی نمی‌خواند
و از شب، تاریکی‌اش را بر نمی‌گزیند
و مردی سیاه مست را
که با التماس بوسه‌ای
و عده دهد و بگوید
تا آخرین پرده سیاه‌بختی تو
تا خاکستر شدن اخگر آرزوهایت
تا پیر شدنت در سقرات جهنم
کنارت خواهم ماند و
کنارت خواهم ماند و
با همه رنج و عذاب بویت می‌کنم باور نمی‌کند.
به مردی باور نمی‌کند
با شرمی پیامبرگونه و ترس خورده
ساکش را از لیمو پر می‌کند
ببستون را به دوش می‌گیرد و
کلنگش را به دریا پرت می‌کند
و نگاهش را چون قمری پرواز می‌دهد.

با همه رنج و عذاب بویت می‌کنم باور نمی‌کند.
به مردی باور نمی‌کند
با شرمی پیامبرگونه و ترس خورده
ساکش را از لیمو پر می‌کند
ببستون را به دوش می‌گیرد و
کلنگش را به دریا پرت می‌کند
و نگاهش را چون قمری پرواز می‌دهد.

ای یار
قطره‌ای از بویت را بده
من بازگشته‌ام به اولین مکانم
حاشا می‌کنم
از نطفه خود که از خون باشم...
از تنهایی خود پشیمانم
از تنهایی خود دوری تو...
پشیمانم
پشیمانم از سرزمین
از شعرهایی که برای جنگ‌ها می‌سرودم
و به کاخ کله‌های بیهودگی گره می‌زدم.
عاصی‌ام

ای یار
قطره‌ای از بویت را بده
من بازگشته‌ام به اولین مکانم
حاشا می‌کنم
از نطفه خود که از خون باشم...
از تنهایی خود پشیمانم
از تنهایی خود دوری تو...
پشیمانم
پشیمانم از سرزمین
از شعرهایی که برای جنگ‌ها می‌سرودم
و به کاخ کله‌های بیهودگی گره می‌زدم.
عاصی‌ام

از آن روزهایی که
کرشمه طره غبارگرفته‌ات را
به شکسته شانه‌های بی‌نشان سپردم.
ژنرال فصل‌های مست سلطان شدم
و جوانمردی‌ام را پرت کردم
به لیست بزرگان دربار
و پرده‌ای برای شهامت‌م کشیدم
تا... ای یار

جز از پنجره‌های تو
نمی‌شود گلدان‌های ترک‌خورده این عشق را نگه داشت
توانم نیست
باز گل‌های بی‌بوی زندگی عشق بورزم.
رجوع می‌کنم
به کتابی
تا یاد بگیرم
نمی‌شود گلدان‌های ترک‌خورده این عشق را نگه داشت
توانم نیست
رجوع می‌کنم
به کتابی
تا یاد بگیرم

چگونه آغوشم را از اخگر آتشین پر کنم
و از سرزمین نرگس
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از

به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از

به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از

به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از

به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از

به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از

به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از

به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از

به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از
به آفتاب نامه بنویسم
پشیمانم از

گلدولده تو

شالوو حبیبیه و به شدار سامی



شالوو حبیبیه متولد ۱۹۸۴ است. اولین مجموعه شعرش، «کسی از اینجا عبور کرد» را با هزینه خود در سال ۲۰۱۲ چاپ کرد. برای کار و ادامه تحصیل روزنامه‌نگاری کرد. چهار سال بعد، انتشارات غزنوووس شش مجموعه شعر او را ناگهان و و یکجا منتشر کرد:

- ۱- کسی از اینجا عبور کرد
- ۲- کتاب گلوله‌های که هزار سال است شلیک شده است و چندین هزار سال است دنبال من می‌گردد
- ۳- باغبان زخم‌های داستایوسکی
- ۴- کتاب زمستان پنجره‌ها رو به شمال گشوده می‌شوند
- ۵- عشق به روایت قرآن
- ۶- مصرشناسی نوین

ده شعر از
شالوو حبیبیه

(از مجموعه شعر: کتاب گلوله‌های که هزار سال است شلیک شده است و چندین هزار سال است دنبال من می‌گردد)

به شدار سامی متولد ۱۹۸۴ است. اولین مجموعه شعرش، «فردا روز دیگری است» را در ۲۰۱۲ و با هزینه خود چاپ کرد. دومین مجموعه شعر او، «رفتن به سمت مرده‌ها» را وزارت فرهنگ کردستان در سال ۲۰۱۴ منتشر کرد. به شدار عکاسی هم می‌کند و گویا مجموعه شعر تازه‌ای آماده چاپ دارد.

ده شعر از
به شدار سامی

(از مجموعه شعر: فردا روز دیگری است)

شالوو و به شدار از شاعران نسل پس از تشکیل حکومت کردستان عراق هستند، نسلی که کودکی آن خاطراتی است مبهم از اردوگاه‌های مرزی و کشتارهای جمعی. این نسل هم جنگ داخلی (به تعبیر کردها: برادرکشی) را به چشم دیده و ترسیده، هم شاهد تشکیل حکومت اقلیم کردستان و سقوط و محاکمه و اعدام صدام بوده است. این نسل با چشم دیگری به شعر دیروز کردی می‌نگرد، شعری که بیشترین آمیختگی را با سیاست و استقامت و حتی شعار داشت و امروزه چندان خواننده نمی‌شود.

سیر غالب شعر کردی امروز را می‌توان با کمی تردید سیری سرگردان نامید؛ با شاعرانی که گاه بی‌مقصد و آگاهی کافی دنبال تئوری‌ها می‌دوند و بی‌منظور از جمنندی در ذهن، شعرهای هشتاد صفحه‌ای می‌سرایند، شعری تهی از لحن و ساختار و هر کوفت دیگری که شعر را شعر می‌کند. این شعر طبیعتاً یتیم است؛ نه شاعران شاعرانه به آن می‌پردازند، نه مردمان آن را می‌خوانند. امروزه همه شاعرند و وقت خواندن شعر ندارند، انگار! اما همیشه ساقه‌هایی هستند که در سایه می‌رویند و دنبال نور می‌گردند.

به روزه ناکره ای

در برابر تختخواب

که هر گلول‌های که می‌دود به تو می‌رسد
آن قدر بدبختم من

تو نمردهای هنوز
اما

بیمارستان تنگ است به تنم
تنگ است بیمارستان به تنم
...

تو رفته‌ای
و دلم آن قدر تنگ است
گلوله هم نمی‌تواند از عبور کند

میان تو و گلوله و من

خیالم از گلوله سریع تر به تو می‌رسد

کنار اگر بکشم خودم را توام خواهی مرد
کنار اگر نکشم من ات خواهم مرد

گلوله‌های در راه است
و ما
یا من خواهیم شد
یا تو



یک استکان چای بر روی میز

پیش از آن که چایی ات را بنوشی
سرت را بلند کن
و گلوله‌ای را ببین
که در خم شدنت
استکان را
از دست ات
خواهد انداخت

گلوله‌ای از سمت یک شهر

نپرس هیچ

نترس هیچ

یکی دو روز است گلوله سراغت را می‌گیرد
شهرها را طی کرده است و تمام کلمات را می‌شناسد

نپرس هیچ

نترس هیچ

من لک‌های روی بالشت را پاک خواهم کرد
من پتویت را خواهم شست

منم که به زنت خواهم گفت:
یکی دو روز بود

کلمه‌ای سرگردان
سراغت را می‌گرفت

نترسید هیچ

نپرسید هیچ

سرنوشت ما کلمه‌ای است که زبان کلمات را فراموش کرده است.
آنچه مهم است لک‌های روی بالش ماست، که دوست نداریم کسی
آن را ببیند، که کسی باید بیاید و آن را بشوید. پیش از آن که
شعر و ماه و بچه‌ها به اتاق ما برسند.

واپسین کلمات یک زن

بگذار بچه‌هایم را بخوابانم. پیاله‌ای چای برای شوهرم ببرم.
سیگاری بکشم. آخرین نامه را برای مادرم بنویسم. دندان‌هایم را
مسواک بزنم. حداقل بروم زیر باران و چترم را باز کنم، یا اقلاً این
شعر را به پایان برسانم و...

- ببخشید خانم. گلوله بیشتر از این نمی‌تواند منتظر بماند.

خیره ماندن از بالا به پایین
یا یک فیلم کوتاه یک ثانیه‌ای
یا: گلوله‌ای سخن می‌گوید

گذشتم از لای پنجره و دیدم بچه‌ای گریان و زن و مردی لخت
در رختخواب و زنگ تلفن و کراوات و کراوات و کراوات و کراوات و کاشی و
کاندوم و بسته‌ای سیگار و صدای عبور ماشین‌ها از بیرون و...

«عجب گلوله‌ی بدبختی بودم من!»

سومین بار
بار اول نیست می بینمت
می شناسمت
می شناسمت
بار اول که دیدمت، رهبر گفتم «سرت را خم کن» و خم که شدم
«عبدالخالق» را از پا انداختی.
جویبار کرده بودی.
و حالا دوباره پیدایت شده است
می توانم پنجره را باز کنم و مانند یک کلمه بزنم به کوچه و
منتظر چهارمین بار باشم
اما

تو نمی دانی چه کلمه‌ی خسته‌ای هستم من
بالش را روی دهانم بگذار
دست هایت اگر کثیف شدند
دستشویی زیر پله‌هاست.

گلوله‌ی خطا

نه. تو کسی نیستی که می خواستم او را بکشم
نه. من کسی نیستم که بتوانم تو را بکشم
آدرس اشتباه است
من اشتباهم

و تو نیز به اشتباه در رختخواب خوابیده‌ای
نخستین درس:

هرگز در رختخوابی نخواب
که مال تو نیست

گلوله همیشه در موعد مقرر خواهد رسید.

بارانی آبی

بارانی آبی ات را به دوست بخشیدی
دوستت کشته شد
بارانی تازه‌ات سوراخ شد

باران می بارید

خطایی در کار نیست
فقط قرار بود

کسی با یک بارانی آبی کشته شود

گلوله‌ی تو

وقتی شلیک کردی و از پنجره بیرون زدی و هیچ کس نفهمید
چرا می دوی
فقط یک لحظه دیرتر اگر...

مرا به بیمارستان بردند و دکتر گفتم: فقط یک لحظه دیرتر اگر...
گلوله را بیرون آوردند و من با دیدن گلوله
عاشق انگشتت شدم

بفرما

این هم گلوله‌ات
نمی دانم چه کارش کنم.

من شکارچی کلمه بودم
اما انسان شکارم کرد

یک روز مه‌آلود و تاریک

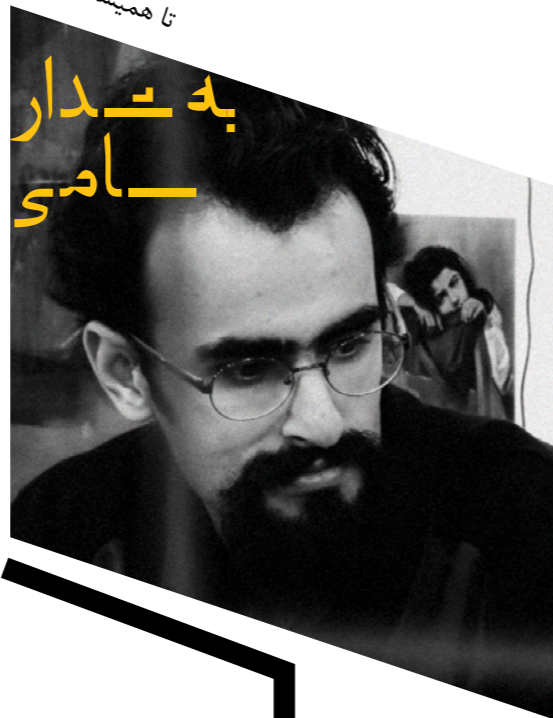
از هم وقتی جدا شدیم
گنجشکی
از آسمان سر ما گذشت
و من چیزی نگفتم
تو دست هایت لرزیدند.

کمی سکوت.

کمی ترس.

کمی انتظار.

تا همیشه!



به تدارک می‌آید

چمدانم. بله...

- این شلوغی نمی‌ذاره آدم استراحت کنه.
- کجا داری می‌ری پسرم؟

- خونه فقط برا یه نفر خوبه، دو نفر که بشن بهم می‌ریزه.
- کجا داری می‌ری پسرم؟
- جایی که بتونم تنها باشم.

- نگران می‌اندازی
نگران می‌شد.
- پدرت اگه زنده بود و می‌دید داری خودتو تو هچل می‌اندازی.
- خدا رو شکر که زنده نیست.

- من مادرتم.

- می‌دونم.

- پسرم!

- ...

- من مادرتم!

چطور باشم؟

برای امروز

نان

نیرو

و جا دارم

پول هست

فردا مهم نیست!

در جیبم به اندازه‌ی نشستن تو تریا و نوشیدن دو فنجان قهوه

تراشه‌های نور

من شعر می نوشتم وقتی تو آمدی.
من شعر می نوشتم وقتی تو عریان شدی.
من شعر می نوشتم وقتی تو رفتی.

یک روز پیش از قیامت

از همه چیز فرار کردم
روی سنگی نشستم
و کسی سیگارش را
همراه من روشن می کرد...

پس
همیشه کسی هست.

من، یا رفقایم

من ولگرد خیابونا بودم
کار خوبی نکردم،
حتی روزامو دور از خونه به سر بردم.
دو تا رفیق داشتم
شب‌ها

لامپ سردر خونه‌ها رو می شکوندیم
تا دنیا تاریک تر بشه.
جهان هم ساکت که می شد
من می خوندم
اون‌ها دست می زدند
و می گفتن: زمین کفش آدمه.

وطن

اون قدر که با تو خوابیدم
با زخم نه.
اون قدر که با تو رفتم
با خودم نه.
آن قدر که با تو مردم
با مرگ نه.

کد

زن گرفتم
تا تنها نباشم
بعد
بچه‌دار شدیم
تا تنها نباشیم.

زنم
در اتاق بغلی
ناخن هایش را لاک می زند
و کسی نیست
دستش را بگیرد.

من
سرم گرم کلمه است.

کودکی
در میان ما
کسی را می خواهد
که با او بازی کند.

ما تنها هستیم.
یک خانه‌ی خالی

داخل که شدیم
لامپ را روشن کردم
و چیزی نگفتم
او

لباس هایش را درآورد
و گفت:
کمی دیگر، دیر است.

دیروقت شب است

- پدر، دنیا خیلی سرده.
- می دونم پسر.
- پدر، دنیا اصلا سرد نیست. من الکی گفتم.
- می دونم پسر. تو الکی گفتی.

- پدر، داری فیلم می بینی؟
- بله پسر، دارم فیلم می بینم.
- پدر، فیلم در مورد همون زن لخته است؟
- بله پسر، فیلم در مورد همون زن لخته است.
- پدر، دیروز اون زن لخته از جلو خون‌ه‌مون رد شد.
- می دونم، پسر.
- پدر، من الکی گفتم، اون زن از جلو خون‌ه‌مون رد نشد.
- می دونم، پسر. تو الکی گفتی.

- پدر، تو آدم عجیبی هستی.
- مادرت هم یه بار همین حرفو زد، پسر.
- پدر، من خسته شدم.
- من هم، پسر.

گرداب خیال

شعرهایی از فرهاد شاکلی و...

فرهاد شاکلی، نویسنده، شاعر و پژوهشگر نام‌آشنای کرد، زاده ۱۹۶۱ است در قصبه شاکل استان کرکوک کردستان. او از پیشروان شعر مدرن کردی در دوران بعد از گوران است که در سال ۱۹۶۸ در اوج جوانی شعرهایش اینجا و آنجا در مجلات و جراید آن دوره منتشر می‌شد. نخستین کتاب مجموعه شعرش در پروژه کودتای پنهانی در سال ۱۹۷۳ چاپ شد. از آن زمان تاکنون آثار زیادی از او در حوزه پژوهش و به صورت مقاله، همچنین شعر و داستان از او منتشر شده است.

فرهاد ۱۹۷۰ وارد دپارتمان کردی دانشگاه بغداد شد. در سال ۱۹۷۴ به مدت یک سال به جنبش ملی کردها به رهبری ملا مصطفی بارزانی پیوست و در سال ۱۹۷۵ به سوریه رفت. در سال ۱۹۷۷ از سوریه به آلمان رفت و تا ۱۹۷۸ در آنجا بود و پس از آن در سوئد ساکن شده است. سال ۱۹۸۱ پس از سالی مطالعه در دانشگاه استکهلم، تحصیلات خویش را در دانشگاه افسالا در رشته زبان‌های ایرانی پی‌گرفت و بعد از اتمام تحصیل در همان دانشگاه به تدریس پرداخت.



کوره راه شک

درون لایه لایه شب
آبستن تصویر رنگ رنگ توست.
بر درخت شب
آویزان است
خوشه‌های بی‌رنگ خواب.
برای تسکین دل عاشق توست
اگر

که این صدای غمین تار
به گاهی و لمحهای
قطرات یاقوتی اشک را
درآمیخته با هقهق آهنگ
بر زه کمان می‌باراند.
این غریب آشنا را
چه کسی باز خواهد شناخت
در پس کوچه‌های بی‌پایان این سرا؟
فایدتی نخواهد داشت
تا روزگار، تاریخ و تاریخ‌تر شود
عبث است و بیهوده است
راه می‌جویم

به راهی ناآشنا و گم
از مهتابی
شعله شمعی
برگذار تاریکم
برگیر

تا روشنایش
مکرر شود
مکرر

در آینه شکسته دل.

برزخ ستاره و سنگ

در بیابان شراره‌های اخگر و آتش
غمین و دل‌شکسته و ملول
به فکر فرو می‌روی
و در بحر موج و بی‌کرانه و نیل‌گون
آرامشی

به تالم درونت
می‌بخشی.

بر می‌دوزی
قلب پاره‌پارهات را
تار به تار

با سرانگشتان اندوه و شک.
کوچندگان غروب
بی‌پاکانه پرمی‌کشند

تا با شاه‌بال خویش
سرخ‌ی افق را به هم درآمیزند.
روزی خواهد آمد آیا
که قلب بی‌پروبال من نیز
گوزه نور

یا درخت آتشی را
نشانه زود؟

به معبر دل
چشم می‌دوزی

که چونان پلکانی نامرئی
سرنهاده

بر دروازه مهتابی ظلمت
که نمی‌تابد

بر آن
کورسوی دور ستاره‌ای
حتی

و نه حتی
برق شمشیری از غلاف درآمده
عربانش می‌سازد.

آوار نور

خنکای نسیمی
حتی

از باغستان یار
نمی‌وزد

- به کوچگاه راز و رموز دلدار-
هرم تابستان حیات
از سبزینه بهار

در آرزوی ترنم بارانی است.
تو

پسر باد و بوران و توفانی
درونت جنگلی تشنه است
که هر شب

به خواب می‌بیند
باران بی‌قرار زمستان را.
در نگاهت

ظلمت شبی دریند
تک افتاده

چشم به نوری بسته است
تا از راه رسد.

شامگاهان
آواز مرگ

سر می‌دهی

آواز مختصر رودخانه‌ای که نعره می‌کشد
و افسانه زیستن دوباره را
در بال‌های سبزگونش

به پرواز می‌آرد.
می‌آویزی

واژه پولک‌های رنگ‌رنگ را
بر سینه سپیده دم

که در بیداری
به بار می‌نشینند

بسان بوته‌های آتش.

بدون عنوان

میان انگشتان تو
گیاه پژمرده‌ای هستم،
سایه‌ای بیگانه از خود

سنگ قبری بی‌مزار،
و فریادی هستم

حک شده بر شک و گمان.
در میان انگشتان تو

درختی هستم

تبر تیزی بر تشنگی‌اش تابیده
و حکایتی

که غربت روایتش می‌کند.

کاروان

در این مرز تنگ سراب‌گون
کوله‌بار بسته

رو به سوی فنا پیش می‌رود
رازها چون گردابی مرا در خود می‌کشاند

سرم گورستان زمان است
وطن بوران.

در این مرز سراب‌گون
سرنوشتم

شکی است رو به گمان

شهر خاموشان

آغوش

به باران بی‌پایان می‌سپارم
معشوقه رودخانه می‌شوم

گردون را با شکوفه می‌آرایم
شب را به روشنایی

یقین را به پرسش و شک
شهرخاموشان را به فریاد.

شهرخاموشان را به فریاد.
از تندر

جزیره‌ای برمی‌سازم

رفیق صابر

رفیق صابر متولد ۱۹۵۰ است در قلادزه عراق. از شاعران صاحب‌سبک و نوپرداز کردستان عراق است و دانش‌آموخته دکترای فلسفه از دانشگاه صوفیا- بلغارستان.

لطیف هلمت

سال ۱۹۴۷ در خانواده‌های مذهبی زاده شد، در کفری از استان کرکوک. وی تحولات شعری زیادی از سرگذرانده و آثار زیادی از او منتشر است.

ماه چیست؟
شاید زرده تخم دایناسوری باشد!
ابرها کجایند؟
آسمان را سراسر گشتم
اما پاره ابرهای گندمگون را
که دوستان کودکیم بودند نیافتم
آن پاره‌برهایی،
برایم می‌آوردند
شاید
که گل و نان و دبه‌های پلاستیکی را
ابره‌های دوران کودکیم را
برادرانم اسیر کرده‌اند
برادرانی که به جان هم افتاده‌اند.

شب را می‌توانم
بسازم
اما بسان چشم‌های تو
سیاه نمی‌شود.

خداوندا
تو را سپاس می‌گویم
که

انگشتانی برای نوازش
لبانی برای مکیدن و
دندان‌هایی برای گاز گرفتن
پستان دختران زیبا
به من هدیه کرده‌ای.

سرزمینم در ساکی جا می‌شود
اما وجب خاکی ندارم
دمی در آن بیاسایم.

چشم‌هایت چه آینه‌ای تاریکی بود
که من در آن افتادم.

گفتم چه بارانی!
اما پنجه‌های تو بود
که بر سر شانهام می‌باریدند.

از تار گیسوان دختران
خوش‌آوازترین گیتار می‌سازم.

ساعت همه لحظه‌ها را می‌برد
بی‌آنکه لحظه‌ای را
به کسی بدهد.

به کنارت می‌آیم
اما از یاد می‌برم
غم‌های کهنه‌ات را
به تو باز گردانم.

چه نسیم خوش رایحه‌ای وزید
این صبح
انگار از گیسوان تو گذر کرده است.

زمین‌شناسان هرچه دوست دارند بگویند
زمین تنها دو اقیانوس دارد،
و آن،
دو چشمان توست

چرا این شهر سوخته؟
شاید ژنرالی با آن
سیگار یا پیش را
روشن کرده است

مهجه کهف، شاعر سوری تبار

اندامم جای رزم تو نیست
پستان‌هایم
نه چشمه‌سارند و نه کوهستان
پستان‌هایم نه می‌خواهند پیشرو در انقلابی باشند
و نه اسیری در جنگی.

پستان‌هایم در پی عفو عمومی‌اند
آزادشان کن
مفتخر باشم
تا بتوانم

تا من با دستمال‌های آغشته به شیر
بی‌آنکه پرچم بر فرازشان برافرازم
آن را به معشوق دلبندم
هدیه دهم

اندامم میدانگاه جنگ تو نیست
پرچم؛ نه پر افتخار است و نه بی‌بها
نه سبب هراس تو است و نه راه ره‌ایت
گیسوان من

نه مایه پیشرفتند و نه سرچشمه زلالی آب
اگر رها با باد هم آغوش شود

یا پوشیده
از آفتاب نهران بماند
مرا از سرنوشت تجاوز نمی‌رهانند
دستانت را از زلفانم بردار
تا بتوانم گیسوانم را شانه زخم
تا دل خوش
بتوانم سرخوشانه به رنگشان بگیرم
تا بتوانند بر سینه معشوق دلبندم پریشان شوند.

اندامم جای رزم تو نیست
ران‌هایم شاهراه تو نیستند
رو به شهر ظلایی تو
شکمم انبار گندم تو نیست
فرزندانم هدیه سربازهای تو نیستند
کشتی گردشی تو نیستم به سوی زادگاهت
مرا بگذار دریاچه‌هایم را خوب بگردم
که میان جنگل‌های سرسبزم می‌درخشند
بگذار جامم را پر کنم و خالی کنم
از می یا از عسل عشق شیرینم.

اگر دنیای دیگری سر رسد
تو پوست پاره خواهی کرد؟
اندامم رزمگاه تو نیست
چگونه جرأت می‌کنی
دست بر آن جایی که من به تو راه نداده‌ام بگذاری
آیا خدا به تو چنین گفته است
دست بر آنجا بگذاری؟

اندامم جای رزمگاه تو نیست
از جنگ و جدال شرق و غرب عقب بکش
این یورش و محاصره را بشکن
تا بتوانم زمین را مهیا کنم
برای فصل گل‌های سوسن و نرگس
تا در این بهار
بتوانم

در کجاوه عشق
با معشوق دلبندم جشنی به پا دارم



شیرکو بیکه‌ر

وی پسر شاعر نامدار کرد فایق بیکه‌س است و سال ۱۹۴۰ در استان سلیمانیه چشم به جهان گشود. آثار پرشماری از او به بیشتر زبان‌های زنده جهان ترجمه شده و جایزه توخولسکی و شهروندی افتخاری ایتالیا به او اعطا شده است.

بگذار موبه‌موی گیسویت را بنویسم
تار به تار
آن غمِ درازِ محکوم به زندان را،
بگذار آن پارچه باریک خونین غروب قربانی را
یا آن جوانه درخت در احتضار بریدن
و یا آن طره سپیده دم را
با خاکستر کاغذ و
نم نم روح بارانیم تر کنم.
بگذار،
آن دردِ فرو خورده
در پروازِ ترس و هراس را بخوانم و
بادی بشوم
به هنگام مرگ در گیسوان تو
روزهایت را شانه بزیم.
در آن گیسوان
که هر روز گمانی برق می‌زند
در آن گیسوان
چون گردبادی بلند می‌شود
ترس
و مرگ
در آن سوی بالینت
دست به سوی شمشیر جهادگری دراز می‌کند!
در آن گیسوان
مہتاب شبی مجروح است
و خرمی فرو می‌ریزد.
انگشتانم بادِ وحشی‌اند
که در زردی تن ماه‌گونت،
در صحرای اندامت
در آن گندمزار کاکلت
چون پرتوهای روندهای، قدم می‌زنند
و شب‌های افسانه‌ای و نکبت که موبه‌مو حکایت از
ترورِ برگ و شاخه و
فواره خون تو است
ثبت می‌کنند.
در آن گیسوان
آبشاری زخمی است
و صدا می‌باشد.
در آن گیسوان
موج‌هایی دراز خوابیده‌اند

شعر را
بر اندام خود کشیده‌اند
و نفرین خدای تازه‌ای شده‌اند.
بگذار میان گیسوان ممنوعت
میان سر پر از تندر و ابرت
به ژرفای رنگ و بو و آواز پی ببرم.
در میان گیسوان ممنوع تو،
عشق ما پرسشی است
که در این روزگار
به سنگ و شمشیر زمان می‌سایدا!
میان گیسوان ممنوعت
قامت آسمان زنجیر می‌شود.
جنگِ زلف است و جنگِ زندانی نور و
جنگِ پنهان کردن بافته‌های بلند گیاهان خدایی و
جنگِ تن من.
موبه‌مو گیسوانت را می‌نویسم
تار مویی مرا به سوی خوابی می‌برد
و تار دیگری
نگاهم را به قامت تو حیران می‌کند
و تار مویی دیگر
مرا باد سردی می‌سازد
و دیگر مویی نیر هاشور بارانی
از آه سرد و صدای خسته‌ام.
گیسوانت روزنامه ممنوع وطن است
و شاخ و برگ درخت سیب حرام!
هر روز چشمانم را در تردد جاده می‌کشند
تا رقص برگ‌ها را نبینم
بادی فراری هستم
در آسمان حرامی ترورم می‌کنند
تا پرواز پرنده‌ای را به تماشا نشینم
گیسوانت هویت شعرم شده‌اند!
سرنوشت مختوم منند.
گیسوانت آرزویی شده‌اند
ابریشمین
گاه واژگان مجعدی می‌شوم آن را می‌بافم
و گاه خیال صافی
و گاهی نیز بویی کوچنده
و باری نیز در گهواره زلفانت

آرام ... جان می سپارم.
من نمی توانم کوهی که سنگ ندارد ببینم
من نمی توانم ابری که باران ندارد ببینم
من نمی توانم ریشه درد را بیرون کشم
من نمی توانم، هرگز نمی توانم
بی بال گیسوان تو پرواز کنم....
...

زمستان بود و
می نوشتم
به باران چشم دوختم،
سطرهای دفترم جوواره شدند
به جوواره چشم دوختم
واژگانم رودخانه شدند
به رودخانه چشم دوختم
آرزوهایم دریا شدند-
به دریا چشم دوختم
ناگهان گرداب خیال بر آمد و
مرا در ژرفای خویش فرو برد
اکنون من و قلم
دو ماهی عاشقیم
در دل اقیانوس

...
به بید مجنون نظر می کنم
گویی مادر است
در حیاط خانه
خمیده بر اندوه پاییز
به کوه نگاه می کنم
گویی پدر است نشسته بر شانه آزادی
شوریده بر قامت ستم.

راز...

«...دختر زیبا
تو نه شاعری، نه نقاش
من اما هر دو...»

چه کسی می داند
چشمانت هر شب
شعرها را دزدکی به من می رساند؟
چه کسی می داند
انگشتان توست
که نقاشی هایم را می کشد؟

اکنون
از روزی می ترسم
که چشمانت و انگشتانت
این راز را فاش کنند
به خیابان، کوچه و دنیا بگویند:
این مرد نه شاعر است
نه نقاش! «

بهار

نامش را شنیده بودم؛ همیشه. از همان روز شاید که چشم باز کرده بودم، به پچ پچ البته بیشتر. و باریک که می‌شوم در فکر به قول مادر، این نام را هیچ وقت بلند نشنیده بودم انگار، در آن سال‌ها که سال‌های نبود پدر بود. و در میانه خبر می‌آمد، این نام، آن سال‌ها، خبر بود اصلاً یا قسم. به سرش قسم می‌خوردند و دعا: «خدایا بیست سال از عمرم را به او ببخش.» مادر بزرگ می‌گفت و نگاه می‌کرد از پنجره به کوه، به کوه‌ها، که دور بودند و می‌لرزیدند در هُرم گرمای شهر.

«پدر بالاست.»

و طول کشید خیلی تا فهمیدم بالا یعنی کوه.

«به هیچ کس نگو... ولی قمقمه شو بابا حمل می‌کنه.»

«حمل» و «قمقمه» را نمی‌فهمیدم، ولی پرسیدم: آب کی؟

و برادر با چشم و ابرو اشاره کرد. به کوه، بالای کوه‌ها.

و یک روز که در ماشین قراضه‌ای نشسته بودم کنار مادر بزرگ و سمت راست رودخانه بود و سمت چپ کوه، و راننده که دوست پدر بود، در جاده باریکی می‌رانند که مارپیچ از میان دره می‌رفت.

«حالا نمی‌شد اینو نیاری؟»

مادر بزرگ گفت: «گفتم بیاد، شاید باباشو ببینه... بالاخره.» و دستم را از روی چشمم برداشت «گریه نکن... اومدی دیگه.»

رادیوی ماشین خش‌خش می‌کرد و زنی در میان باد انگار چیزی می‌خواند.

بیدار که شدم تاریک بود. پیاده شدیم. چیزی پیدا نبود و بوی روستا می‌آمد. مردی با چراغ‌قوه پیش رفت و ما دنبال دایره نور چراغش رفتیم که هرچه می‌رفتیم، نمی‌رسیدیم. بعد به خانه کوچکی رسیدیم که فانوسی در پنجره‌اش می‌سوخت. مرد، که دیدار نبود، در زد. در باز شد و دست زنانه‌ای فانوس بالا آورد. گیسوان ریزبافته بر شانه چپ و چهره‌ای که در لرزش فانوس لبخند داشت. مادر بزرگ سلام کرد. فانوس رفت. داخل شدیم. خانه فقط دو اتاق بود. پیچیدیم سمت راست. در باز بود و اتاق نور زرد داشت، تمیز بود، و بوی خوب فقیرانه‌ای می‌داد.

«خوش آمدین.» زن میان‌سالی کنار پنجره ایستاده بود. چشمان درشتی داشت و لبخندش نرم بود.

مادر بزرگ رفت. سه قدم شاید. و خم شد و گوشه پیراهن زن را که بلند بود، بوسید. زن خواست نگذارد. نرسید، و روسری مادر بزرگ را بوسید. بعد همان جا، کنار پنجره نشست. روی تشکی که نازک بود: «نوه‌تونه؟»

«پسر قمقمه است. دست بوس شماست.»

«بفرمایید. بنشینید.»

روز بعد صبح بود و کنار جوی آبی بودیم که سرد بود و مادر بزرگ روی تخته‌سنگ بزرگی نماز می‌خواند. من محو و مبهوت گل و گیاه و آن همه پروانه بودم که می‌چرخیدند و می‌رفتند و گم می‌شدند. مادر بزرگ نمازش را تمام کرد و فوت کرد سمت من و کوه و دره: «دست و صورتتو نشستی؟» و برخاست. و آمد کنارم نشست. سرم را خم کرد و خم که شد مشتت آب از جوی بردارد، سایه‌ای در جوی سرد افتاد.

«خوش آمدین.»

مادر بزرگ سر بلند کرد. آب از میان انگشتانش ریخت و صلوات فرستاد. مرد آن طرف جوی بود. با تفنگ و خنجر و دو قطار فشنگ. پاهایش از هم باز بودند، کمی، و سفت ایستاده بود. ابروهای پرپشتی داشت با چانه‌ای محکم، و لبخند. مادر بزرگ برخاست. رفت و خم شد دستش را بوسد. مرد دستش را عقب کشید

پدري براي تمام فعدول

به روز شاگره‌ی

و مادر بزرگ شانهاش را بوسید. من که نشسته بودم و نگاه می‌کردم فقط، کوه‌های دور و دره‌های نزدیک و رودخانه را از میان پاهایش می‌دیدم که آفتاب داشت روشنشان می‌کرد.

تابستان

زیر چادری زندگی می‌کردیم که پدر روی تپه علمش کرده بود. پایین تپه درخت‌های سپیدار بود و پایین‌تر رودخانه بود و نهار که می‌خوردیم به رودخانه می‌زدیم. ساعت‌ها در آب سبز و سرد دست و پا می‌زدیم و هیچ‌وقت هیچ‌کدام نفهمیدیم کی شنا یاد گرفتیم. سپیدارها سایه‌شان در آب کج که می‌شد، می‌دانستیم حالا از روستایی که به آن «کوهستان» می‌گویند، می‌آید و پیاده از کنار رودخانه به مهمان‌خانه‌اش می‌رود که بالای تپه بود. و ما تند و تند پیراهن و پیژامه‌های خط‌خطی‌مان را -چه بسا پشت و رو- می‌پوشیدیم و می‌دویدیم روی صخره‌ای که مشرف به جاده بود، که خاکی بود. و می‌آمد. آهسته و مطمئن. با گام‌های محکم، اما کوتاه. پشت سرش چند مرد مسلح، مهربان می‌آمدند. به صخره که می‌رسید، می‌ایستاد. با غرور نگاه‌مان می‌کرد و ما نفس در سینه تنگ شده، پاشنه‌های لختمان را به هم می‌چسبانیدیم و با دست راست سلام نظامی می‌دادیم. لبخند می‌زد. دستش را آرام بالا می‌آورد، تا کنار ابروهای پرپشت تاریخی‌اش، و سلام می‌داد. و نگین خنجرش برق می‌زد.

یک روز دستش را که پایین آورد، با صدایی آرام اما محکم گفت «تو اسمت چیه؟»

نگاهش به من بود. و من ذوق‌زده از صخره با پاهای برهنه پایین دویدم و روبرویش ایستادم. سرم تا لبه نیام خنجرش می‌رسید که از زیر شال کمرش بیرون بود. مثل هلال ماه.

دوباره گفت: اسمت چیه زبل خان؟

گفتم: من پسر «کوندک» هستم.

خندید: کوندک؟ و من نگاهم به قطار فشنگ‌هایش بود و سر تکان دادم.

گفت: اسمتو که نگفتی. ولی... ببینم پول داری؟

گفتم: بله.

گفت: کو؟ نشونم بده!

من من کردم و به پاهای لختم خیره ماندم: پیژامه‌ام آخه جیب نداره.

کاکلم را با انگشت‌های کوتاهش کمی به هم زد. خندید و برگشت سمت یکی از مردها: بیا به این بچه‌ها پول بده.

برگشتم و نگاه کردم به بچه‌ها که پابرنه از صخره پایین می‌آمدند.

پاییز

چند ماهی بود ولوله بود و مردم سردرگم. جنبش شکست خورده بود و همه سرگردان.

بیرون شهر، چادر بزرگی کنار خانه‌اش بود که با مهمان‌هایش در آن جا دیدار می‌کرد. آفتاب هنوز رمق داشت و نرفته بود، که مادر حالش ناگهان بهم خورد و مادر بزرگ گفت بروم دنبالش پدر که بیاید.

معلوم بود کجاست.

جلوی چادر داشتند آب می‌پاشیدند و بوی خاک خیس می‌آمد. یکی از نگهبان‌ها پیش آمد: «چی می‌خوای؟»

راه را تمام دویده بودم و نفس می‌زدم «مادرم! مادرم حالش بد شده! پدرمو می‌خوام.»

«پدرت کیه؟»

«پدر من...»

و پدر ناگهان از پشت چادر آمد «چی شده؟... الان می‌آم.» و برگشت.

این پا و آن پا کردم و دو قدم جلو رفتم. ورودی چادر باز بود و هیچ کس نبود. فقط او بود و هنوز لباس پیشمرگه به تن داشت، اما تفنگ و قطارهای فشنگ نه. خنجرش هم نبود. روی صندلی نشسته بود و با ابروهای پرپشت گره‌کرده‌اش نگاه می‌کرد، به صفحه شطرنج که روی میز بود. و روبرویش هیچ کس نبود.

زمستان

کت و شلوار تیره‌ای به تن داشت. مهمان‌خانه پر بود و ساکت بود. سکوت پر از نفس‌های حبس شده بود و او خسته بود. سرطان خسته‌اش کرده بود و باید می‌رفت، در پی علاج. و در آن شلوغی حرفی نبود. چند نفر آرام برخاستند. پدر هم آرام برخاست، و از دور نگاهم کرد که برخیزم. او هم برخاست. کوتاه‌تر به نظر می‌آمد در آن لباس و خسته‌تر. و من حس می‌کردم لباس‌هایش نیز خسته‌اند، به تن خسته‌اش. نگاه و ابروهای پرپشتش اما همان بود که بود؛ محکم ایستادنش هم. و دست دادنش که داشت دست می‌داد با مردها که داشتند می‌رفتند. نگذاشت کسی دستش را ببوسد. پدر به مقابلش که رسید، به پدر گفت: «بمون. کارت دارم.» و پیشاپیش مردها بیرون رفت. روی پاگرد پله‌ها ایستاد و رفتن مردها را نگاه کرد که نزار و خسته از پله‌ها پایین رفتند و آستین پدر را کشید و و رها کرد و رفت طرف نرده‌ها که پایینش استخر بود. پدر رفت و کنارش ایستاد. معلوم بود نمی‌داند با دست‌هایش چه کند. سرش را به سمت پدر کمی پایین آورد و چیزی گفت. نمی‌شنیدم. و باز حرف زد. و سر تکان داد. پدر سر پایین انداخت و بعد خم شد و در دست‌های خودش گریه کرد. و او صدایش ناگهان بلند شد «کوندک!... خجالت بکش. محکم باش.» و گریبان پدر را چنگ زد. تکان داد. یک‌بار. و پدر شانه‌هایش لرزید و بعد خم شد دستش را ببوسد. و او دستش را پس کشید و برگشت به سمت استخر که خالی بود: «مراقب بچه‌ها باش. کوه‌ها و دره‌ها منتظرشان هستند.»

بهار

هلیکوپتر در آسمان ابری چرخی زد و شیون هزاران مرد و زن شهر را لرزاند. کوچه و خیابان فقط جمعیت بود که یتیم شده بودند ناگهان و می‌دویدند سراسیمه و گریان. هلیکوپتر برفراز شهر چرخید. چند بار. و آمد سمت استادیوم. باز چرخید و باد آمد و گردوخاک شد. هلیکوپتر فرود آمد. مردم از هم گسیختند و باد پیچید و باران از آسمان ناگهان ریخت. حالا فقط پره‌های هلیکوپتر پیدا بود که فرار سر مردها و زن‌های گریان می‌چرخید هنوز. و بعد تابوت روی شانه‌ها لغزید. موج برداشت، و رفت. در باران و سرود و مشیت و هق‌هق. از خیابان گذشت. به کوچه رسید. کوچه مردم به تپه می‌رفت. و تابوت همچنان بر دست‌ها و شانه‌های خیس و خسته بالا رفت. از تپه به کوه. بر موج گریه. زیر باران. مادر بزرگ گفت: نه... پدرت نبود. ملامصطفی بود. نشناختی‌اش؟ بارزانی!

* این متن جهت ویژه‌نامه‌ای برای کتاب «بر تازک طوفان» (ملا مصطفی بارزانی به روایت مطبوعات) نوشته شده است. آن ویژه‌نامه و این متن هرگز چاپ نشدند.

** کوندک: قمقه



گام‌های لرزان رمان‌نویس عراقی برای شناخت «دیگری»

نیکبخت اباذرپور



و التوزیع» آن را در صد سالگی اشغال عراق توسط بریتانیا (۱۹۱۷م.) منتشر کرده، از جمله اقداماتی است که شاید با هدف آشنایی بیشتر جهان عرب با این زن خارق‌العاده صورت می‌گیرد.

کتاب، روایت خود را با رنگ و بویی عربی آغاز می‌کند؛ جایی که مشربیه‌ها و طاق‌های قوسی، تنگاتنگ هم قرار گرفته‌اند و آفتاب خاورمیانه‌ای در لابه‌لای عطر قهوه عربی و بخورهای معطر هندی روی پیرهن نازک بانوی بلند قد انگلیسی می‌تابد. میز بل (Ms. Bell) قهرمان داستان «خاتون بغداد» است.

اعتماد و اتکاء شاکر نوری در این کتاب بر اسناد و مدارک تاریخی مانع خیال انگیزی و گاه مبالغه‌آمیز نثر او نشده است.

میز بل در روایت شاکر نوری، دختری جسور از طبقه بورژواست که هوس ماجراجویی او را حتی لحظه‌ای به حال خود وا نمی‌گذارد. با این همه وقتی سخن از عشق به میان می‌آید در سیمای یک ژولیت تمام عیار رخ می‌نماید و با هنری کدوگن، کارمند کنسولگری انگلیس در تهران نرد عشق نیز می‌بازد.

آری، گرتروید بل را که ما تنها یک جاسوس می‌شناسیم در روایت نوری همه توانایی‌های لازم و خارق‌العاده در برنامه‌ریزی و کشورسازی را نیز دارد. اما آنچه در این اثر بیش از سایر نوشته‌ها در مورد بل به چشم می‌آید زورآزمایی او در راه عشق است. چنانکه بعد از اینکه هنری از اسب می‌افتد و کشته می‌شود گرتروید دل به مرد



گرتروید بل (Gertrude Bell) معروف به مادر عراق، ۱۴ ژوئیه ۱۸۶۸ در کانتی دورهام (County Durham) انگلستان به دنیا آمد. او زنی جسور بود که دامنه‌ی علائقش از کوه‌نوردی تا باستان‌شناسی را شامل می‌شد، اما در نهایت یکی از زنده‌ترین مأموران «سازمان اطلاعات و امنیت خارجی بریتانیا» (SIS) در دوران جنگ جهانی اول شد. گرتروید در سال ۱۹۱۷ به‌خاطر خدمات شایسته به میهن خود نشان امپراتوری بریتانیا را، که رتبه‌ی شوالیه‌گری است، دریافت کرد. زیرا توانست سرنوشت‌سازترین عملیات «کشورسازی» و «کشورزایی» را در خاورمیانه انجام دهد. او و توماس ادوارد لورنس

(Thomas Edward Lawrence

(۱۶ اگوست ۱۸۸۸ - ۱۹ مه ۱۹۳۵) باستان‌شناس، افسر نظامی، دیپلمات و نویسنده بریتانیایی، معروف به لورنس عربستان توانستند با برنامه‌ای دقیق، قبیله‌های عرب را برای دوره کوتاهی متحد کرده، علیه دولت عثمانی به شورش وادارند و در نهایت دولت‌ها و کشورهای جدیدی را سامان دهند. بنابراین بیراه نیست اگر گرتروید بل را لورنس عراق بدانیم.

در سال ۱۸۹۳ گرتروید مأموریت یافت به عنوان مشاور سفیر برای شش ماه به ایران رفته، اوضاع سیاسی، اقتصادی



متأهلی به نام ریچارد داوونی وایلی می‌بازد و با این عشق ممنوعه ناممکن چندان سپری می‌کند تا مرگ دامن عشق دوم او را نیز می‌گیرد.

کتاب داعیه آن را ندارد که لزوماً تاریخی و مستند باقی بماند، با این حال نویسنده کوشیده سیر حوادث در رمان چنان پیش نرود که گویی تنها راوی حدیث نفس یک شخصیت تاریخی است، و بی‌اعتنا به وقایع سیاسی مهم گرداگرد او.

این تلاش البته گاهی حالتی شعارگونه و غیرقابل باور یافته است، نظیر صحنه‌ای که گرتروید و لورنس عربستان با هم شام می‌خورند و دیالوگ میان آنها بیشتر شبیه تفاخر کودکانه دو تن به دانسته‌هایشان در مورد مردم خاورمیانه و باورهای آنان است.

روش‌های بیان شجاعت گرتروید بل گاهی به شدت شرقی است، مثل آنجا که مشخص می‌شود ظرف ژنرال مود را به ویروس وبا آلوده‌اند و میز بل تلاش می‌کند ژنرال را نجات دهد، اما سرانجام موفق نمی‌شود. (ص ۲۸) گاه نیز به نظر می‌رسد جذابیت‌های داستانی شخصیت گرتروید بل، بر خود نویسنده اثر کرده است. گویی شاکر نوری نمی‌خواهد باور کند که به هر حال گرتروید یکی از افراد شاخص دوران استعمار است. در کتاب نوری، گرتروید بل به شدت دغدغه‌مند پیشرفت و فرهنگ عراق است. منتقدان به استناد همین بخش‌ها، کتاب را بزک کردن دوران اشغال آمریکایی‌ها می‌دانند. این رویکرد به ویژه آنگاه مشهود است که راوی قصد دارد ماجرای توافق سایس-

و اجتماعی کشور را بررسی و گزارشی تهیه کند. او بهار ۱۸۹۳ راهی تهران شد. در آن زمان Frank Lascelle (شوهر خاله ناتنی او/ شوهر همسفر گرتروید بل) سفیر انگلستان در دربار ناصرالدین شاه بود. گرتروید در تهران روابط عمیقی با شرق‌شناس و کنسول آلمان «فریدریش روزن» و همسر او برقرار کرد. آن دو بهترین معلم گرتروید برای شناخت ایران بودند. او در ایران برای اولین بار در زندگی مردی دل باخت: شاهزده‌ای به نام «هنری کدوگن» که از کارمندان سفارت انگلیس در تهران بود. در بحبوحه آن عشق آتشین، هنری بر اثر حادثه سقوط از اسب جان سپرد.

گرتروید مدتی در ایران زیست و حاصل علاقه او به فرهنگ ایران به ویژه حافظ دو کتاب «Persian Pictures» و «The Hafez Poems of Gertrude Bell» بوده است. اما او برای بسیاری از ایرانیان نام و چهره‌ای ناآشناست؛ مگر آنان که مطالعات عمیق تاریخی، به ویژه درباره خاورمیانه دارند یا اخیراً در بازار سیاه فیلم‌های هالیوودی فیلم «ملکه صحرا»

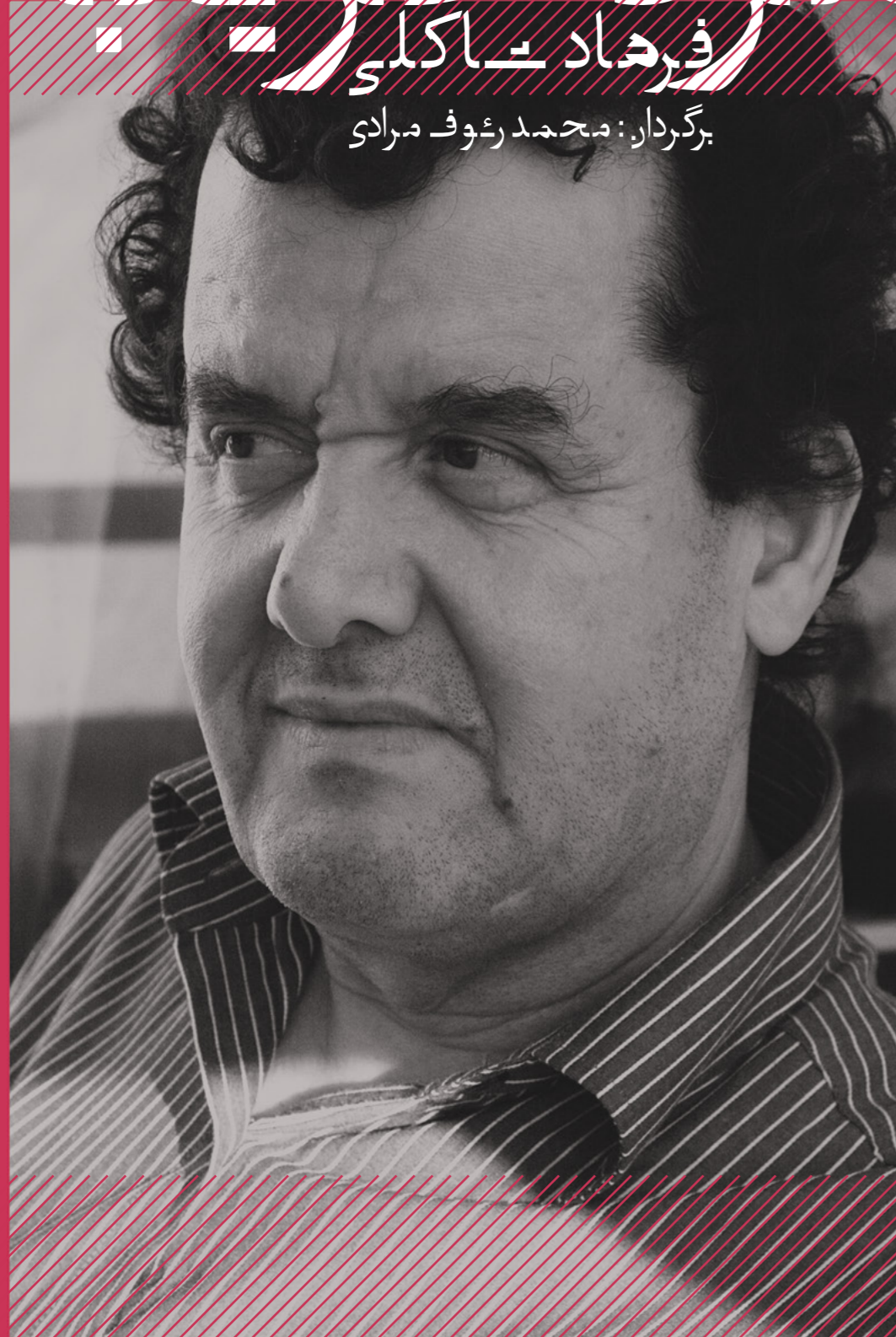
(Queen of the Desert) (فیلم-درامی به کارگردانی ورنر هرتسوک، تولید ۲۰۱۵) با نقش‌آفرینی نیکول کیدمن را دیده‌اند و بابت طهرانی‌های دشداشه‌پوش دوران ناصری و کج‌سلیقگی طراح لباس فیلم خندیده‌اند.

گرتروید برای اعراب به خصوص عراقی‌ها، قدری بیش از ایرانیان آشناست؛ ولی نه آنچنان که وی فردی کاملاً سرشناس برای اعراب شمرده شود. کتاب «خاتون بغداد» نوشته شاکر نوری، نویسنده عراقی که «دارالکتاب للنشر

صرد غریبه

فرهاد شاکلی

برگردان: محمد رفوف مرادی



پیکو را و می‌کوشد تصویری را که از گرتروود در ذهن عراقی‌ها نقش بسته تغییر دهد. اینجا مطلب چونان گرهی ناگشودنی در هم می‌پیچد. در نهایت میز بل به بانویی اقتدارگرا تبدیل می‌شود. (ص ۱۴۸)

شخصیت پدر گرتروود در این رمان هم قابل توجه است و این بخش‌های کتاب تجلی توفیق نویسنده در پیوند دادن تناقض طبع مودیانه و جاسوسی گرتروود در کنار حس انسانی دختر-پدری است. برای نمونه این بخش از داستان که شرح نامه‌ی پر از دغدغه‌ی گرتروود به پدر است:

پدر عزیز! هنوز چهره‌ی آن سرباز مجروح را در ذهن دارم که به هر بدبختی بود بلند شد و از من پرسید آیا انقلاب شریف حسین پیروز می‌شود خانم بل؟ در چشمانش حزنی عمیق دیدم. پیروزی آسان نیست پدر؛ اما آنان به ما امید بسته‌اند و ما هم نمی‌خواهیم آرزو و باورش‌شان به امپراتوری را از بین ببریم. (ص ۱۵۰)

البته نویسنده کوشیده است که داستان وجهی تخیلی نگیرد و تا حد امکان بازتابی از اشخاص و مکان‌های مستند تاریخی باشد، با این حال گاه ناچار شده برای پیوند دادن اجزای داستان از شخصیت‌های تخیلی نیز بهره‌گیری.



یونس سناریونویس، نعمان فیلم‌ساز، هاشم مسئول سالن نمایش در غرناطه و ابوسقراط، فیلسوف بغدادی نمونه‌هایی از این شخصیت‌ها هستند که هر یک به نحوی رابط دو دنیای متفاوت احساسی و کاملاً عقلانی گرتروود بل در مأموریت او در عراق هستند.

واکنش‌ها رمان شاکر نوری یکسان نبوده، هرچند نفس این موضوع قابل تأمل است که نویسنده‌ای خاورمیانه‌ای، فارغ از فویبای معمول در خاورمیانه نسبت به غریبان یا عکس آن، سراغ شخصیتی جنجالی می‌رود و فضا و دنیای او را با لابی شرقی برای خواننده‌ی عرب قابل فهم می‌کند. اما از نگاه به این کتاب و قصد رمان‌نویس از پرداختن به این موضوع دو برداشت متفاوت به وجود آمده است: یکی برداشت آنان که این رمان را گامی شجاعانه برای شناخت دقیق «دیگری» دانسته‌اند. دیگر، نگاه بدبینانه‌ای که می‌انگارد این رمان چیزی نیست جز توجیه و تقدیس چهره‌ی زشت استعمار.

یکی دو روز بود که از بستر مریضی برخاسته بودم. منگ و بی‌حال می‌آمدم و می‌رفتم. خودم را ضعیف، لاغر، عصبی و بی‌قرار می‌دیدم. با همان حال نزار سرکی به اتاق کارم کشیدم. میز کارم پر از کاغذ و کتاب و نوشته‌های ناتمام و فرهنگ واژگان مختلفی بود... (با آن پاهای باریک و ناتوان چگونه تحمل این بار سنگین را دارد؟)... چشمم به تخت خواب که افتاد به ذهنم خطور کرد روی آن دراز بکشم و کمی خستگی از تن به در کنم. برای همین تخت را توی اتاق کار گذاشته بودم که هر از گاهی روی آن دراز بکشم تا از خواندن خسته نشوم. کتابم را دست می‌گرفتم، می‌رفتم روی آن دراز می‌کشیدم و شروع به خواندن می‌کردم. گاهی چرتکی هم می‌زدم. تردید را کنار گذاشتم و روی پهنای تخت دراز کشیدم...

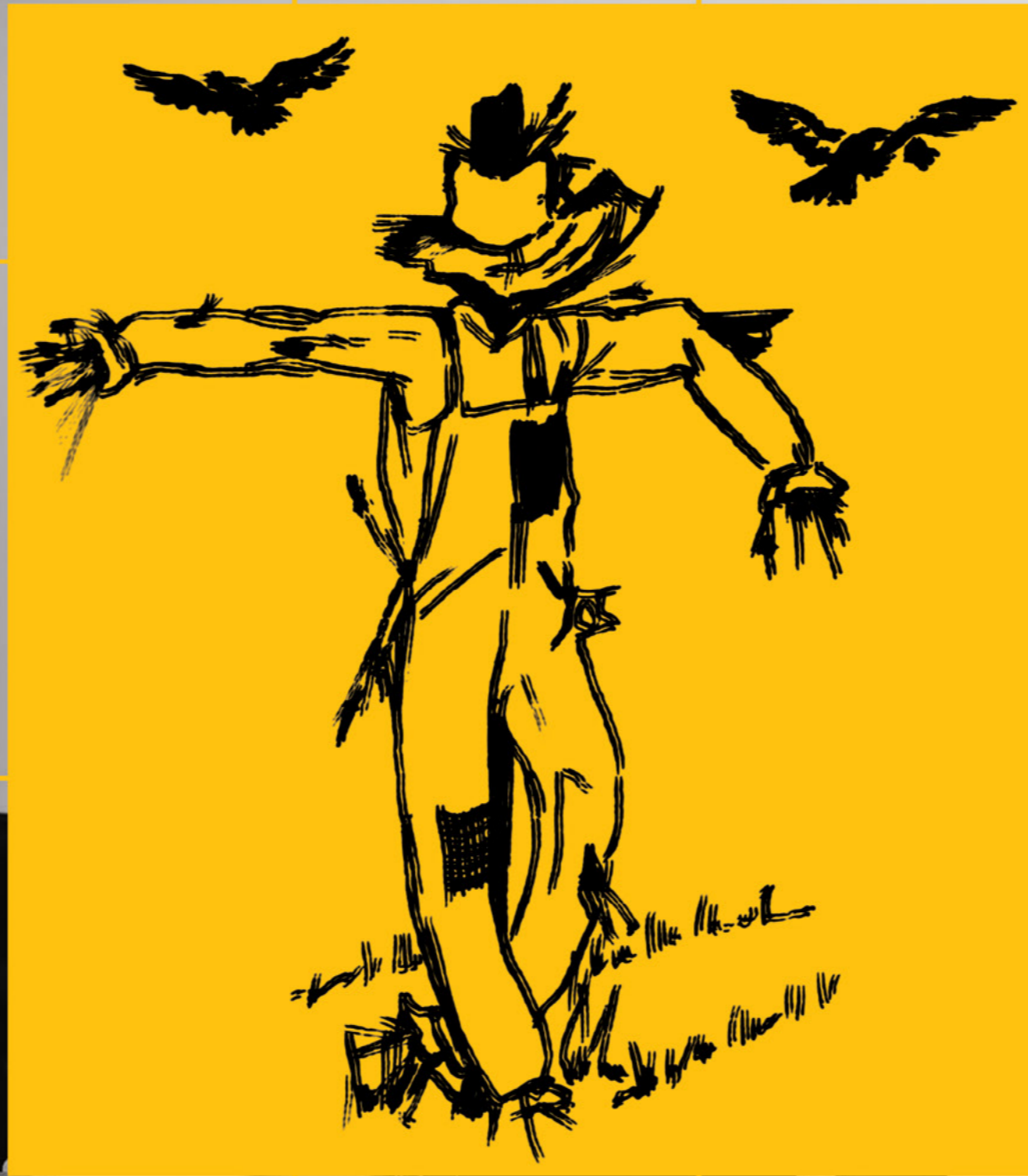
نمی‌دانم زمان زیادی گذشته بود یا کم، میان خواب و بیداری - اگر پرده‌ای حایل این دو باشد من همان پرده را هم نمی‌دیدم... هذیان می‌گفتم. گاهی نیز پلک بر هم می‌زدم. در کوچه بالایی منزل ما سروصدایی می‌آمد. چنین پنداشتم که مردم در آمد و شدند و دارند از خرید و یا از سرکار برمی‌گردند. به گوشم آمد عده‌ای دارند کردی حرف می‌زنند... (یعنی امکانش هست خودشان باشند؟ چگونه به این زودی برگشتند؟!)... سروصدا کم کم دور شد، انگار که خیلی دور شده باشند که دیگر صدایی به گوشم نمی‌آمد. زیاد طول نکشید مجدد همان سروصدا در کوچه که نزدیک اتاق بود بلند شد... زیاد اهمیت ندادم. میان خواب و بیداری بودم. نه اینکه کامل خوابیده باشم و یا اینکه بیدار باشم. پلک برهم می‌گذاشتم و می‌گشودم. بار دیگر سروصدا بلند شد... این بار دقیق‌تر گوش دادم. شنیدم عده‌ای داشتند به زبان کردی حرف می‌زدند. آره این طور بود. کردی حرف می‌زدند... از صدایشان معلوم بود به طرف منزل ما می‌آمدند. گویا خانمم نیز همراهشان بود. نمی‌خواستم بلند شوم و در را به رویشان باز کنم. امروز صبح قبل از اینکه بیرون بروم باهاش دعوا شده بود. ازش عصبانی شده بودم. و نزدیک بود به روش دست بلند کنم و بزمنش. صدا هی نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. (اگر آنها باشند حتما کلید همراهشان هست و دیگر لازم نیست من بروم و در را رویشان باز کنم)... من هنوز میان خواب و بیداری بودم.

فکر کنم صدای باز شدن در را شنیدم. گویا داخل شدند. اما از سمت اتاق بالایی رفتند. و از پشت اتاقی که من در آن بودم گذشتند. گویا من را فراموش کرده بودند... من هم اهمیت ندادم. نمی‌دانم زیاد طول کشید یا کم... انگار خوابم پریده بوده... می‌خواستم برخیزم و از اتاق بیرون بروم... در اتاق به آشپزخانه باز می‌شد. می‌خواستم

بلند شوم، اما زورم می‌آمد و از کسالت نای بلند شدن نداشتم. دوست داشتم فقط توی جایم دراز بکشم و غلت بزنم. ولی به خودم زور زدم و بلند شدم. دست بردم کلید لامپ اتاق را روشن کنم. دیدم روشن نشد. رفتم طرف چراغ مطالعه آن هم روشن نشد، به خودم تکانی دادم و رفتم طرف آشپزخانه و کلید لامپ آنجا را زدم، آنجا هم روشن نشد. خیلی تعجب کردم. گفتم حتما برق رفته. ولی لامپ هود روشن بود. چایی صبح هم روی اجاق بود و داشت برای خودش می‌جوشید. نفهمیدم جریان از چه قرار است و چرا لامپ‌ها روشن نمی‌شوند. اگر برق رفته بود بی‌گمان باید لامپ قرمز رنگ هود هم روشن نباشد. برق که برود هیچ چراغی روشن نخواهد شد. اگر هم برق هست پس چرا بعضی از لامپ‌ها روشن نمی‌شوند. پس چرا نیمی از لامپ روشن است و نیمی دیگر خاموش؟ احتمالا هنوز کامل بیدار نشدم. خیلی گیژ و بیژ بودم. سروصدایی از اتاق خواب به گوشم می‌آمد. به سوی اتاق خواب رفتم. اتاق به هم رخته و آشفته به نظرم رسید، بالش‌های تخت به این سو و آن سو افتاده بود و سر جای من مردی دمر در افتاده بود. به نظرم آمد مریض باشد. یا که درد می‌کشید. همسرم بالا سرش خم شده بود و در گوشش نجوا می‌کرد. نزدیک مرد شدم و به سر و ریختش نگاهی انداختم. غریبه بود. نمی‌شناختمش. اما به گمانم همسرم او را می‌شناخت. به چشم زنی روسپی زنم را نگاهی انداختم. عصبانی شد. هیچ کدام نمی‌خواستیم جنگ و دعوا و داد و بیداد صبح را از یاد ببریم. به شدت ناراحت شده بودم از اینکه می‌دیدم مردی غریبه این گونه در اتاق خواب ما و روی جایی که من هر شب روی آن می‌خوابم، خوابیده است. رفتم و کنارش نشستم. یک پاکت شیر هم روی تخت بود. سرش باز شده بود و گویا کمی از آن خورده‌اند. پاکت شیر را برداشتم، خواستم آن را سر کشم. بعد خواستم آن را به سروصورت مرد غریبه بپاشم. پاکت را سر جایش گذاشتم. اتاق تاریک شد. لامپ اتاق خواب نیز مانند بقیه از کار افتاد. نگاه دیگری به مرد غریبه انداختم. مردی کم سن و سال و لاغر و بی‌بنیه بود. هر دو دستش در خشتکش فرو کرده بود. انگار جایی از بدنش درد داشت. من به شدت احساس حقارت کردم. خیلی عصبی و دیوانه شده بودم. پشت گردن مرد غریبه را گرفتم و به شدت تکانش دادم. از روی تخت بلندش کردم و اندختمش توی پذیرایی. زنم خیره نگاه می‌کرد و تکان نمی‌خورد. انگار که چنین برخوردی را بر نمی‌تابید. پذیرای هم تاریک بود... منم گیژ و بیژ بودم... گویا هنوز میان خواب و بیداری بودم. با مشت و لگد به جان مرد غریبه افتادم.

محلله مستترکها

شیرزاد حسن
برگردان: محمد رفوف مرادی



آن صبح زودی که مردان چلبی برای بذرپاشی جمع آمدند...

صبحی دیگر و روز تازه‌ای بود، آسوده خاطر و سرمست به هر چهار طرف خود نگاهی کرد و در آن دشت، بادی به غبغب انداخت... در دل با خود گفت:

امسال تمام زمین‌هایم را بذر می‌پاشم، تمام انبارها را صاحب می‌شوم، انبار گندم، جو، عدس، نخود، برنج... در بازارهای سبزه و میوه‌جات به قیمت تمام اقلام می‌خندم. زیر زمین‌هایم را از گونی‌های سرخ و آبی پر می‌کنم و حبوبات همه دنیا از آن من خواهد شد. پایتخت را تسخیر می‌کنم... امسال همه چی یکی به ده است... زمین‌هایم در اطراف شهر از تمام دشت‌ها پر بارترند...

تا آنجا که چشم می‌دید نگاه کرد:

-آه... اگر تا آخرین قله کوه از آن من بود!

سرش را بالا گرفت... چشمش به آسمان دوخته شد. حیران و مبهوت... جز هزاران پرنده و بالنده و پرنده کوچنده چیز دیگری ندید. آسمان پوشیده از پرنده و سیاه می‌نمود... بلند و دور با سرعت کنار هم در پرواز بودند... از دور تشخیص نمی‌داد که اینها چه نوع پرنده‌ای هستند...

-اکنون فصل کوچیدن چه نوع پرنده‌ای است که من بی‌آگاهم؟

دستار و کلاه از سر برداشت و سرش را خاراند... انگار که پرندگان تمام دنیا گرد هم جمع شده و به آسمان آن دیار کوچیده بودند... آسمانی که بالای زمین‌های چلبی بود.

-عجبا!

به حمه (کوتاه شده محمد) مترسک رو کرد و با حرص و حسرت از مزدر دلسوزش پرسید:

- حمه.. فصل کوچ کدام پرنده است؟

- سرورم... اطلاعی از کوچ پرنده‌ها ندارم.

- بی‌خاصیت!... چرا همین جور اونجا خشکت زده... کاری بکن.

- مگر چه شده قربان؟

- مترسک... اگر این‌گونه پیش برود و این بالنده‌ها بر زمین بنشینند تا فردا از تمام بذری که پاشیده‌ایم چیزی باقی نمی‌ماند.

- سرورم! اوقاتت را تلخ نکن... دوست داری صد مترسک برات بنشانم... مترسک‌هایی که حرف بزنند... به جای تو به پرنده‌ها تف اندازند؟

- دمت گرم حمه... جز تو کسی را ندارم...

نگاهی به بالا انداخت و تفی حواله پرنده‌ها کرد. باد تف را به صورتش برگرداند. دستمالش را از جیب در آورد تف را پاک کرد... دستمالی که حاج ملا شیخ شیروانی میرزا بیگ از مکه برایش آورده بود...

- برایم تعریف حمه که پرنده و بالنده و ... همه آنهایی که داری پر و بالند و پرواز به چه درد این دنیا می‌خورند؟ بذر و دانه جمع می‌کنند و بجاش از بالا فضله می‌ریزند... چه حکمتی در بودن این پرنده‌های بی‌همه چیز و لعنتی هست؟

□ هیچ... سرورم.

مترسکی و دو تا و سه تا... چهار... بیست... سی... چهل... اینجا و آنجا...

-عجبا!

پرنده‌های لعنتی ترسی نداشتند. روی زمین چلبی فرود می‌آمدند و بذر پاشیده را جمع می‌کردند و روی موج می‌زدند، از آسمان که چه عرض کنم انگار از غیب می‌آمدند، از جایی نامعلوم و نامشخص... دسته‌ای برمی‌خواستند، دسته‌ای دیگر فرود می‌آمد... صدای پر پروازشان نه اینکه حمه را بلکه صدها مرد با جرأت را به وحشت می‌آورد... حمه کاری ازش ساخته نبود. چپ و راست سنگ می‌انداخت و بد و بیراه می‌گفت... چلبی هم گه گیجه گرفته و هی دستانش را تکان می‌داد و از زمینش حراست می‌کرد... بدان امید که اجازه ندهد پرنده‌ها روی زمین بنشینند... بدبخت بود... بدبخت بود...

شب فرا رسید، اما حمه مترسگ در آن دشت برای حراست، زمین را ترک نکرد. زیر کپر نشست و تا صبح به پرنده‌های تمام کره زمین بد و بیراه گفت، نمی‌دانست این پرنده‌های لعنتی از چه گونه‌ای هستند و از کجا آمده‌اند. آن قدر ناراحت و عصبانی بود که خوابش نمی‌برد. گاه گاهی چشمش می‌رفت، اما زود هوشیار می‌شد... دم دم‌ای صبح خواب به چشمش رفت. اما صدای پرواز و داد و فریاد پرنده‌ها از خواب پراندندش...

- باز برگشتند. ای لعنت به شما... ای شاهین و عقاب و باشه‌ها کدام گوری هستید... این نامردها کجا خوابشان برده؟

بی ترس و وا همه بر زمین فرود می‌آمدند...

تازه آفتاب بر آمده بود که چلبی با ماشن پیکابش از دور گردو خاک بلند می‌کرد و می‌آمد. تا رسید از ماشین پیاده شد. هرچه نگاه کرد حمه مترسک را ندید. از بس در آن دشت پرنده‌ها در هم می‌لولیدند و خاک و خل بلند بلند کرده بودند. به

سختی حمه را دید و به کمکش شتافت... نزدیک و نزدیک ترش شد... به زمین بذر پاشیده‌اش به دقت نگاه کرد. چهار نعل می‌تازید. یکی از کفش‌هاش از پاش در آمد، بر نگشت پاش بکند. به وسط زمین رسید... چشمانش را مالید و حیران حمه را نگاه می‌کرد... با تنه مترسک‌ها خسته و رنجور به جان دیگر مترسک‌ها افتاده بود. سر و دست و پای آنها را لتوپار می‌کرد... با پا و مشت تکه‌تکه‌شان می‌کرد... تف به روشن می‌انداخت و آنها را به باد لعنت و نفرین و فحش گرفته بود... با مترسک به جنگ مترسک رفته بود... مترسکی بود که دیگری را می‌دراند و در هم می‌ریخت. با پا و دست مترسک‌ها پرنده‌ها را می‌تاراند. بر شانه و سر و گردنش پرنده‌ها می‌پریدند و از پشت سر روی زمین دانه‌های بذر را می‌بلعیدند. چلبی از پشت حمه را گرفت. آرام نمی‌گرفت. قرار نداشت. خودش را از چلبی جدا می‌کرد. از هر سو دست تکان می‌داد و با خود حرف می‌زد و بد و بیراه می‌گفت. میان آن گردو خاک و در زیر سایه هزاران پرنده فکر می‌کرد خود چلبی هم مترسکی است که در آن روح دمیده‌اند. او را گرفت و به زمینش زد... با لگد و مشت به جانش افتاد... به پرنده‌ای می‌مانست که بر جسد کلاغی مرده نوک می‌زند... دستار و دستمال چلبی به گردن و صورتش افتاد... پرنده‌ها نیز از این ظفر شادمانی می‌کردند و کارناوالی راه انداخته بودند... بی‌شرمانه جیک و ویک سر می‌دادند و چهچه می‌زدند و بر سرو سیمای حمه و چلبی می‌ریدیدند...

چلبی همچون دیوانه‌ها در آن دشت فریاد بر می‌آورد و می‌نالید... از صدای ناله و فریادش صدها پرند برمی‌خاستند و باز می‌نشستند، برخاستن و نشستن... همین... حمه مترسک به خود آمد که چلبی فریاد بر آورد:

- پدر سگ.. سگ پدر سگ... پد... پد... پد... پ... مترسک مترسک پدر... چکار به مترسک‌ها داری... چرا خرد و خمیرشان می‌کنی...؟

چلبی میان خاک و خل برخاست. دستش را روی خشتکش گرفته بود و تف بود که به صورت حمه می‌انداخت... حمه که دیوانه شده بود، دهانش کف کرده بود، چپ و راست و دوان دوان و پی در پی به سوی پرنده‌ها سنگ می‌انداخت، به آسمان بلند پوشیده از پرنده تف حواله می‌کرد. چلبی هر دو کتفش را سفت گرفت و با تمام توان تکانش داد. به خودش آمد. حمه مترسک مانند بید جلوش می‌لرزید... مانند برگ درختی... چلبی که دیگر

خرچین فحشاش ته کشیده بود در پایان صدها فحش، فریاد زد:

- ماچه خر، دیوس، تو مگر کری؟

آنگاه حمه مترسک دهانش را پاک کرد و زبانش به تته پته افتاد و همراه با قورت دادن آب دهانش گفت:

- سرورم مرا ببخش... معذورم... این بالنده‌های بی‌همه چیز قدرم را نمی‌دانند و مرا به تمسخر گرفته‌اند!

□ آخر چون خود تو هم یه پرنده بی‌همه چیزی. یک گنجشک کورا!

- سرورم آخر تا به حال نشده من مترسکی بسازم، بالدار یا پرنده ازش نترسد... در حیرتم.

- ساکت باش. چیزی نگو. برو ببین لنگ کفشم کجا افتاد زود برایم بیار. برام پیدا کن. زود باش. با همان پای بی‌کفشش از پشت لگد به ماتحت حمه می‌خواباند... طوری که انگار می‌خواست کونش را پاره کند... حمه لنگ کفش را پیدا کرد، برگشت. آن را جلو پای چلبی گذاشت. خم شد، با هر دو دست هر دو پای چلبی را گرفت. پایش را بلند کرد یک پایش را که تنها حمه مترسک و دیگر مزدورانش مزه آن را دریافته بودند در کفش انداخت. طول کشید تا توانست کفش را در پایش جفت‌جور کند. حمه عرق سیاه و سفید می‌ریخت. بادی از او در رفت، چلبی فهمید، ولی عصبی‌تر از آن بود که بخندد، به خاطر آن پرنده‌های بی‌همه چیز که به زمینش یورش آورده بودند خون خونش را می‌خورد. از عصبانیت می‌لرزید، زبانش در کام خشک شده بود. با عصبانیت و عجله به طرف ماشینش رفت. با صدای ماشین و بوقش صدها و هزاران پرنده پریدند. سکوت آن دشت را پراند. حمه مترسک در کنار مترسک‌های شکسته‌اش زانو بغل گرفت. از آنجا تکان نخورد، آنجا که چلبی پای مبارکش را در لنگ کفشش فرو کرده بود و به ماتحت حمه لگد انداخته بود. به غیرت آمد. برخاست. رو برگرداند و به خاک و غباری که ماشین چلبی راه اندخته بود نگاه کرد. چلبی دشت را به جا گذاشت:

- چرا این جوری تنهام گذاشت؟

همانجا میان بازوان ده‌ها مترسک شکسته و زیر باران ریدمان هزاران پرنده نشست و به فکر فرو رفت... فکر رضایت خاطر چلبی و از بین رفتن هزاران پرنده دنیا... رضایت خاطر چلبی هم رضایت خداست...

به شهر رسید. مزدورانش را جمع کرد. شیرفهمشان کرد که ساکت باشند. ساکت و غمگین دست در دست قفل کردند. هر کدام از کوچه و راهگذری راه افتادند. هر دری را می‌کوبیدند. یک و دو... ده... در و دروازه‌های کهنه و شکسته خانه‌های گلی بود که یکی پس از دیگری باز می‌شد. ده‌ها پدر گرسنه و غمگین و عصبانی و سر و ریش اصلاح نشده و سر و سیما غم گرفته در خانه را به روی مزدوران چلبی باز می‌کردند. پشت سر هر پدری، کودکی مف آویزان شده و کثیف و ژولیده و آب دهان آویزان شده و زردی بر چشم نشسته و گرسنه... گردن باریک و پا و دست باریک نگاه می‌کردند و سرشان را می‌دزدیدند، ترس و گرسنگی چشمانشان کل کشیده بود، کوچه به کوچه خانه به خانه. نه گروهی از کودکان گرسنه و ترس خورده و شرمگین، بلکه مانند گروهی مترسک سوار ماشین پیکاب چلبی شدند، با تکان‌های ماشین شهر را پشت سر گذاشتند، تنها چیزی که نگاهشان را می‌دزدید گرد و خاک لوله شده و ماریچ گون غباری بود که از عقب، ماشین چلبی به جا می‌گذاشت. به زمین بذر پاشیده شده رسیدند. همه مترسک هنوز در آن زمین دشت، در میان کارناوال پرنده‌ها افتاده بود... چلبی از ماشین سر بیرون برد و داد زد:

«بیا نره خر، بیا این مترسک‌ها را پیاده کن.»

با عجله رو به چلبی رفت، چلبی از ماشین پیاده نشد... رو به بچه‌ها کرد: «دماغوها... نگذارید یک پرنده روی زمین فرود بیاد... غروب بر می‌گردد حق دستتان را... به پدرتان می‌دهم بچه‌ها چیزی نگفتند.»

«گوش کنید. شما هم مانند مترسک‌ها نباشید، هر کدام از شما باید نگهبان خوبی باشید، وگرنه چیزی عایدتان نمی‌شود، مانند دهل تکان به خودتان بدهید و اینجا را محشر کبرا بکنید... این گونه نباشید پرنده‌ها شما را نیز مترسک فرض کنند.»

بچه‌های ترس خورده و شکم خالی... چشمان بی‌روحشان تکان نمی‌خورد... همه با عجله بچه‌ها را یکی یکی آغوش می‌گرفت و آنها را از ماشین پیاده می‌کرد. بعد خودش پرید روی عقب ماشین و تمام قوطی‌هایی که پشت ماشین بود به طرف بچه‌ها پرت می‌کرد. بچه نمی‌توانستند قوطی‌ها را در هوا بگیرند... هر کدام خسته و غم گرفته قوطی خود را دست گرفت، همه به‌شان دستور داد قوطی‌هاشان را پر از سنگ ریزه بکنند

و آن را با هم تکان بدهند. بعد از آن همه از ماشین پایین پرید و دستور داد:

«هر کدام از شما در جایی قرار بگیرید و قوطی‌هاشان را تکان بدهید و اجازه ندهید حتی پرنده‌ای پرشکسته هم روی زمین بنشیند.»

بچه‌ها باز لب به سخن نگشودند. گردنشان به حدی باریک بود که وزن سرشان را به سختی تحمل می‌کرد.

چلبی نگاهی به همه‌شان کرد:

«شما که همه‌تان مانند مترسک‌اید!»

فریادی بر آمد و هر بچه‌ای رو به جایی که بهشان گفته شده بود دویدند.

سر آخر تف دیگری به پرنده‌ها انداخت و گاز ماشین را گرفت... همه مترسک پی خاک و غبار لاستیک‌های ماشین افتاد، نفس‌نفس زنان دستش به قفل ماشین رسید و خودش را بالا کشید. اما ناگهان دستش ول شد و با کون به زمین خورد. بلند شد و دوباره پی ماشین افتاد. چلبی بیشتر گاز داد... همه سرعتش را زیاد کرد اما دستش به قفل ماشین نرسید، چلبی با وجود غمی که بر دلش نشسته بود داشت همه را بازی بازی می‌داد و از آن لذت می‌برد و می‌خندید... همه از میان خاک و خل بلند شده از ماشین گم شده بود. چندین بار ترمز کرد و دوباره گاز گرفت تا بلاخره همه دستش به قفل ماشین رسید و به آن چنگ زد، انگار دستش به قفل کعبه رسیده باشد. چلبی با این سر به سر گذاشتن غمی به باد داد و دل سیری خندید، از آینه ماشین همه را نگاه می‌کرد تا اینکه همه جاگیر شد... در آخر در عقب ماشین نشست. بعد از آنکه از صدای دسته‌های پرنده که در هم می‌لولیدند و آرام قرار نداشتند دور شدند... و چیز دیگری دیده نمی‌شد، بچه‌ها هم خیره غرق نگاه کردن غبار بلند شده از ماشین شده بودند. ده بچه ترس خورده و رها شده در آن دشت برین میان پرندگانی که به شمارش نمی‌آمدند، قوطی پر از سنگ ریزه را تکان می‌دادند، هر بچه‌ای، خواب یک درخت پلاستیکی می‌دید، سینه سوخته پرندگان و آب آویزان دهان کودکان چون مترسک بر دو پا خشک زده، چشم به آفتاب دوخته... چه آفتابی؟ آفتاب در نگاهشان قرص نان برشته‌ای می‌شد، یا نشانه طلاگون ارابه‌ای و یا زردی رنگ لچک دایه و دستبند طلایی دست دختر چلبی.

نزدیک غروب... پیش آنکه هوا گرگ‌ومیش شود، پیکاب چلبی به دشت رسید. این بار همه فرمان

ماشین در دست داشت و چلبی کنار دستش نشسته بود و به سیگارش پک می‌زد، با عجله پیاده شدند، با سرعت به سوی بچه رفتند، عجیب... به جای ده کودک ده مترسک بی‌جان را دیدند، کنار هر مترسکی قوطی‌ای پر از سنگ ریزه! که هر ده نفر رو به آفتاب غروب خیره مانده بودند که از کرانه افق تن خسته‌اش را دراز کشیده بود، چلبی یکی بعد از دیگری به مترسک‌ها نزدیک می‌شد، با ترس و لرز بر سر وسیما و پا و دستشان دست می‌کشید... کی باور می‌کرد؟ به جای موی سر خاشاک و گیاه خشک! به جای استخوان کتف و گردن تخته چوب! به جای دو پا دو استخوان، چوبی دراز، به جای دو دیده پر از غم و شرم و ترس دو تیله شیشه‌ای زرد گون که برق می‌زدند، چلبی با دو چشم وحشت زده به همه نگاه کرد و پرسید:

«پس بچه‌ها کجایند؟»

«سرورم... شاید فرار کرده باشند.»

«کجا؟»

خدا می‌داند... قربان آنها ده کودک معصوم و مظلوم و مطیع نبودند، ده بچه شیطان بودند...!

«به خدا قاطری!... الاغ! آنها با کون نفس می‌کشیدند... شیطانی چی و زهرمار چی؟»

«امر امر شماست سرورم!»

«خب، این مترسک‌های پوشیده را کی ساخته؟»

«جز خود آنها چه کس دیگری می‌تواند درست کرده باشد؟ نه... من مطمئنم این کار خود آنهاست. مگر ما آنها را تنها جا نگذاشتیم؟»

«آن بچه‌های ضعیف و لاغر که از گرسنگی نا نداشتند راه بروند چگونه این مترسک‌ها را ساختند! نه معقول نیست.»

«یعنی سحر و جادویی در کار هست... سرورم تو به این جور چیزها باور داری؟ مبادا جادوشان کرده باشند.»

«دهانت را ببند با این مزخرفات بافتنت... وقت این گه خوردن‌ها نیست»

«من باید حالا ده بچه را به پدر و مادرشان تحویل بد هم»

«خب چرا اوقات را تلخ می‌کین؟»

«اگر ناراحت نباشم و سخت نگیرم چه کنم سگ پدر؟ می‌خواهی برات برقصم؟... اکنون به جای ده بچه، ده مترسک جلوم هستند.»

همه مترسک همیشه مطیع و سر به راه با دهانی خندان گویا که یاد چیز خنده‌داری افتاده باشد گفت:

«قربان کاری نداره. از آب خوردن هم سهل تره. به

جای ده بچه، ده مترسک بهشان برگردان... چه کسی جرأت دارد حرفی بزند!

چلبی سر بلند کرد و پرنده‌ها نگاه کرد و با خشم گفت:

«مترسک‌ها را پشت ماشین بنداز.»

خورشید در حال غروب به پرتقالی رسیده می‌مانست. پرتقالی که بچه‌های مترسکی دیده‌اند، اما آن را مزه نکرده‌اند. این بار نور آفتاب خاک‌و‌غبار را زربین می‌کرد و... خورشید دم غروب بر بلندی‌ها تابیده بود... ده مترسک بچه در پشت ماشین روی هم افتاده بودند. هزاران پرنده بر سر آنها چون چتری به رویشان سایه انداخته بود انگار که می‌خواستند قلب و روح بچه را به آنها باز گردانند. با فریادی جگرسوز آسمان را هم به سوز انداخته بودند گویا که برایشان لالا می‌خواندند. چلبی از شیشه سر بیرون برد و هی تف به روی پرنده‌ها می‌انداخت. پرنده و بالنده‌های دنیا را نفرین می‌گفت. بی‌درنگ باران فضله باریدن گرفت سرو صورت چلبی را فضله پوشاند. سریع سرش را به داخل آورد، از سر خشم و ناراحتی و بی‌آگاه از خویشت، دستش را مشت کرده به سر همه حواله کرد، طوری که کلاه و دستمال از سرش افتاد... او خندید... بی‌آنکه بفهمد چرا...! فردا که شد حیرت و ناباوری مانند آسمان همه شهر را گرفته بود... هرگز چنین نبوده و در تمام عمرشان هرگز هم نشنیده بودند، آن شب شکم هیچ کس سیر نشد و کسی با شکم سیر نخوابید... اولین بار بود که تمام پرنده‌های شهر شب بیدار ماندند و جیکیدند و سروصدا کردند و تا صبح خوابیدند... جیکدن و خوانندی پر سوز و درد. مردان کهن و پیران شهر گفتند:

«ندیده و هرگز چنین نشنیده‌اند، و هرگز نشده شب پرنده‌ای بیدار بماند... بی‌گمان رنج و بلایی نابهنگام در راه است یا پیش آمده.»

برای روز دوم نیز چلبی ده بچه دیگر با خود برد تا زمین را از شر پرنده‌ها نجات بدهد. غروب ده مترسک را به شهر بازگرداند... روز سوم نیز ده بچه را برد و باز غروب مترسک برگرداند... روز چهارم... پنجم... بیستم... چهلم... صد... دو صد... دوصد مترسک... بچه... مترسک... بچه... مترسک... بچه... مترسک... بچه... مترسک... بچه‌ها... مترسک‌ها... مترسک‌ها... مترسک‌ها... بچه‌ها... از آن محل بزرگ مترسک‌ها... محل... دو... سه... وای از تمام محلات مترسک‌ها... مترسک‌ها... بچه‌ها... مترسک‌ها... مترسک‌ها... مترسک‌ها...!

غروب پروانه

برشی کوتاه

از فصل سیزده

رمان «غروب پروانه»

پنجمینار علمی

پرگردان به فارسی:

محمد رشوف مرادی

در آن زمان که عشاق میان جنگل و ساحل رودها برای خود کپری ساخته و سکویی برپا داشته بودند، زمان گریز و فرار بود. شیرازه مملکت به طرز غریبی از هم پاشیده شده بود و حکومت با همسایگانش درگیر جنگی خانمان سوز بود. سربازان زیادی از میادین جنگ فرار می کردند و در میان کوهها و بلندی های کوهستان پی سرپناهی می گشتند. روستاهای بسیاری ویران شده بود و ساکنین آن از هراس خشم و خشونت حکومت به سوی مناطقی دور از دسترس نظامیان حکومتی می کوچیدند. پیشمرگها در کوهها و نقاط حساس و سخت مقر می ساختند. عشایر چادر نشین جنوب هم به سوی شمال رو آورده بودند و شماری از خوانین و شیوخ نیز که با حکومت سر ستیز پیدا کرده به کوهها پناه برده بودند. کوههای سخت و صعب العبور، صحرای محشر شده بود و همه گریزندگان را در خود پناه داده بود. آن کوهها همیشه بهشت شورشیان و مبارزین بوده و سرکش و استوار به همین منوال پایدار مانده است. چنان پر فراز و نشیب و ناهموارند که لشکریان شیطان هم می توانند تا ابد میان صخرهها و درهها و تنگه های آن پنهان بمانند. نصرالدین بونخوش که او نیز از فراریان به آن دیار بود با دیدن آن همه کوه و دره و صخره و جنگل و رود به وجد آمده و شگفت زده شد. او تنها عکاس شهر کوچک بود که به سنگ صبور عاشقان شهر شهرت یافته بود و حکومت به اتهام خبرچینی او را تحت تعقیب قرار داده بود. او پستی مبارزین کوهستان به شهر بود و نامه های عاشقانه و پرسوز مردان کوه را به معشوقه گان گرفتار عشق آمده در شهر رد و بدل می کرد و بدین سبب او نیز از شهر گریخته و به کوه پناه برده بود. نصرالدین مسحور آن همه زیبایی کوهستان شده بود. وی هنگامی که از میان کوهها با بغلی از نامه مردان عاشق به سوی شهر سرازیر می شد، می دانست چنین کاری برای او خطرناک است و بین مرگ و زندگی تار مویی بیش فاصله نیست. اما دل به دریا زده، این راه پر مخاطره را به جان خریده بود. وی در طول راه صحنه های فجیعی می دید. گورهای دسته جمعی، لاشه های لاشخور خورده و سرهای بی تن و تن های بی سر واستخوان آدمیانی که معلوم نبود به چه جرمی جز عاشقی، چنین به روزگارشان رفته است. ده به ده و شهر به شهر نامه می رساند و نامه می گرفت. و میان راه می دید که کشور به گورستانی بزرگ بدل شده است... گورستان مبارزین پیشمرگ و مجبورین به خدمت اجباری نظام... و عاشقان مورد خشم واقع شده رسم و سنت و آیین... همه جا گورستان عاشقان شده بود. عاشقانی که قربانی خشم سنت و دین و عشیره و و راهزن و مخبر... شده بودند. نصرالدین گاهی که در آن راهها و گذرگاهها آمد و شد داشت جایی جز گورستان نمی دید و به جایی آباد و شهری بر نمی خورد. وی هنگامی که در خلوت عکاس خانه و آتلیه اش روی نگاتیوها و تصاویری که ثبت و ضبط کرده بود دقت می کرد بسیار اندوهگین می شد و غمگانه به خود نهیب می زد: بسی دیر شده و من چه دیر به یاد این عاشقان افتادم.

بی شک نصرالدین پیش از فصل قتل و عام عشاق، حتی پیش از آنکه به چنین خیالی دست یابد، در پی راه نجاتی افتاده بود. او دیار به دیار و شهر به شهر و منطقه به منطقه رفته، سر از خانه ارباب و خان و ملا و شیخ در آورده بود و دست به دامان مردان سیاسی و رهبران احزاب و روشنفکران مدنی شده بود. اما هیچ دستاوردی به دست نیاورده بود. حتی با رفقای مبارزش سخن به میان آورده بود، ولی آنها همه براین باور بودند که عشق با شرافت و منش مبارزین منافات دارد... اکنون گاهی با نخوت و عصبانیت، که در آن تلخی و ندامت موج می زند می گوید: «نجات آنها کار من نبود، بلکه کار کل بشریت بود» گاهی دیوانه وار قهقهه سر می دهد و می گوید: «دروغی بیش نبود. و دروغ هر قدر هم فریبنده باشد، امکان ندارد نتیجه ای از آن حاصل شود.» امروز می دانم که نصرالدین دیگر آن مرد سابق نیست. این روزها وی آن قدر غرق هوس و شهوت شده و آن قدر با زنان بدکاره و لکاته دمخور شده که دیگر عشق راهی به درونش باز نمی کند. روزی از غیظ به من گفت: «تو همیشه از پروانه برای من تعریف می کنی، پروانه... پروانه... پروانه... فکر نمی کنی خود پروانه هم دروغی فریبنده و زیبا بیش نیست؟ اصلا می دانی او در چه زمانی زندگی می کرده؟ آره؟ نه، تو هیچ نمی دانی.

نمی شود میان دریای خروشان کینه تا این حد ضعیف بود!... نمی شود. من گناهکارم.» نصرالدین همیشه می پندارد من دارم داستان گناهان او را می نویسم. او ساعتها در آتلیه کوچکش از خشم و کینه و اندوه تلنبار شده اش در آن روزگار سخن می گوید. او چون سرگشته ای حیران در میان کوه و دشت و شهر و روستا عمری سپری کرده بود، و انواع خشم و کینه و قضاوت را دیده بود که می گفت: «در آن زمان حتی ادیان هم با هم سر ستیز داشتند، اقوام و ملل از هم بیزار بودند، و همیشه اکثریت در پی نابودی اقلیت بود. حزب با حزب، ایل با ایل با هم سر جنگ داشتند و در پی انتقام بودند. همسایه دشمن همسایه بود، برادر در خانه برادر خود را می کشت... آه! چه روزگار غریبی بود...» او با بیزاری و نفرت بی پایانی دست تکان می داد و بی وقفه حرف می زد. به وضوح مشخص بود که آزار و رنج گذشته روحش را فسرده است....

چهره‌ها در هزارتو گالری ۱

وان صدیق، از نسل هنرمندان جوان کردستان عراق در حوزه هنرهای تجسمی است. متولد ۱۹۷۴ در سلیمانیه و دانش‌آموخته رشته نقاشی از دانشکده هنرهای زیبای همین شهر. او سپس به آلمان رفت و تحصیلاتش را در رشته هنر در این کشور ادامه داد. کارهای او در نمایشگاه‌های انفرادی و جمعی در عراق، آلمان، اتریش، بریتانیا و فرانسه به نمایش درآمده است. دنیای انسان‌های گمشده، به ویژه زنان با تأکید بر حالت‌های متفاوت و خودکامی آنان از جمله ویژگی‌های شاخص آثار او هستند.





193

191

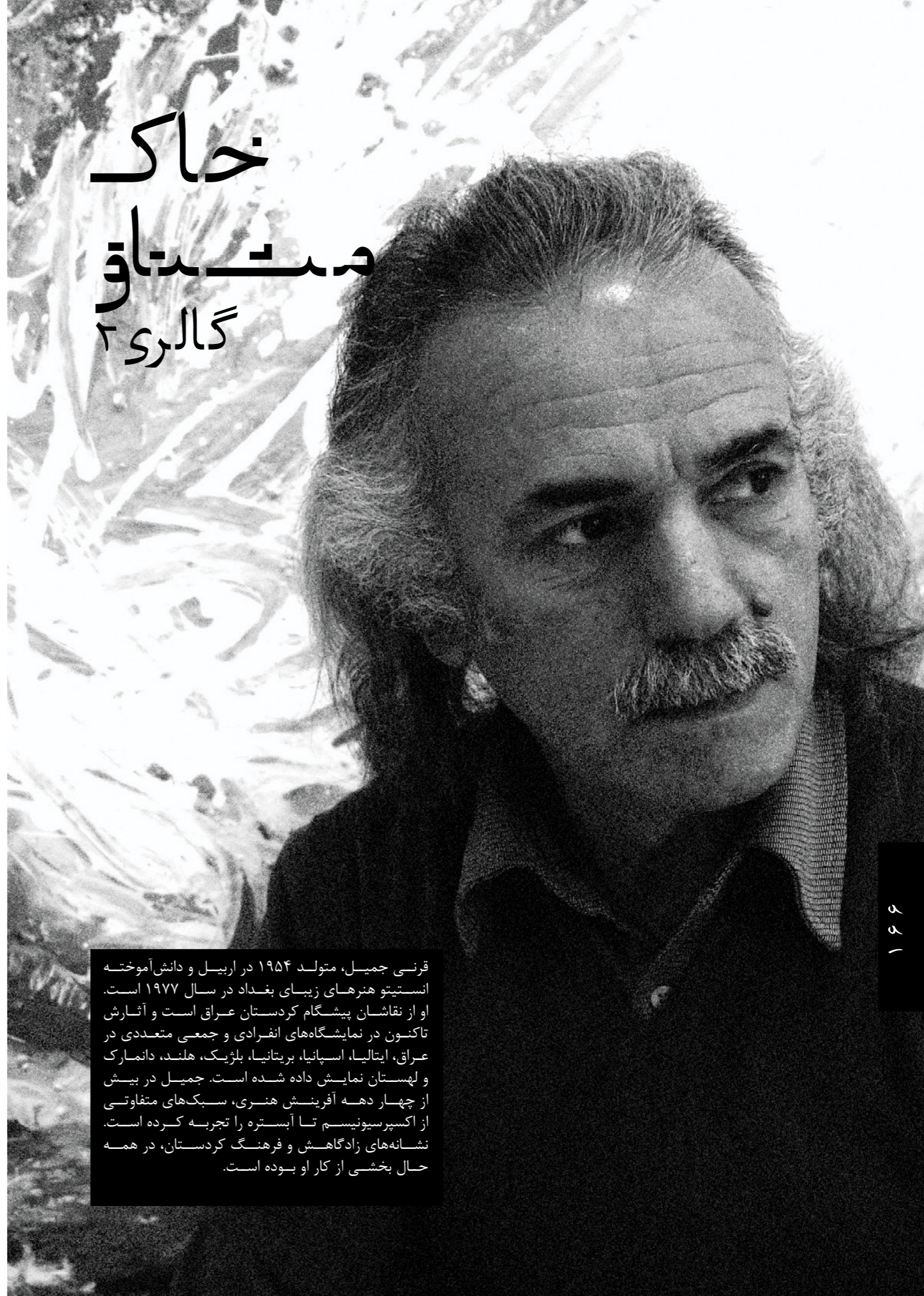




خاک

مستعار

گالری ۲



قرنی جمیل، متولد ۱۹۵۴ در اربیل و دانش‌آموخته انستیتو هنرهای زیبای بغداد در سال ۱۹۷۷ است. او از نقاشان پیشگام کردستان عراق است و آثارش تاکنون در نمایشگاه‌های انفرادی و جمعی متعددی در عراق، ایتالیا، اسپانیا، بریتانیا، بلژیک، هلند، دانمارک و لهستان نمایش داده شده است. جمیل در بیش از چهار دهه آفرینش هنری، سبک‌های متفاوتی از اکسپرسیونیسم تا آبستره را تجربه کرده است. نشانه‌های زادگاهش و فرهنگ کردستان، در همه حال بخشی از کار او بوده است.



199



198



(Y)

(Y)



G
H
A
L
A
M
R
O

Ghalamro

an online magazine

About politics and culture

Publisher: Idea Center of Arts and Culture

Editorinchief: Nasser Karami

Editorial Board: Kianusch Faried, Mohammad Izadi, Babak Mina

Logo designer: Reza Abedini

Advisory Board

Dr. Ananya Vajpeyi, a Global Ethics Fellow with the Carnegie Council on Ethics in International Affairs

Dr. Yasuyuki Matsunaga, Professor of Political Science, Tokyo University of Foreign Studies, Tokyo, Japan

Dr. Hitoshi Kiyotaki, Professor of Political Thought at Komazawa University, Tokyo

Dr. Sunil Khilnani, Avantha Chair and Director of the India Institute, at King's college London

Dr. Mujib Rehman at Center for Dalia and Minorities Studies, Jamie Millia Islamia, New Delhi

Dr. Nicolas Tenzer, Science Po, Paris

Dr. Ramin Jahanbagloo, Professor Vice Dean School of Law, Executive Director Mahatma Gandhi Centre for Peace Studies Jindal Global University India

Roberto Toscano, Italian diplomat (former Italian ambassador to Iran and India) and author

Contact us: info@ghalamro.net

Table of Content

10 **Event:** Bachtyar Ali; wins Nelly-Sachs Prize

12 **Press Review:** From North Korea's Nuclear Madness to ISIS's Cultural Crime 14

Editorial: The Earth's Damnation, the Time's Enchantment

24 **"Referendum is the Kurds' Democratic Right"**, An Interview with Bayan Abdul Rahman

28 **"Independence Negotiations would not be Successful in Near Future"** An Interview with David Pollock

35 **An Unpopular Referendum:** An Interview with Joost Hiltermann

40 **Experts respond to Ghalamro's Questions on Kurdistan Independence Referendum**

50 **Iraqi Kurds' Independence Aspirations;** Its Historical Background

53 **"An Independent Kurdistan Will Serve Region's Stability"** An Interview with Ismail Bicakci

58 **This does not Lead to what Kurds Aspire,** by Pooya Azizi

64 **Kurdish Literature, Unknown Among Kurds' Neighbors;** An interview with Amr Taher Ahmed

72 **Quotations**

78 **Shawkat Amin Korki: His Life and Art**

82 **Recovering the Ethnic Memory by Broken Images;** An Interview with Shawkat Amin Korki

90 **Memories on the Stone, A Kurdish Tragedy-Comedy, A film Review** by Ali Amini Najafi

100 **Discovering A Extraordinary Filmmaker:** A film Review by Hasan Solhjoo

112 **Poems from Kurdistan** by Mahabad Gharadaghi, Kazhal Ibrahim Khadar, Zhovan Avareh, Bashdar Sami, Shalaw Habibeh, translated by Mohammad Raof Moradi

128 **The Vortex of Imagination;** Poems by Farhad Shakeli and Others

134 **Poems by Shikoo Bikehs**

138 **A Father for All Seasons;** A Short Story by Baroj Akrayi

144 **The Iraqi Novelist's Uncertain Steps Toward Understanding the "Other";** A Book Review by Nikbakht Abazarpoor

149 **A Stranger; A short story** by Farhad Shakeli, translated by Mohammad Roof Moradi

152 **The Scarecrows Neighborhood, A short Story** by Shirzad Hasan, translated by Mohammad Raof Moradi

158 **The Butterfly's Sunset, An extract from** Bachtyar Ali's Novel, translated by Mohammad Roof Moradi

160 **Gallery: Faces in Labyrinth;** Waan Sadiq's paintings

166 **Gallery: Cheerful Land;** Gharney Jamil's paintings

IDEA CENTER
FOR ARTS
AND
CULTURE



**IDEA CENTER
FOR ARTS
AND CULTURE**

مرکز فرهنگ و هنر ایده

قلمرو، رسانه‌ای خصوصی و مستقل است

پایداری و پویایی آن با سفارش آگهی یا کمک‌های مالی شما امکان می‌یابد

TD Bank

15 1030th St NW, Washington, DC, 20005, United States of America

Idea Center for Arts and Culture

Bank account: 054001725

Routing Number 4301787672

Swift Code: 12